ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله والمنة که درین زمان فرخنده عنوان نسخهٔ عجیبه و رساله غریبه مسمی به

ازالة الرین

از تصانیف عالم فاضل و سالک کامل حضرت آخوند درویزه صاحب بفرمایش شیخ احمد بخش

در مطبع مصطفائی واقع لاهور ۱۲۸۲ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة علی رسوله الذی نعته فی التنزیل طٰهٰ ویٰسٓ وعلی آله واصحابه
اجمعین وعلی علماء الاتقیاء العرفاء الی یوم الدین الذین اسسوا قواعد الدین بالعلم والعمل
والاخلاص والیقین **اما بعد** یکی از خویدمان کمینه ومریدان کمترینه حضرت شیخ الاسلام والمسلمین
وارث علوم الانبیاء والمرسلین شیخ علی ترمذی یعنی اضعف عباد الله الباری درویزه ننگهاری
همیگوید که بمضمون ستفرق امتی من بعدی علی ثلثة وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة چون
انواع اهل الحاد تغلب نموده اند پس مضمون حدیث نبویه علیه الصلوة والسلام والتحیة ان الدین
بدء غریبا وسیعود الدین کما بدء فطوبی للغرباء امتی معتقدان ومعتمدان مذهب سنة وجماعة
بل عالمان وعاملان مشرب شریعت را اغرب الغرباء دیدم پس مضمون حدیث نبویه علیه الصلوة
والتحیة که سیاتی زمان علی امتی یذوب فیه قلبه کما یذوب الملح فی الماء الکثیرة کما یری من المنکر
ولا یقدر علی دفعه از شدت تعصب دینی روز بروز در سوز وگداز در آمدم اما از روی تحقیق
نظر کردم که سبب تفریق امة بهفتاد وسه گروه چه باشد جز امر شیخوخة مردوده مبتدعه چیزی
دیگر نیافتم زیرا که تمامی اقوال وافعال واحوال شیوخ این ایام را مخالف قرآن وحدیث و
مخالف روایات ائمه ومخالف حالات شیوخ سلف دیدم تا هر که تحقیق خواهد پس حالات این
مبتدعان را بر حالات صلحاء سلف تطبیق نماید از روی قرآن وحدیث ورسایل شیوخ متقدمین
وتذکرهاء ائمه دین تا چه بیند کما ذکر فی الفوائد والهام مبتدع کره وهو الذی احدث فی الدین
شیئا لا یکون منه کمشیخة زماننا کذا فی الفصیحة انتهی کلامه وذکر فی شرح العقائد هذا اذا لم
یودی البدعة الی حد الکفر ولو ادی الی حد الکفر فلا کلام فی عدم جواز الصلوة خلفه انتهی کلامه
زیرا که شیوخ متقدمین اول عالمان انواع علوم شریعت بودند بعد از آن عاملان در شریعت

موافق علوم دینیه بودند بعد از ان چون بر فرائض و واجبات و سنن و مستحبات شریعت
ثابت قدم میشدند و از محرمات و مکروهات و مشابهات مجتنب می آمدند نفسها را خود را محض
از برای تجربه که استحکام و ثبات در دین و ملت نبویه کما حقه داریم یا نه گوشمالی عظیم می دادند
یعنی نفس را چنانکه از محرمات و مکروهات و مشابهات دور داشته بودند همچنان از حلال
نگاه داشته روز بروز به کم گفتن و کم خفتن و کم خوردن و کم نوشیدن عادت میکردند تا بحدیکه
در شبانروزی یک لقمه یا دو لقمه بخوردندی و یگان جرعه یا دو جرعه آب فرو بردندی و بحکم ضرورت
یگان کلمه و یا دو کلمه از کلمات دنیاوی بر زبان راندندی و محض از برای حقوق زنان ساعتی
یا کمتر از ان پهلو بر زمین نهادندی و چنانکه نفس را بر ادای فرائض و واجبات و سنن مستحکم
گردانیده بودند همچنان بر ادای صدقات و صیام و صلوة نوافل شب و روز آشکارا و پنهان
در سفر و حضر چار و ناچار نفس را مستحکم تر می گردانیدند چنانچه نقلست که حضرت بی بی رابعه
عدویه در شبانروزی دو ساعت از عبادت فارغ آمدی یکی بعد از صبح صادق تا بطلوع
آفتاب دویم بعد از ادای عصر تا بغروب آفتاب چه درین میان ادای نوافل جائز نیست چون
درین دو ساعت فارغ شدی مناجات کردی که ای بار خدایا بدین عبادت ناتمام خود خزائن
شما را پر کردن نمیخواهم و نه خود را از دوزخ خلاص کردن که خلاص از دوزخ بفضل و کرم تست
اما جای پشیمانی نمیخواهم که بمانم زیرا که تارکان عبادت را فردای قیامت پشیمانی عظیم خواهد
شد فالحاصل چون بانواع طاعات و عبادات مفروضه و نافله نفوس خود را متقرب درگاه
رب العزت میکردند که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل وارد است و بسبب کثرت نوافل
و اجتناب از مشروعات و غیر مشروعات نفسها را صاف از کدورات بشریه می ساختند
بعد از ان دلها را از حسد و بغض و عداوت و غضب و غیرت و محبت دنیا و اهل دنیا و خطرات
ما سوی الله و از دوستی غیر الله صاف تر و پاکتر میگردانیدند تا بعد از ان دلها را باصفاء ایشان
شایان معرفت الله و شایان علوم توحید و تصوف و سلوک می آمدند و بعد از ان طالب
شیخی که راهبر و مجاز از شیخ دیگر بکذا الی حضرت النبی صلی الله علیه و سلم باشد می آمدند و بعد از
شرف ملاقات [illegible] خدمت هیچ نوع از انواع تقصیر نمی بردند تا بعد از ان اگر تدبیر موافق
تقدیر آمدی عنایت باطنی شیخ در رسیدی مرید طالب را اولا از علوم توحید بیاگاهانیدی
بعد از ان طریق سلوک را روشن کردی و مناسب این معنی است آنچه ملا صاحب الرحمن جامی فرموده اند

درون تیره از میل زخارف　　زبان بگشای ای زجنس معارف　　معارف گرچه و باریک باشد
چه حاصل زان چو دل تاریک باشد　　مکن با صوفیان خام یاری　　که باشد کار خامان خام کاری
طریق پخته کاری را ندانند　　بخامی میوه باغت ستانند　　ز اصل خویش آن میوه برید
بماند تا قیامت نارسیده　　زکار خام کس سودی ندارد　　چه حلوا خام باشد علت آرد
شد دست تهی از سیم و زر ر　　بجز در دست پیری پیر پرور　　بخلاف شیوخ ناتمام این ایام

که اصلاً و قطعاً این معانی را مرعی ندارند بل هر غری نارسیده خود را پیر نامیده و هر گاوی دم بریده را مرید خوانده ویل کل الویل لهم ولمن قلدهم اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون شمه از احوال پیران ملاحده این روزگار آنست که در ردع الجهع آورده اما فان رباط الفقر قد خربت واهله قد استحلوا ما صنعوا و کثر المتشبهون المترسمون الذین شغلهم الغیبة والکذب وطلب الدنیا واخذ مال الحرام الذی یمیت القلب و سماع الغناء الحرام الذی یکون نقصانا فی المنزلة والمروة فشهادة هولاء المتشبهین الموصوفین غیر مقبولة فکیف یجوز الاقتداء بهم واخذ القلانس منهم انتهی کلامه پس میخواهم که یگان رساله جامعه لطائف احوال و اسرار اطلاء سازم بعبارات واضحه تا هر که از اهل سعادت و دیانت باشد دریابد که طریقه حصول مشائخ چه بوده است و چگونه است و نامیدم این رساله را **ارشاد المریدین** و مرتب گردانیدم بر یک مقدمه و چند نکته و خاتمه **مقدمه** در بیان استفاضه مریدان سابقین و افاضه پیران متقدمین که چه چیز بوده است بدان ای فرزند بصرک الله بانه که مریدان پیشینه طالبان علم توحید و تجرید بوده اند و پیران دهینه اجمعین پس توحید علمی را گویند که بآن شناخته شود که غیر حق را وجودی نیست و اشیاء نیست مگر مظاهر و مجالی حق و موحدان طائفه اند که نمی بینند غیر حق را وجودی و نمیدانند اشیاء را مگر مظاهر و مجالی حق و معنی تجرید نزد محققان زائل کردن ما سوی الله است از دل و دیدن حق است در کل پس ای فرزند که فرق میان طائفه سوفسطائیه که منکران ثبوت حقایق اشیاء اند و میان طائفه موحده آنست که موحدان ثبوت حقایق اشیاء را بالفعل و بالحس انکار ندارند بل اقرار در اقرار اند چه اگر منکر بودند عامل بر شریعت نیامدندی بخلاف سوفسطائیه که ایشان در انکار اند هم از آنست که حامل عبه شریعت نمیباشند پس معلوم شد که موحدان از روی اصالت کار نظر میکنند که مرتبه معهوده معلومه باشد یعنی مرتبه احدیت را در نظر میدارند که درین مرتبه ماسوی الله را وجود نیست و ایدون چون ما سوی الله بر رفت ازین مرتبه وجود مطلق ندارد پس گویا که وجود ندارد از آنکه وجود مطلق را حدی نیست تا

حق الله و بدر ... پس چون موحدان از روی صدق و اخلاص تمام و تفکر و تأمل علی الدوام
این معنی را منظور سازند لاجرم نقش غیریت تراشیده عین نقاش روی نماید درین حالت بر زبان
رانند بیت || الجا غیر کو غیر کو نقش غیر | سوی الله والله ما فی الوجود || و چون از رواج آن نظر اعلی
بحضیض نظر سفلی افتد بدیهه ربنا و رب السموات والارض و نحن له عابدون بر زبان رانند و اگر درین
حالت نیز آن گویند که در آن حالت استغراق گفته بودند کافر مطلق گردند فبالحاصل چون اهل الله
طالبان نظر توحید و تجرید اند پس حصول این نظر وقتی محقق گردد که طالب اولا کیفیت مراتب
نزول ما سوی الله را دریابد که نازل از کجاست و متمکن در کجاست و جاری بکجاست چون دریافت
که از ذات مطلق است چه تصور دخول و خروج کفر است و جاری بدوست پس خواهد دانست که نازل
است و نه متمکن است و نه جاری است ای عزیز سعد من فهم و هلک من وهم و اگر کیفیت نزول ندانسته
این همه توهمات را در دل گذارند لاجرم بکفر افتند کما تری الیوم جماعة من الملاحده اکنون شروع
است در کیفیت مراتب نزول بدان ایها العزیز نصرک الله باید که اول که هنوز ما سوی الله
در وجود مطلق مندرج بود و حکم ظهور در بطون مختفی و صفات قدیمه در ذات عزیزه مخفی و نام
عینیت و غیریت و اسم و رسم و لغت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان
منتفی بود آن مرتبه عزیزه قاهره را اهل توحید احدیت می نامند قولنا نام عینیت و غیریت منتفی بود
بنابر آنکه درین مرتبه اصلا کثرت را تحقق نیست و این امور مستلزم کثرت است چه عینیت و غیریت بغیر
نسبت متصور نمیشود و اسم نزد ایشان عبارت است از ذات با صفات وجودی چون علیم
قدیر یا عدمی چون قدوس و سلام و رسم عبارت است از خلق و صفات خلق و نعت عبارت
است از صفات وجودی و وصف اعلام از صفات وجودی و عدمی و ظهور موجب کثرت است
بطون نفی ظهور متصور نمیشود و همچنین کثرت و وحدت و وجوب و امکان و وجوب عبارتست از
اسماء الهی کلی و امکان عبارتست از اسماء الهی کونی مرتبه دویم مرتبه وحدت است یعنی چون
ذات مطلق در تجلی خواهش اجمالی در آمد تا خود را داند و آنچه در وست و از وست همه را اجمالا
[illegible] مرتبه را وحدت میگویند و این مرتبه را منشاء احدیت و واحدیت نیز میگویند پوشیده
نیست که واحدیت از و ناشی است چه واحدیت مرتبه تفصیل است و وحدت مرتبه اجمال پس مرتبه
تفصیل از مرتبه اجمال ناشی میباشد اما منشاء احدیت که مراد است از مرتبه اطلاق بنابر آنکه [illegible]
وحدیت درین مرتبه است والا فی الحقیقه مرتبه احدیت منشاء کل است والله اعلم و وحدت منشاء [illegible]

تمام قابلیات را که حقایق اشیا اند و این مرتبه وحدت را ظهور و بطون مساوی است زیرا که
برزخ است جامع میان هر آن دو یعنی احدیت و واحدیت بواسطه هر چه خواهد با او توجه کند و رنگ
او گیرد باعتبار آنکه قابل ظهور و بطون نیز بود پس قابل شیء متضمن شیء است بالقوة احدیت و
واحدیت را مظهر آمد و هر دو در وی ظاهر شدند چه احدیت و واحدیت منتفیان اند ظاهر نمیشوند الا
بنسبتی و استعدادی که رابطه باشد و آن نسبت و استعداد هر دو طرف وحدت است پس احدیت
و واحدیت از وحدت منتشی شدند باعتبار آنکه مظهر است و اگر نه فی الحقیقت احدیت منشا کل
است چنانکه محبیت و محبوبیت از محبت و باعتبار وسطیت وحدت در هر دو طرف را اسم برزخیت
بر وی اطلاق میکنند و معنی برزخ امر حائل است و این وحدت اگر چه نسبت است عین احدیت است
باعتبار توجه بطون و انتفاء تعدد و تعین و نسبت و عین واحدیت است باعتبار توجه بظهور و
اثبات تعدد و تعین و نسبت در یابد که چون انتفاء تعدد و تعین و نسبت اعتبار کرده شود مر ذات را
باین اعتبار احد میگویند بعده یا و تا از برای مبالغه الحاق میکنند احدیت می نامند چون اثبات
تعدد و تعین و نسبت اعتبار کرده شود مر ذات وحدت را باعتبار مواجهه وحدت بطرف ظهور پس
ذات را باین اعتبار واحد میگویند بعد از آن یای و تا از برای مبالغه در می آرند و واحدیت می نامند
یعنی همین توجه وحدت بطرف ظهور را واحدیت میگویند الغرض وحدت را دو مواجهه است
یکی بطرف بطون که احدیت است و دوم بظهور که واحدیت است اگر توجه بطرف بطون کند
رنگ او گیرد و اگر توجه بطرف ظهور کند رنگ او گیرد پس وحدت باعتبار ذات خود حکم وسطیت دارد مگر باعتبار
با آنکه عین طرفین خود است باعتبار انتفاء تعدد و اثبات آن از آن باسم اوسط مسمی شد بلا ایراد
حروف المبالغة لئلا یرجح احد جانبیه و از برای تفهم این مرتبه و استقرار در ذهن دائره انشاء کرده مشود
چنانکه می بینی

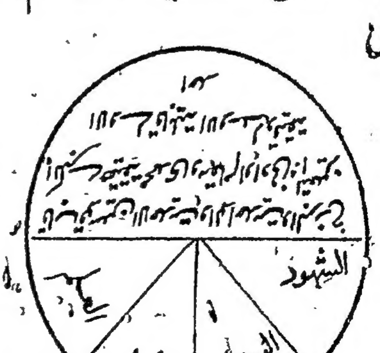

الحقیقة المحمدیة ای الماهیة التی تحقق بها صلی الله علیه وسلم وکان علیه السلام صورتها حتی کان
انتسب علیه ومقامه فکان قاب قوسین ای کان خط البرزخیة الکبری قدر قوسی الاحدیة و
الواحدیة یمیز احدیهما عن الآخر او ادنی عند اتحاد ذلک القوسین یعنی کمال قرب نبی علیه السلام درین برزخ
است یا او ادنی از انکه باطن این برزخ است و این مراد است باتحاد القوسین دریابد که این مرتبه را
حقیقة محمدی نامیده بنابر آنکه چون ذات مطلق خود را اجمالاً دریافته و آنچه از وست همه را اجمالاً
مشاهده کرد اول محمد را مشاهده کرد بل محض شهود محمد را وحدت گویند چه در شهود محمد علیه السلام
ذوات را هم وجدان خود و هم شهود کل ماسوی ضمناً حاصل است پس وحدت نفس این مرتبه است
بی اعتبار غلبه بطون و ظهور که مرتبه ذات و صفات و بی اعتبار توجه بباطن و ظاهر که مرتبه
احدیت است و واحدیت تا پرورش عالم شود و لولاک لما اظهرت ربوبیتی و این دائره بواسطه
خطی که ماراست در وسط او مقوس کرده میشود بدو قوس که قوسی ازان مسمی است باحدیت
و قوس دیگر بواحدیت و آن خط وسطانی که برزخ است مابینهما مسمی است بوحدت و بقاب قوسین
و باعتبار آنکه جال تجلی اول است مسمی است بحقیقة محمدی صلی الله علیه وسلم چون وحدت برزخ
بود میان احدیت و واحدیت که طرفین اند بنده تصویر ابن بخط وسطانی دائره کرده و هر یکی از احدیت
و واحدیت بقوس و تمثیل باعتبار حائل و تمیز طرفین در آید که قوس واحدیت منقسم کرده شد بچهار
قسم و اعتبارات اربعه که وجود و علم و نور و شهود است زیرا که حق سبحانه و تعالی بان تعین اول که
وحدت است بر خود تجلی کرد یعنی تعین اول خود را ظاهر کرد و آن نور است و خود را یافت و آن وجود
است و با خود خودش حضوری بود و آن شهود است و چون بان حالت شعور ذات من حیث
الاسماء والصفات مجملا بود علم است اما متوهم نشود که اول بر خود تجلی نبود بعد ازان شد و یا اول
مستتر بود بعد ازان متلالی شد و نایافت بود بعد ازان یافت شد و غائب بود بعد ازان حاضر
شد و بخودی خود حضور شد بلکه آنچه حاصل شد ازین نوع من الازل الی الابد حاصل است
زیرا که از مراتبه ازلیه است نه از مراتب کونیه حادثیه دریابد که ایراد این نوع مقولات از مراتبات که
غیر مفهوم کهند خواص آمده بنابر دو وجه اول آنکه انهمه استناد عقلی است که از خواص آمده از برای
تفهیم و تفهیم عوام ایراد نموده اند دوم آنکه حصول این مراتبات یعنی احدیت و وحدت و واحدیت
وغیر ذلک مر ذات مطلق را بسبب نسبت مطلق بودن ماسوی و باز بجهت مطلق آمدن پیش آمده
یعنی در مرتبه که ماسوی نسبت مطلق بوده خدا تا آنرا مرتبه احدیت نامیده گو یعنی ذات

در پی اراده او در آمد آنرا وحدت نامید و چون ذات در پی تفصیل ما سوی در آمد آنرا وحدت نامیدا چون
ذات در پی تفصیل ما سوی در آمد آنرا واحدیت نامیده والی غیر ذالک من المراتب کلی ذات را باعتبار حادث
گردانیدن ماسوی حاصل شده والا در ذات هیچ تغیر و تبدیل نشده و نخواهد شد اکنون باز بر سخن رویم
پس این یافت و پیدائی که وجود است و پیدا کننده کی که تلولو ذات است و شهود که با خودی خودش حضور
است کثرت اعتباری اند زیرا که درین مرتبه مجملا حاصل اند پس در قوس واحدیت که جانب کثرت است ثبت
کردن انسب است از قوس احدیت از انکه این اعتبارات دران حضرت از یکدیگر ممتاز نیستند بلکه عین
یکدیگر اند یعنی در مرتبه احدیت هیچ چیز یرا اصلاً تمیز نبود چون حالتی نسبتا اجمالی پیدا شد پس
باعتبار آنکه آنحالت شعور ذات من حیث الاسماء والصفات مجملاً میشود علم میگویند و باعتبار آنکه
بآن تلولو ظهور وجود حقیقی میشود نور میگویند و باعتبار آنکه یافتن خود من حیث الاسماء والصفات
مجملاً میشود وجود میگویند و باعتبار آنکه آنچه در تفصیل است الی الابد مجملا مشاهده میشود شهود
میگویند پس در جانب کثرت ثبت کردن انسب آمد و این امور را اعتبارات بنابران گفت که
درین مرتبه محض اعتبار اینها است و کماهی در مرتبه واحدیت خواهد بود که مرتبه تفصیل است مرتبه
سیوم مرتبه واحدیت است یعنی چون ذات مطلق خواهان آن شده که چنانکه در مرتبه وحدت خود را
بر خود جلوه کرد مجملا مفصلا نیز جلوه کند پس وحدت را توجه بر ظهور حاصل شده و این توجه متضمن
کمال ذاتی و اسمائی بود بطریق اجمال و کلیت چه بر طریق جزوی و تفصیلا تماما موقوف است بر تمیز
حقایق بعضها عن بعض چنانچه بیان کرده شود بحکم غلبه وحدت که مرتبه اجمال الاجمال است تمیز
حقایق را دران حضرت گنجائی نیست و غنای مطلق لازم کمال ذاتی است و معنی غنای مطلق
آنست که هرچه در صدد تفصیل است من الازل الی الابد او را مشاهده شد شهودا کلیا و اجمالا
و او بدان شهود کلی مستغنی است از ان تفصیل بنابر آنکه هرچه در صدد تفصیل است بدان
شهود حاصل شد اگرچه بروجه اجمال بود پس درین مرتبه واحدیت مطلوب کمال اسمائی است
چه چون توجه بظهور کرد ظهور اصلا قرار نگیرد و لهذا بعد از فنای عالم دیگر بار شروع در ظهور
خواهد کرد کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ و کمال اسمائی وقتی حاصل شود که چنانکه در
مرتبه وحدت یافت ذات و حضور ذات من حیث الاسماء والصفات و تلولو یعنی ظهور
ذات مجملا حاصل بود و مفصلا نیز حاصل شود و مفصلا نیز حاصل نمیشود مگر به تمیز حقایق بعضها
عن بعض و متفرق در تحت حکم غیریت ولو باعتبار تا که اعتبار ظهور است چنانکه ظاهر میشان

است که باطن بود پس ظاهر فی الحقیقة عین باطن است و در آن حضرت وحدت تمیز حقایق
و تغایر مر هر یک را راه نیست پس کمال اسمائی که مطلوب است وقتی حاصل شود که تعین دیگر
حاصل شود پس کمال مذکور که مطلوب بود موقوف شد بر تعین و تجلی دیگر پس تعین و تجلی دیگر کرد
و این تجلی دیگر از متجلی حق بر طریق نفس شتت یعنی همچو نفس پراگنده از باطن شخصی منفس ظاهر
گشت که بآن انشتات جمیع حقایق الهی و کیانی و انسانی از یکدیگر ممتاز شدند و مراد از
حقایق الهی اسماء الهی کلی است همچون بدیع باعث تا آخر و مراد از حقایق کیانی اسماء کیانی
است همچون عقل کل و نفس کل تا آخر که بعد ازین بیان خواهد شد و بحقایق انسانی مرتبه
جمیع که بیشتر بیان خواهد یافت و مراد از کون نزد ایشان عبارت است از وجود عالم از
حیثیت حق پس جمیع آنچه در صدد تفصیل بود در تجلی ثانی پدید آمد بر ترتیب یعنی هر یک اثر
اسماء الهی و کونی مافوق مربی ماتحت خود است و هر یک ماتحت تجلی مافوق است چنانچه آخر بیان
کرده خواهد شد و چون این تعین و تجلی ثانی نفسی و ظهوری از تعین اول بود لاجرم بصورت او
ظاهر شد چنانچه او مشتمل بود بر احدیت و واحدیت و برزخیت این نیز مشتمل است بر وحدت که آن
برزخی که حائل و جامع است میانها که وحدتی را که در ضمن اوست ظاهر وجود میگویند بنا بر آنکه
اعتبار وجود که در مرتبه وحدت بود درین مرتبه ظاهر گشت که وجوب صفت خاص اوست و کثرت
اسماء الهی کلی را گویند که بیست و هشت اند بدیع باعث تا آخر و کثرتی که گویند که در ضمن اوست یعنی
کثرت اسماء را ظاهر علم میگویند من حیث تعلقه بحقایق الکونیة زیرا که اعتبار علم که در مرتبه وحدت
درین مرتبه بظهور آمد یعنی اسماء الهی کلی است که بیست و هشت اند همه درین مرتبه اند که
ذات من حیث الاسماء و الصفات مفصلاً حاصل آمد که امکان از لوازم اوست و امکان
اسماء کونی را گویند که آن نیز بیست و هشت اسم اند عقل کل و نفس کل تا آخر و این ظاهر وجود که درین
مرتبه ثانی صورت احدیت است حقیقی از سرایت احدیت در وی و کثرت نسبی از سریان واحدیت
در وی که آن وحدت ظاهر وجود است که شامل شیون کلی و اعتبارات اصلی است و کثرت
نسبیش منشأ اسماء و صفات است و این ظاهر علم که درین مرتبه دویم صورت واحدیت احدیت
کثرتی است حقیقی از سرایت واحدیت در وی و وحدتیست نسبی از اثر احدیت در وی که آن کثرت
حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونی میخوانند و این وحدت نسبی را حضرت ارتسام و عالم
معانی میگویند و بحر امکان نیز میگویند که نون در قرآن کنایت ازو است و ... یعنی

ظاهر وجود که درین مرتبه است در هر یک احدیت و واحدیت سرایت کرده است لیکن حضرت
احدیت باعتبار غلبه است و صورت احدیت است لاجرم از سرایت احدیت در وی وحدت حقیقی باشد و از
سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی بخلاف ظاهر علم درین مرتبه که در وی غلبه واحدیت است و صورت
اوست پس کثرت حقیقی باشد از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر احدیت
در وی نه سرایت وی پس وحدت آن ظاهر وجود که وحدت حقیقی است باطن ظاهر وجود
است که شامل شئون کلی و اعتبارات اصلی است و کثرت نسبی آن ظاهر وجود که اسماء و صفات از و
ظاهر شده پس کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونی میخوانند بنا بر آنکه منشاء اشخاص ممکنات
و حقایق خارجیه است و وحدت نسبی را حضرت ارتسام و عالم معانی میگویند بنا بر آنکه ارتسام و اعیان
ثابته درین مرتبه است و اعیان ثابته معانی اشیاء اند و بحر امکان نیز میگویند بنا بر آنکه منشاء
اسماء کونی و محیط اینها است و نون اشارت این است بنا بر آنکه مرتبهٔ ظاهر وجود همچون بحری
است و حقایق کونی که همچون ماهیها اند از و صورت گرفته اند فاما آن برزخ که در میان وجود و
ظاهر علم است حقیقت انسانی است یعنی حقیقت آدم علیه السلام و مقام او که آن برزخ صغری
گویند همچنان برزخ کبری که عبارت از وحدت است که حقیقت محمدی است و مقام او نیست
یعنی چون مرتبه وحدت که رساننده مرتبه احدیت است بواحدیت آن مقام محمد است صلی الله
علیه و سلم یعنی واسطهٔ درین رسانیدن اوست پس همچنان رساننده مرتبه ظاهر علم حقیقت
آدم است صلوات الله علیه چه حقیقت او درین میان در آمده و لهذا محمد افضل انبیا و رسل آمده و بعد از
محمد آدم افضل ترین رسل گشته چه مرتبهٔ ابتداء و انتهاء او قریب بمرتبهٔ محمد است علیه الصلوة
اگرچه بعضی از کملاء انبیاء نیز درین مرتبه مشارکت دارند ابتداء و انتهاء اما اسم بدین حیثیت بر آدم
اطلاق کرده می آید دریابد چنانکه پیش از تفصیل محمد جامع جمیع حقایق الهی و کونی آمده بعد از
آدم صلوات الله علیه جامع جمیع حقایق الهی و کونی آمده پس همچنان بعد از تفصیل عالم معین
عالم مجردات و عالم ارواح و عالم امثال و عالم طبایع و عالم عناصر و عالم نبات و عالم حیوان باز آدم
در ظاهر جامع جمیع حقایق الهی و کونی آمده و تمام حقایق کلی و جزوی را شامل شده و لهذا در
انسان کامل همه حقایق الهی و کیانی ظاهر میشود و متخلق باینها میگردد و حق را در همه موجودات
میشناسند بخلاف ملائکه و عقول و لهذا عزازیل آدم را سجده نکرد زیرا که حق را در مرتبه خاک
نشناخت از برای تحقیق و تفهیم این مرتبه دائرهٔ دیگر انشا کردیم چنانکه می بینی ❊

[illegible]

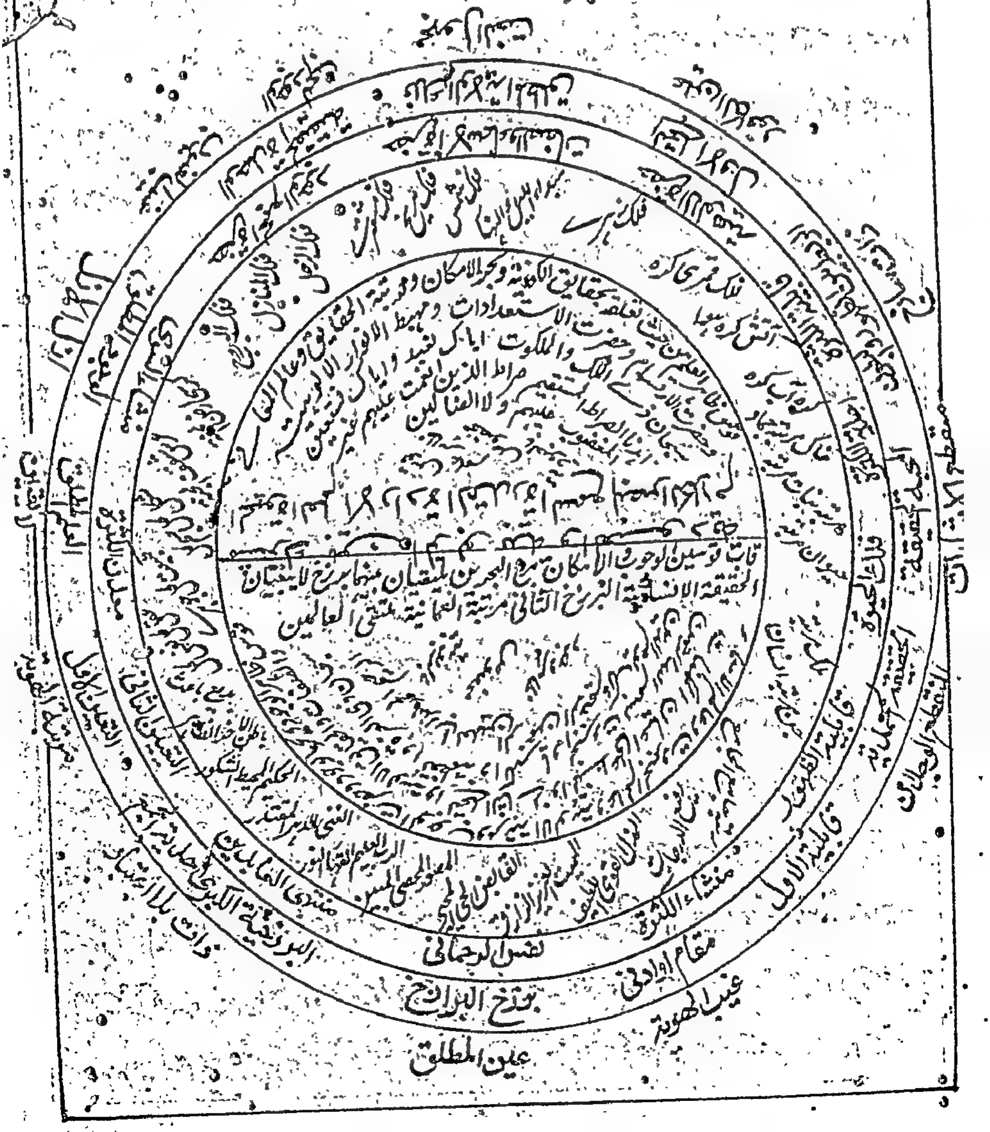

فلک زهره
فلک قمری کره
قاب قوسين لوجوب الامکان مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان
الحقيقة الانسانية البرزخ الثاني مرتبة العمائية ملتقى العالمين
القابلية الاولى
منشاء الكثرة
مقام او ادنى
غيب الهوية
نفس الرحماني
برزخ البرازخ
عين المطلق

هیچ مرتبه از و بالا نیست و غیب الغیوب بنابر آنکه این مرتبه بالای همه مراتب معقوله است تا مرتبه شهادت که اینها از حس غایب اند و وجود بحت بنابر آنکه معنی وجود ذات است و معنی بحت خالص است و درین مرتبه ذات خالص است از اسم و رسم و نعت و وصف و مجهول النعت بنابر آنکه نعت نزد ایشان عبارت است از وصف ثبوتی و درین مرتبه وصف را اصلاً ثبوت نیست و عین الکافور بنابر آنکه چنانکه در کافور بسبب قهر و غلبه او دیگری را اصلاً تحقق نیست و هر چند در و گنجد صفت او گیرد همچنان درین مرتبه و ایضاً چنانچه بغایت مزه کافور نتوان رسید همچنان بغایت این مرتبه نیز نتوان رسید و ذات ساذج بنابر آنکه درین مرتبه با ذات هیچ چیز نیست و ساذج معرب ساده است و منقطع الاشارات بنابر آنکه درین مرتبه اصلاً تمیز نیست تا قابل اشارت باشد و منقطع الوجدانی بنابر آنکه درین مرتبه اصلا وجدان نیست نه ذاتی و نه صفاتی و لفظ منقطع بضم میم و بفتح طاء است اسم مکان و وجدانی نسبت بوجدان است و غیب الهویة بنابر آنکه هویة ذات بحت است و درین مرتبه ذات غایب است اصلاً شعور باو نیست و عین المطلق بنابر آنکه درین مرتبه من کل الوجوه مطلق است شائبه غیر مطلق نیست بخلاف مراتب دیگر که درانها مطلق مضاف است و ذات بلا اعتبار بنابر آنکه درین مرتبه با ذات هیچ اعتبار و تقیید نیست و مرتبه الهویة ای الذات البحت نسبت بهو است و هو اشارت بذات هو و نسبت برای مبالغه است یعنی ذاتی که کامل است در ذاتیة اصلاً با و غیر نیست بدان ایها الفرزند که مرتبه احدیت از روی ذات و حقیقت خویش از اسم و تمثیل مبرا و معرا است اما مرتبه وحدت چون ظهور و تجلی اول است اجمالا پس اگرچه شامل احدیت هم هست اما تمثیل را شاید و او را اسماء باید اسامی ذات در مرتبه وحدت اینست التعین الاول العلم المطلق الوجود المطلق الوحدة الحقیقة فلک الولایة المطلقة التجلی الاول الرابطة بین الظهور والبطون المحبة الحقیقة الحقیقة المحمدیة قابلیة اول مقام او ادنی برزخ البرازخ برزخیة الکبری احدیة الجمع اما تعین اول ظاهر است و علم مطلق و وجود مطلق بنابر آنکه شعور ذات و یافت ذات با عتبارات درین مرتبه مطلق و مجمل است بخلاف مراتب دیگر که درینها هر یک تقیید یافته اند و وحدت حقیقی بنابر آنکه این اسم باعتبار نفس تعین اول است یعنی ذات و وحدت که نسبت او بهر دو طرف مساوی است بخلاف وحدت باعتبار مواجهة بطرف ظهور یا بطون که در و شائبه ظهور و بطون است و فلک الولایة المطلقة بنابر آنکه این مرتبه مدار است مر ولایت مطلقه را که هیچ مرتبه ولایت فوق او نیست بخلاف مراتب دیگر که مراتب انبیاء و اولیاء است

اینها مراتب مضافند و معنی ولایت نزد ایشان قیام عبد است بحق نزد فنا از ذات
خویش و تجلی اول بنا بر آنکه ظهور اول است و الرابطة بین الظهور و البطون بنا بر آنکه
میان ذات که واحد است من کل الوجوه و الصفات که مرتبهٔ کثرت است ربط میدهد و
المحبة الحقیقیة بنا بر آنکه درین مرتبه است حب حقیقی که اشارت بدوست کنت کنزاً مخفیاً
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف کنز مخفی نزد ایشان عبارت است از هویة
احدیة که رمز مکنون است در غیب و آن باطن ترین همه باطنها است و شاید که مراد از جهة
توجه ظهور باشد بجانب خلق و الحقیقة المحمدیة بیان آن بالا گذشت و قابلیة اول بنا بر آنکه
هیولاء و مبداء همه قابلیات است و مقام او ادنی نزد ایشان عبارت است از احدیت عین
جمع ذاتیه که ازو تعبیر واقعست بقوله او ادنی زیرا که درین مرتبه مرتفع است تمیز و
اثنینیت اعتباریه بفناء محض و طمس کلی برای همه رسوم و برزخ البرازخ و البرزخیة الکبری
بنا بر آنکه احدیة الجمع عبارت است از اعتبار ذات من حیث هی بی اعتبار اسقاط صفات
و اثبات آن بحیثیتی که مندرج شود درآن نسبت حضرت واحدیت و تعین اول باعتبار طرف
ظهور که شامل است نسبت واحدیت را بدان ای فرزند که چون ذات وحدت توجه بظهور
آورده این مرتبه را واحدیت نامند پس چون مرتبهٔ واحدیت منشاء کثرت است ایراد تفصیل
از بهر او آمده است و اطلاق اسماء بروالیق آن اسامی ذات در مرتبهٔ واحدیت این است التعیین
الثانی معدن الکثرة منشاء السوی حضرة الجمع و الوجود حضرة الاسماء و الصفات حضرة
الالوهیة قابلیة الکثرة احدیة الکثرة فلک الحیوة قابلیة الظهور منشاء الکثرة نفس الرحمانی
منتهی العابدین اما تعین ثانی ظاهر است و معدن الکثرة بنا بر آنکه منشاء کثرت است و منشاء
السوی بنا بر آنکه وجود حق که ظاهر است بطور ممکنات باعتبار ظهور او بصور ممکنات اسم
سوی و غیر می نامند و حضرت الجمع و الوجود بنا بر آنکه میگویند که جمع عبارت است از
وحدت [illegible] باعتبار طرف ظهور و آن باطن این مرتبه است و درین مرتبه یافتن ذات است
من حیث الاسماء و الصفات و حضرت الاسماء و الصفات و حضرت الالوهیة بنا بر آنکه این مرتبه
شامل اسماء و صفات است و الوهیة عبارت است از حضرت کلی اسما و صفات و افعال و قابلیة
الکثرة بنا بر آنکه این دائره در بیان حقایق اشیاء است و آن قابل کثرت است و آن وجود ذات خارجیه
است و احدیة الکثرة باعتبار طرف ظهور باشد چنانکه احدیة الجمع و فلک الحیوة بنا بر آنکه مدار حیوة

عالم بران مرتبه است که متضمن حقایق عالم اجسام وارواح است بنابرآنکه متضمن کرسی است که بدان
حیوة عالم است چون تاثیرات موقوف برانست وقابلیة الظهور ومنشاء الکثرت بنابرآنکه متضمن حقایق
عالم است که منشاء کثرت وقابلیة ظهور عالم است ونفس رحمانی بنابرآنکه نفس رحمانی عین تجلی ثانی است
چنانچه بشیر خواهد آمد وتجلی ثانی همچون انبثاث نفس در رحمة عالم است منتهی العابدین بنابرآنکه
متضمن مرتبه الوهیة است بدان ای عزیز که چون ذات وحدت توجه بمرتبه وحدیت نموده مراتب معدوده
وتعینات معدوده نزدیک اهل توحید یک لکه وچهل هزار بوجود آمده باقصی قالب آدم بنا یافته در خارج
اما چون از روی حقیقة واصالت نظر کنی مراتبات وتعینات وجود در مرتبه واحدیت اکثر من ان
یحصی اند که هرگز در حد حصر وعد اهل نگردند کما قال الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا چنانچه ذات نامحدود ونامتناهی است
همچنان تعینات نامحصور اند که احد اکبر اشارت بانست زیراکه مربی هر شیء علیحده از اشیاء کبیره
وصغیره چون ذرائر وغیرهم الهی بایدار اسماء باریتعالی پس عقلاء دانند که تعینات از حد حصر بدر رفتند
زیراکه ذات در مرتبه واحدیت بکمال الوهیة رسیده والوهیة عبارتست از حصول همگی اسماء ذات وصفات
وآن نامحصور اند لیکن کلیات اسماء وصفات بیست وهشت اند که تعین یافته اند بترتیب ودر تحت
هر یکی از کلیات اسماء نامحصور اند که مربی اشیاء نامحصور آمده اند وظاهر کننده اشیاء اند هم ازانست
که کلیات اسماء ظاهر کننده کلیات اکوان آمده اند وجزئیات اسماء که در تحت هر کدام از کلیات اند
ظاهر کننده جزئیات اکوان آمده اند که آنها در تحت کلیات اکوان اند پس اسامی کلیات اسماء اینست
بدیع باعث باطن ظاهر حکیم محیط عقل کل نفس کل طبیعت کل جوهر هبا شکل کل شکور غنی [illegible]
مقتدر رب علیم قاهر جسم کل عرش کرسی فلک البروج فلک المنازل فلک زحل نور مصور
مبین قابض حی فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس فلک زهری فلک عطارد محصی ممیت
عزیز رازق مذل قوی فلک قمر کره آتش کره هوا کره آب کره خاک مرتبه جماد لطیف جامع
رفیع الدرجات مرتبه نبات مرتبه حیوان مرتبه انسان مرتبه جن مرتبه جامع بدان ای عزیز
که هر یک ازین بیست وهشت اسماء عبارت است از استعداد خاص همچنین بیست وهشت
منازل عبارت است از استعداد خاص که هر کدام از استعداد حروف ومنازل در تحت
استعداد هر یک نام از اسماء الهی کلی حاصل شد پس چنانکه استعداد کلیات اسماء زاد در خارج
معدود متناهی یعنی به نزدیک تکلم در مخارج ودیگر به نزدیک کتابت وحروف را در رسم معنی

و نهایت نیز هست از ملایکی که آن ملایک را در عالم ملکوتی باسماء آن حروف می نامند
چنانکه ملک الف و غیره میگویند و همچنین منازل را در خارج صوری هست پس هر کدام از
کلیات اسماء هم مربی استعداد حروف و هم مربی استعداد منازل آمده و هم مربی ما تحت خود
از کلیات اسماء دیگر آمده یکی از انجمله اسماء الهی اسم بدیع است یعنی استعدادی است خاص که
ذات واحدیت را و اصل قابلیات است آنهایی که در تحت او بند لهذا متوجه و مربی عقل اول
شد که مسمی است بقلم و مظهر ابداع چه این عقل اول وجود یافته است به امر کن بی سبق ماده و زمان و
مثال و نیز متوجه و مربی شد بر ایجاد حروف الف که از و ممتد اند همه حروف و نیز متوجه و مربی شد
بر ایجاد حاملان قوائم عرش و نیز متوجه و مربی شد بر ایجاد شرطین که اول منازل است بدانکه
بدیع استعداد خاص است که موجب ظهور عقل کل است و تربیت او و او مستعد است برای مظهر
آن و همچنین هر یک از جزئیات و استعداد بدیعه موجب ظهور و تربیت است و هر یک جزئیات
عقول را و آنچه با ابداع تعلق دارد و معنی ابداع ایجاد شیء است بغیر ماده و مثال چنانکه عقل اول
بلکه هر شیء بی مثال است اگرچه ماده دارد زیرا که نزد ایشان تجلی تکرار نیست پس هر یک مخلوق
را تعلق با ابداع هست دویم اسم باعث استعداد خاص است و این استعداد اصل قابلیات باعثیه
است و لهذا متوجه و مربی شد بر ایجاد نفس کل و متوجه است از حروف بر ایجاد حرف ها و از
منازل بر بطین در یابد که نفس کل لوح محفوظ را گویند که این اول موجود انبعاثی است که وجود
یافته است بسبب عقل اول از امر الهی بدانکه باعث استعدادی خاص است که موجب
ظهور نفس کل است و تربیت او و او مستعد است برای مظهر آن و همچنین هر یک از جزئیات و استعدادات
باعثی که در ضمن اسم باعث آید موجب ظهور و تربیت هر یک از جزئیات و استعدادات را که در
ضمن نفس کل است و بالجمله هر یکی تجلی بعث از این اسم است سیوم اسم باطن متوجه است بر خلق
طبیعت کل که در همه اشیاء مبطن اند زیرا که اصل قابلیات طبایع است و نیز متوجه است بر ایجاد
طبیعت را استعداد از انفاس عالم و نیز متوجه است بر حصر در حقایق و نیز متوجه بر فرق در حقایق چهار
و نیز متوجه بر ایجاد عین مهمله از حروف و متوجه بر ایجاد ثریا از منازل چهارم اسم آخر متوجه است بر
خلق جوهر هبا که ماده جسم است که آخر مراتب ظهور وجود است و وجود در این مرتبه در غایت خست
است چه از کمال لطافت بکمال کثافت تنزل یافته و نیز متوجه است بر ایجاد غین معجمه از حروف و بر
ایجاد دبران از منازل در یابد که هر یک از طبیعت کل و جوهر هبا معقول الوجود اند و موجود عین

مدار بند چنانچه عقل کل و نفس کل دارند پنجم اسم ظاهر متوجه است بر ایجاد شکل کلی که ظهور هیولی
بر آن است و هیولی باصطلاح حکماء چیزے را گویند که مادهٔ اشیاء باشد و نیز متوجه است
از حروف بر غین معجمه و از منازل بر هقعه در یابد که معنی شکل قید است و تشکل آنکه مقید
سازد ذات خود را بشکل که بآن شکل ظاهر سازد خود را پس هر چه ظاهر است از تفاصیل
عالم مر حضرت الهی صورتی آن هست که مقید میشود آن صورت الهی باینصورت اگر اینصورت
نبودی صورتی الهی ظاهر نشدی پس شکل کل شامل همه صورت و اشکال است همچون
فلک اطلس که شامل است آنچه در فلک بکوکب و منازل است قولنا مر حضرت الهی را صورت
آن هست که مقید میشود آن صورت الهی باینصورت یعنی مر حضرت الهی را صفت آنست که مقید
میشود آن صفت الهی باینصورت و مراد از تقید آن صفت باینصورت مرئی آمدن و متوجه
شدن آن صفت است مر این صورت را در خارج و این واقع است که اهل بلاغت صفت را
بصورت عبارت کنند و اگر این معانی مرعی نگردد پس هر آینه بکفر و الحاد در افتی زیرا که الله
تعالے را صورت اثبات کردن کفر بود ششم اسم حکیم است متوجه بر ایجاد جسم کل که اصل
قابلیات اجسام مختلفه است که در وی اجتماع طبایع مختلفه از حکمت منشا و بر ایجاد حرف خاء معجمه
و بر منزل هقعه در یابد که جسم کل اول صور طبعیه است که طبیعت حکم خویش در وی اظهار کرده است
پس حرارت و رطوبت و برودت و یبوست را قبول کرد حق تعالی ظاهر گردانیده است در وی
صور همه عالم به استعدادات مختلفه در هر صورت هفتم اسم محیط متوجه است بر ایجاد عرش که محیط اجسام
است و نیز متوجه است بر ایجاد حرف قاف و بر منزل ذراع در یابد که عرش [illegible] بجهت استدارت و کرویت محیط تمام عالم است و آنچه محاط عرش است نیز مستدیر است
[illegible] هشتم اسم شکور است بر ایجاد کرسی و حرف کاف و منزل نثره نهم
اسم غنی الدهر متوجه است بر ایجاد فلک اطلس که فلک البروج است نزد حکماء و [illegible]
[illegible] و لهذا اضافت بدهر کرد و نیز متوجه است بر ایجاد حرف جیم و منزل طرفه
[illegible] متوجه است بر ایجاد فلک المنازل و جنات و [illegible] صور کواکب در
[illegible] نیز متوجه است بر ایجاد حرف شین معجمه و منزل جبهة الاسد در یابد که نزد اهل
کشف عرش [illegible] فلک اطلس و فلک المنازل است و فوق اینها است یازدهم اسم رب
[illegible] متوجه است [illegible] کواکب [illegible] است و نیز متوجه است بر ایجاد بیت المعمور

و بر ایجاد سدرة المنتهی و بر ایجاد خلیل و بر ایجاد یوم السبت و بر ایجاد حرف یا که آخر حروف است ایجاد
[illegible] از منازل [illegible] بباید که بیت المعمور درین سماء است بر سمت کعبه چنانچه در خبر وارد است لو سقطت
منه حصاة لوقعت علی الکعبة و سدرة المنتهی شجره ایست اوراق او چون اذن فیل و ثمرات او چون
سبوها و درین شجره منتهی میشود اعمال بنی آدم را و لهذا سدرة المنتهی مینامند و در ان شجره منصه
ایست که آن منصه مقعد جبرائیل است دوازدهم اسم علیم متوجه است بر ایجاد سماء ثانی و کوکب
آنکه مشتری است و نیز متوجه است بر ملک آن سماء و یوم الخمیس و موسی علیه السلام و حرف قاف معجمه
و منزل [illegible] سیزدهم اسم قاهر متوجه است بر ایجاد سماء ثالث و کوکب آنکه مریخ است و بر ایجاد ملک
آن سماء است و بر ایجاد هارون علیه السلام و یوم الثلثاء و حرف لام و منزل عوا چهاردهم اسم
نور متوجه است بر ایجاد سماء چهارم و بر ایجاد ملک آن و بر ایجاد آفتاب زیرا که اتم کواکب است از
روی نور و بر ایجاد یوم الاحد و بر حرف نون و بر منزل سماک اعزل و این اسم الهی ایجاد کرد
این اسماء را در یوم الاحد پانزدهم اسم مصور متوجه است بر ایجاد سماء خامسه و ملک آن و کوکب
آنکه زهره است و بر ایجاد یوسف علیه السلام و بر منزل عقل و بر حرف راء مهمله و بر یوم الجمعة
شانزدهم اسم محصی متوجه است بر ایجاد سماء سادسه و ملک آن و کوکب آن که عطارد است و بر
ایجاد یوم الاربعاء و بر ایجاد عیسی علیه السلام و بر حرف طاء مهمله و بر منزل زبان هفدهم اسم مبین
متوجه است بر ایجاد سماء دنیا و ملک آن و کوکب آن که قمر است و متوجه است بر مقادیر ازمنه و بر
ایجاد یوم الاثنین و بر آدم علیه السلام و بر حرف دال مهمله و بر منزل اکلیل هژدهم اسم قابض متوجه
است بر ایجاد کره اثیر و بر آنچه ظاهر میشود در ان و بر ملک آن و بر حرف تاء منقوطه بدو نقطه از
فوق و بر منزل قلب نوزدهم اسم حی متوجه است بر ایجاد کره هوا و بر ایجاد ملک آن و بر آنچه در ان کره
ظاهر میشود از سحب و ریاح و بخارات و بر حرف زاء معجمه و بر منزل شوله در یابد که ملک [illegible] اسماعیل است [illegible]
و مخلوق است از هوا بیستم اسم محیی متوجه است بر ایجاد کره ماء و بر ملک آن و آنچه ظاهر میشود در و
بر حرف سین مهمله و بر منزل نعائم بیست و یکم اسم ممیت متوجه است بر ایجاد کره ارض زیرا که
مرجع اموات است و [illegible] میکند در حیوانات و بر آنچه در و ظاهر میشود و بر حرف صاد مهمله
و منزل او بلده بیست و دوم اسم عزیز متوجه است بر ایجاد معادن و بر حرف ظاء معجمه و بر منزل سعد الذابح
بیست و سیوم اسم رازق متوجه است بر ایجاد نبات زیرا که رازق حیوانات است [illegible] و بر ثاء مثلثه
و منزل سعد بلع بیست و چهارم اسم مذل متوجه است بر ایجاد حیوانات که [illegible] و بر

منزل سعد السعود حق جل و علا میفرماید وَ ذَلَّلْنٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهَا یَأْکُلُوْنَ و حکم اسم
مذل است در عالم بر تسخیر حیوانات که مظهر اذلال اند خاصه درندگان بیست و پنجم اسم قوی متوجه است
بر ایجاد ملائکه و بر حرف فاء و بر منزل سعد الاخبیة دریابد که در ملایک قوت ظاهر شد بامداد اسم قوی
بیست و ششم اسم لطیف متوجه است بر ایجاد جن و بر حرف باء موحده و بر منزل فرغ اولی دریابد که
شیاطین اشقیاء جن اند و بر سعداء ایشان باقی است اسم جن و این خلقی است میان ملائکه و بشر
نسبت بملک کثیف و نسبت به بشر لطیف بیست و هفتم اسم جامع متوجه است بر ایجاد انسان و بر
حرف میم و بر منزل مؤخر دریابد که چون حق تعالی خواست کمال این نشاء انسانی جمع کرد مر او را
بید خویش و بخشید مر او را همگی حقایق عالم و متجلی شد مر او را در ضمن جمیع اسماء پس شامل شد او
جمیع صور الهیه و کونیه را و خود روح عالم شد و اصناف عالم همچون اعضاء جسم مر روح را تا
اگر مفارق شود این انسان از عالم پس عالم معطل شود چون این اسم جامع قابل حضرتین
بود بذاته مستحق شد خلافت را پس این انسان دریابد که این اسم جامع نزد ایشان الله است
که شامل اسماء و صفات است **سوال** الله اسم ذات است مستجمع جمیع صفات پس بایستی که
استعداد او مقدم از استعداد همه اسماء آمدی پس مؤخر آمدن او را وجهی باید **جواب** واضح آنکه
استعداد او مقدم آمده است کما مر که آن برزخ صغری است که عبارت از مرتبه آدم است صلوات الله
علی نبینا و علیه اما تربیت او مؤخر آمده است زیرا که تربیت کرده شده او و مظهر او که آدم است از
روی ظهور مؤخر است پس مؤخر آمدن او بنابر تربیت است **سوال** آدم چون اشرف ما سوی
الله است ظهور او مؤخر چرا آمده **جواب** این از اسلوب اکابر است که اول خدم و حشم را تا امرا
صف بر در سرای استاده میکنند بعد ازان خود از سرای بدر می آیند و ظاهر میشوند تا شرف [illegible] در
همه ابنای جنس ظاهر شود ازانروی که تا مردم دانند که جمیع حشم و خدم منتظر قدوم فلان کس اند
پس این را بران قیاس میکن و هم ازانست که محمد علیه السلام از روی مرتبه مقدم بوده و از روی
ظهور مؤخر آمده لقوله علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و کقول [illegible] قال [illegible]
گرچه بصورت ز اولاد آدمم ... از روی مرتبه همه حال برترم ... والله اعلم بالصواب بیست و هشتم
اسم رفیع الدرجات که او مربی است مرتبه جامع را که برزخ است میان اسماء الهی کلی و اسماء
کونی و متوجه است بر تعیین مراتب بروی اجمالا نه بر ایجاد مراتب زیرا که مجموع مراتب نسبتها
و اتصاف بوجود ندارند زیرا که عین خارجی ندارند پس معلوم شد که انسان قابل حضرتین

باشد و این مرتبه جامع حضرتین زیرا که انسان را استعداد این مرتبه است و بر ایجاد حروف او
و منزل ز بیشاد دریابد که هر اسمی از اسما را مرتبه است که نیست آنمرتبه مر اسم دیگر را و برای هر صورتی
در عالم مرتبه ایست که نیست آنمرتبه صورت دیگر را و مراتب غیر متناهی اند و درجات عبارت ازین
مرتبه است بعضی ازان رفیع اند و بعضی ارفع خواه الهی خواه کونی دریابد که کلیات اسماء الهی بر
وفق کلیات اکوان این مذکورین اند اما جزئیات اسماء احدی و نهایتی نیست چنانکه جزئیات
اکوان را بدان ای فرزند چنانچه برزخ کبری را اسامی بوده همچنان برزخ صغری را اسامی است
و اسامی او اینست قاب قوسین الوجوب و الامکان مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
الحقیقة الانسانیة البرزخ الثانی مرتبة العمائیة ملتقی العالمین اما بودن این نقطه فاصل قاب
قوسین الوجوب و الامکان بنابر آنکه وجوب عبارت است از اسماء الهی کلی و امکان عبارت است
از اسماء الهی کونی و این خط جامع هر دو است خلط کرد الله تعالی دریا وجوب و امکان را که ملتقی
است میان آن هر دو دریا برزخ حائل که این خط نمیگذارد که هر دو باهم جمع شوند اما بودن حقیقت
انسانی بنابر آنکه این خط حقیقت آدم است علیه السلام اما برزخ ثانی چنانکه بالا گذشت و اما
مرتبة العمائیة بنابر آنکه عماء آفتاب را میپوشاند پس این مرتبه را عماء جهت آن گویند که آفتاب احدیت
را اندک ظهور عودی میپوشاند و اما ملتقی العالمین بنابر آنکه در وی جمع شده است عالم وجوب و امکان
که اسماء الهی و کونی است مشترک بین الربوبیة و العبودیة نوشته شد بر ذات خط بنابر آنکه
باطن این خط که اسماء الهی کلی اند مرفی ظاهر آدم خط اند که اسماء الهی کونی اند و مرتبه عبودیت
است ظاهر وجود نوشته شد در طرف باطن خط بنابر آنکه آن مرتبه که ظاهر وجود است باطن
خط مذکور است ظاهر علم نوشته شد در طرف ظاهر خط بنابر آنکه مرتبه که ظاهر علم است ظاهر خط
مذکور است مخصوص بالربوبیة یعنی باطن خط مخصوص بالعبودیة یعنی ظاهر خط بدان ای فرزند
که مر قوس طرف باطن خط این اسماء اطلاق میکنند قوس ظاهر الوجود و بحر الوجود و حضرت الوجوب
و مرتبة الالوهیة و عالم الجبروت و مرتبة الاسماء و الصفات و الحقایق الالوهیة و التجلی الثانی
و المنبسط علی اعیان الممکنات سبحانه ذی العزة و العظمة و الکبریاء و الجبروت قوس ظاهر وجود
می نامند بنابر آنکه وجود درین مرتبه ظهور یافته است و بحر الوجود بنابر آنکه درین مرتبه وجود در
غایت کثرت است و حضرت الوجوب بنابر آنکه بالا گذشت و مرتبة الالوهیة بنابر آنکه الوهیت
عبارت است از همه اسماء ذات و صفات و افعال و این قوس محیط است بهمه اسماء و مرتبه اسماء

صفات بنابر آنکه مذکور شد این زمان و حقایق الالوهیة بنابر آنکه حقایق الٰهیة ... نسبت ار
اسماء الٰهی کلی که بیست و هشت اند یا اعیان ثابته و این قوس محیط اینها است اجمالا و المنبسط
علی الاعیان الممکنات بنابر آنکه انبساط گرفته است درین قوس بر اعیان ممکنات از حیثیت
حقیقت و سبحانه ذی العزة و العظمة و الکبریاء و الجبروت بنابر آنکه مرتبه عظمت و کبریاء منشاء صفات
است و معنی جبروت صفا نسبت بدان العزیز که سه قوس طرف ظاهر خط برزخ این اسماء اطلاق میکویند قوس ظاهر العلم
من حیث تتعلق بالحقائق الکونیة و بحر الامکان و مرتبة الحقایق الکونیة و عالم المعانی و حضرت
الارتسام و حضرت الاستعدادات و مهبط الانوار الالٰهیة سبحانه ذی الملک و الملکوت قوس ظاهر
العلم و بحر الامکان و مرتبة الحقایق الکونیة می نامند بنابر آنکه از بالا معلوم شد و عالم المعانی
و حضرت الارتسامات و استعدادات بنابر آنکه مرتبه معانی و ارتسامات و استعدادات عالم لطیف
و کثیف است یعنی مجردات و اجسام و مهبط الانوار الالٰهیه بنابر آنکه مظهر اسماء الٰهیه است و سبحان
ذی الملک و الملکوت بنابر آنکه درین مرتبه استعداد هر عالم ملک و ملکوت یعنی ملایک است بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین در قوس ظاهر وجود نوشته
بنابر آنکه معنی حمد اظهار صفات کمال است و این قوس مرتبه صفات است ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین در قوس
ظاهر علم نوشته شد بنابر آنکه این قوسین مرتبه اسماء کونی است که مخصوص اند بعبودیت و تسبیح
و تهلیل و تمجید دریابد که دائره ثانی در ظاهر وجود و ظاهر علم و برزخ انسانی است ظاهر وجود
چنانچه بالا گذشت عبارت است از طرف باطن تعین ثانی و ظاهر علم از طرف ظاهر و برزخ آن
امر حایل که شامل هر دو است و آنچه مندرج است دران هر دو از اسماء الٰهی و کونی و آن حقیقت
آدم است علیه السلام و لهذا تعلیم همه اسماء یافت و تسبیح حق بهمه اسماء کرد و عابد بهمه گشت بخلاف
ملائکه و عقول که عبادت و تسبیح نمیکنند مگر اسمی که مربی اینها است و حق را بغیر آن اسماء نشناسند
و لهذا ابلیس جمیع اسماء را که آدم علیه السلام ظهور یافته غیر اسماء حق دانست و آدم را سجده
نکرد و کافر گشت و غلغله میشود که هر یک از شجره در تسبیح حق بغیر اسمی که رب ایشانست نمیکنند
و ... خبر نمیشوند بسبب ابلیس حیثیت دریابد که با آنچه علم نرسد تفویض بحق باید کرد و ابلیس تفویض نکرد و
ابا و امتناع نمود و فریاد انا خیر منه برآورد و کافر شد بدان ایعزیز که اکثر مرشدان و مشتر شدان این زمانه
همچنان ابلیس تفویض نمیکنند در قواعد علم کلام و علم توحید و تصوف پس چون علم ایشان

بلکه مقالات موحدین بغیر سماع نگویند والله اعلم بالصواب بعضی از گمراهان فاسد خود لاف میزنند که
ما فهمیده‌ایم و یافته‌ایم تا بمضمون ظن کاسد خود مقالات کفر بر زبان رانده کافر میشوند اکنون بر تو باد
ای فرزند سعید که این مراتبات تنزلات ماسوی الله را [illegible] ضبط محفوظ گردانی تا بدانی که ظاهر
و باطن حق کدام است تا ایمان خود را بسلامت نگهداری و الا همچون ملحدان و مباحیان و مبتدعان
زمانه در معرفت‌شناسی و حق‌طلبی لغزش یابی و کافر گردی چنانکه بعضی پیران و مریدان این زمانه همه
اشیا را خدا میگیرند و بعضی ارواح و نفس را خدا میگیرند و بعضی خدا را همچون تخم در گیاه در خلایق
در آمده تصور میکنند و الی غیر ذالک از عقاید فاسده را معتقد میشوند و بر زبان میرانند پس کافر
اند و لهم عذاب الیم [illegible] بدانکه ظاهریت حق عبارتست ازین تعین ثانی که مرتبه
واحدیت است با این حقایق کونی زیرا که اینها کمال ظهور حق اند و این تعین ثانی با حقایق
کونی که ازین تعین ثانی ظاهر گشته اند از غیب هویت است که مرتبه ذاتست که آنرا باطن
گویند پس حقایق کونی با تعین ثانی که اکنون ظاهریت حق است در باطن بود از رو
ظاهر بل عین باطن بود از روی حقیقت زیرا که در مرتبه باطن تمیز نیست تا احاطه متصور شود
بل یک وجود است چون ظاهر گشت اسم ظاهر و باطن یافت پس این تعین ثانی از آن رو
که باطن بوده است اول است چنانچه از آن روی که ظاهر است آخر است و کثرتی که بسبب
ظاهر است قاطع وحدت نیست یعنی کثرت ظاهر موجب تکثر حق نمیشود بل وجود واحد است
اصلا متغیر نمیشود و سوا آن کاکان همچون صفات ذاتیه حق که هر صفت واحد است
و تعلقات و ظهورات اینها لانهایت است و در ذات اینها هیچ تغیر و تبدیل نمیشود
چنانکه گویند زید را سر است و پا و چشم و گوش و جوارح و روح و قلب و نفس و عقل و قوای
ظاهری و باطنی که در حد حصر نمی آید این مجموع زید است پس کثرت این مجموع موجب کثرت
زید نمیشود و آن حقیقتی که واحد است متغیر و متبدل نمیگردد و اگر نه یک زید چندین زید نمی
شدندی و تمثیل بزید باعتبار آنکه چنانکه هر یک اجزا از زید خارج نیست همچنان حقایق
کونی از ذات خارج نیستند بلکه در مرتبه ذاتست که مراد از احدیت است عین اند نه باعتبار
آنکه حق کل است و عالم اجزا اوست تا اگر عالم اجزا حق بودی در ذات حق تغیر و نقصان
لازم آمدی تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا و این گمان کفر است پس این تجلی ثانی
و حقایق کونی که ظاهر است موجب تکثر وحدت نمیگردد اگرچه در ظاهر کثیر نماید مشاهده است

مثل عقل کل و نفس کل و طبیعت کل و جوهر هبا که هیولا است یعنی ماده اجسام است که درو
صور اجسام ظهور یافته است و مثل عرش و کرسی و افلاک و عناصر اربعه و مولدات یعنی
موالید ثلثه که معدن و نبات و حیوانات است و مثل زر و نقره و سیب و انگور و انسان
و فرس و افراد هر نوعی که در حد حصر نمی آید اینها همه اجزاء حق نیستند چنانچه در زید گفته شد
که روح و قلب و نفس و عقل و حواس و قوای ظاهری و باطنی بلکه حق مجموع آنهمه است بمعنی که
گذشت یعنی در مرتبه احدیت پس آنچه موحدان سلف انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی و ما فی
جبتی غیر الله میگفته اند بدین معنی گفته اند اما در ساعتی که این کلمات از ایشان صدور می یافت
بی از خود خبر بودند و نه از غیر تا اگر دران حالت تمام اعضاء ایشانرا کسی بریدی از خود خبر
نشدندی چنانکه منصور حلاج بل اکثر اوقات آلات قاطعه بر تن ایشان اثر نکردی چنانکه
بایزید بسطامی و چون از حالت استغراق بدر میرفتند هرگز این کلمات بر زبان نرانده اند و اگر روا
داشتندی کافر میشدندی زیرا که اگر کسی عضوی از اعضاء و قوتی از قوای زید بگیرد و یا فرض کند
که این زید است پس این معنی غلط باشد و خلاف واقعه چرا که اعضاء و قوای زید بی حصر اند
پس چندین هزار زید دیده باشد و این خلاف واقعست چرا که زید این مجموعه است نه آنکه
هر یک از قوای جزوی از اجزاء قوتی از قوای زید است پس ازین تقریر معلوم آمد که هر که عقل
کل را و نفس کل را و طبیعت کل را و عرش و کرسی و فلک و ملک را و نجوم و کواکب را گوید که
این خدا است این کفر و زندقه است پس کافر گردد فاگر اینها در مرتبه احدیت عین بودند
پس اینجا نام عینیت اطلاق کرده نشود همچون معلومات حق که در مرتبه علم عین حق بودند
و درین مرتبه نه عین علم اند و نه قایم بحق و الا همگی این اشیاء خدا بودی و اثبات خدایان بلا
کفر است و عقلاً سفاهت زیرا که این اشیاء تغیر و تبدیل و نقصان می یابند پس خدا هیچگو
نقصان دادی و کی بنقصان خود راضی شدی فهم من فهم والله اعلم بالصواب بدان ای
فرزند که عالم حدثان که اسم غیریت و سوائیت بروا اطلاق میکنند بر دو قسم است عالم لطیف
یعنی عالم مجردات که ماده ندارند و آن عالم ارواح است یعنی نفوس ناطقه بشریه [illegible]
بهر بدن گرفته باشد خواه نه و عقول یعنی ملائکه کروبیه و نفس یعنی ملائکه سماویه و غیرهم
و عالم کثیف یعنی مادی و آن عالم اجسام و اجساد است که آن از محیط عرش است تا مرکز
خاک یعنی هر دو قسم درین دایره که مراد از تجلی و تعین ثانی است پس این تعین ثانی

محیط است بر جمیع عوالم لطیف و کثیف و جمیع عوالم ثابت و بوی ظاهر و صراط و میزان و جنت
و نیران همه در حیطهٔ این تعین ثانی است بدان ای عزیز که این بیست و هشت اسماء الٰهی
کونی که در قوس ظاهر علم است کلیات و حقایق عالم ارواح و اجساد اند و عبارت ازین
به صور و وجودات خارجی اینها است چه بعضی ازینها اصلاً وجود خارجی ندارند همچون
طبیعت کل و جوهر هبا و هریک ازینها همچون دایره محیط است بر آنچه در حیطهٔ اوست همچنان
اینها محیط اند بر جزئیات که در ضمن اینها است همچون عقل کل که صورت وجود خارجی
یافته است و آن نزد موحدان و نزد حکما عقل اول است محیط است بر عقول یافته و مفیض
و مربی اینها است و نفس کل که صورت وجود خارجی نگرفته است حکماً محیط است بر جمیع
نفوس یافته و مفیض و مربی اینها است و با این محاط عقل کل است و استفاضه و تربیت
ازو یابد و علی هذا القیاس طبیعت کل محاط نفس کل است و جوهر هبا و عرش محاط این جمیع
و محیط کرسی و همچنین هریک از بیست و هشت اسماء کلی که در قوس ظاهر وجود ثابت اند حقیقت
و استعدادی است کلی که شامل است بر اجزاء و استعدادات جزویه که در ضمن اوست و نیز
بر اجزاء و استعدادات که در ضمن ماده اوست مثلاً بدیع حقیقت و استعدادی کلی است که
شامل است بر جمیع استعدادات بدیعیه را و نیز بر استعدادات باعثیه و همچنین باعث حقیقت
و استعدادی کلی است که شامل است استعداد باعثیه و نیز استعدادات باطنیه را و علی
هذا القیاس الی آخر المراتب و هریک از اسماء الٰهی و کونی که در قوس ظاهر وجود و ظاهر علم اند
ذاتی همین اند و نیز هر جزوی و استعدادی که در حیطهٔ اینها است متعین اند و استعدادات غیر متناهی
بدان ای فرزند که اجناس عالیه که امهات صفات حق اند مثل حیوة و علم و ارادت و قدرت
و سمع و بصر و کلام همه در برزخ ثانی ثابت است و هریک بدیگری مشتمل باشد که تمیز صفات
منقسم میشود بدو قسم یکی آنکه مراو است حیطهٔ تام کلی و دیگر آنکه مراو را حیطهٔ تام کلی نیست اگرچه
محیط است بر اکثر اشیاء این قسم اول امهات صفات است که مسمی است بائمهٔ سبعه و اجناس
عالیه بنا بر آنکه اینها فوق همه اجناس اند و ارادت حق نزد موحدان عبارت است از تجلی
حق برای ایجاد معدوم و سمع او عبارت است از تجلی او بعلم خویش که متعلق است بحقیقت
کلام ذاتی در مقام جمع الجمع و اعیانی در مقام جمع و تفصیل ظاهراً و باطناً بطریق شهود
و بصر او عبارت است از تجلی حق و تعلق او بحقایق بطریق شهود و کلام او عبارت است

تجلی که حاصل است از تعلق ارادت و قدرت برای اظهار آنچه در غیب است و از برای ایجاد
آن کقوله تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ اما سمع حیات
شاید که تجلی حق باشد که بآن تجلی حق متمیز باشد از غیری مانند سنگ و غیره و علم حق شاید
که تجلی حق باشد که بآن ذات عالم منکشف گردد و این صفات اگرچه اصول اند مر غیر خود را
و هم از انست که امهات صفات نامیده شده لیکن بعضی مشروط اند بعضی در تحقیق همچون علم
مشروط بحیوة و قدرت بهر دو و ارادت بهر سه و سه باقی باین چهار مذکور و همچنین اشتمال اند
بدان ای فرزند که برزخ اول که میان احدیت و واحدیت است حقیقت محمدی است علیه السلام
و این برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست و باید دانست که حقایق دیگر کاملان از
انبیاء علیهم السلام و غیر برزخ ثانی ثابت است هم از انست که برزخ کبری که اول قاب قوسین احدیت
و احدیت است غایة معراج محمدی است علیهم السلام و او ادنی اشارت بآنست باتحاد قوسین
احدیت و واحدیت بواسطه سطوات نور تجلی ذات و برزخ ثانی صغری که دوم قاب قوسین ظاهر
وجود و ظاهر علم است غایة معراج انبیاء دیگر علیهم السلام و نسبت بایشان نیز قوسین ظاهر
وجود و ظاهر علم متحد میگردد و تجلی ذاتی که بایشان مخصوص است عبارت از آن اتحاد است
بواسطه اختفاء برزخیت و سطوات ظهور نور تجلی ذات و لیکن بحکم غلبه یکی از امهات صفات است
پس برزخیت کبری غایة معراج و شهود و وجدان محمد است علیه السلام قبل فناء فی الله چون
تمیز دور شود و قوسین متحد گردد بواسطه سطوت غلبه تجلی ذات فناء فی الله حاصل میگردد و او ادنی
اشارت بآن است و برزخ صغری غایة معراج و وجدان و شهود دیگر انبیاء قبل از فنا اما بعد از
فناء هر دو قوس متحد گردد بسطوت نور تجلی ذات در ضمن یکی از امهات صفات و مقام او
ادنی نسبت بایشان اینست اما نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم تجلی ذات در ضمن وحدت که
فوق همه مراتب است و لهذا آنحضرت افضل انبیاء و اولیاء گشتند باید دانست که حقایق
بعضی اسماء جمالی اند و بعضی جلالی اند و بعضی مرکب از این هر دو با غلبه یکی از آن و احکام و
شرایع بحسب آن وارد شده مشتمل جلال همچنان شرایع عیسی علیه السلام که در غایت سهولت
بود و محمد علیه السلام چون متصف بجمیع اسما بود یعنی احکام و شرایع او مظاهر جلال شد همچون
حرب و بعضی مظهر جمال همچو عفو و اتفاق و بعضی بین بین همچنان که نماز که من وجه عبادت است و من وجه عبودیت
بدان ای فرزند که تجلی ذات عبارت از تجلی تام است و اسرار آن در غایت نهان

ندارد زیرا که اسمای الهی را نهایت نیست پس مظاهر این نیز نهایات ندارد و ما یعلم جنود ربک
الا هو پس باید که بهمین قدر اختصار کنیم والله اعلم بالصواب بدان ایها العزیز که فضلترین عالم
مخلوقات انبیاء اند بحدیکه هیچ کدامی از اولیاء و مومنان دیگر بحقیقت مراتب اینها نرسد حتی که
افضلترین اولیاء و سرحلقهٔ ایشان که ابوبکر صدیق است رضی الله عنه تا اگر تمام اصحاب و اولیاء دیگر
با او بسنجند هر آینه او راجح آید بمرتبه کهترین انبیاء نرسد و انبیاء دیگر بمرتبهٔ رسل نرسند و رسل بمرتبهٔ اولوالعزم
نرسند و اولوالعزم بمرتبه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نرسند و این عقیده را از کتب عقاید دریافته
باشی اگر تفصیل این خواهی از رسالهٔ برهان الانبیاء والاولیاء دریاب که شمهٔ آنرا آنجا بیان کرده
ام فالحاصل چون مکشوف آمده درین رساله بکرات و مرات که قاب قوسین اول مقام محمد است صلی
الله تعالی علیه وعلی آله و صحابه وسلم که هیچ نبی و ولی را با او مشارکت نیست و قاب قوسین دویم مقام
آدم صلوات الله علیه یا دیگر از کاملان انبیاء علیهم السلام پس معلوم آمد که مراتب انبیاء علیهم السلام
جز کملاء دیگر فروتر از مرتبه قاب قوسین دویم باشد و مراتب اولیاء هنوز از انبیاء دیگر فروتر اما
فرق است اندر آنکه انبیاء را اولا و آخرا مقام و مرتبهٔ خود روزی بود و نزدیک ترقی فناء فی الله
حاصل نباشد اما اولیاء را همین مرتبه فرودینه بعد از شدائد بسیار و محن بلا شمار از ادای انواع
طاعات و ریاضات و استقامة بر حدود شریعت حاصل میگردد و نزدیک ترقی فناء فی الله
حاصل میشود و اندر خور استعداد هر کدام از اولیاء و انبیاء و رسل و اولوالعزم و محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم تجلی صفات و تجلی ذات است تا اولیاء ایشان شود و ایشان را فناء فی الله
حاصل آید و مراد از تجلی به نزدیک اهل توحید آنکه نقش غبار از نظر موحد تراشیده گردد تا اگر
دلی که من صاحب این نظر شدم آن دانستن را حجاب اکبر میگویند که العلم حجاب الاکبر اشارت
بهمینست و اگر از خود و از غیر رفته و مستغرق نامحدود آمده آنرا فناء فی الله میدانند با آنکه در تفسیر
بیضاوی آورده که تجلی ذات مطلق کماحقه در دنیا هر افراد انبیاء را بوده و در تفسیر کواشی آورده
که اعتقاد رویت بغیر از محمد مصطفی را صلعم در دنیا کفر است اما در آخرت همه مومنین و مومنات
را باشد هر کدام را اندر خور استعداد خود ولیکن اولیاء الله را در دنیا محض استغراق که هم از خود
روند و هم از غیر تجلی همی نامند الغرض چون اولیاء را با انبیاء در مقام و مراتب ایشان مشتبه کردن (?)
جایز نیست پس آنچه جهال بعضی صوفیه بر زبان رانند که بمرتبهٔ قاب قوسین رسیده ایم کفر تمام
است زیرا که اگر بمقام کاملان انبیاء خود را رسیده دانند کافر شوند و اگر بمقام محمد مصطفی رسیده

ذانند هنوز کافر ترا آیا یک وجهی دیگر هست که اندر خور استعداد هر کدام ازلی و بنی بمضمون آنکه
تعینات بلا حد و انحصار قاب قوسین هست که موحد آن مرتبه را اگر آن روزی شود مستغرق
گردد پس اگر مراد قائل آن باشد که بنهایت مرتبهٔ خود رسیده ام که آن مرا قاب قوسین بوده این
جایز هست بدان ای عزیز ندکه آنچه در شرح جام جهان نما آورده که ولایت مطلق ولایت محمدی است
صلواة الله علیه و ولایت خاتم الاولیاء هست بمتابعت او از اینجا لازم نمی آید که شارح خاتم
الاولیاء را با محمد علیه السلام مساوی گردانیده باشد که آن کفر است قولاً و اعتقاداً اہل مفروض
شارح آنکه این نوع ولایت خاتم الاولیاء را نیز ثابت هست یا بودن متابعت در مرتبه یعنی
پیروی کردن در مرتبه محمد صلی الله علیه وسلم پس چون پیروی ثابت گردد روشن شد که پیروان
در مراتب بر حدود خود می ایستند پس حدود اولیاء فروتر از حدود انبیاء دیگر است چه جای آنکه به
حضرت رسول الله رسند و خاتم اولیاء نزدیک اکثر متصوفه ابن عربی هست اما شاید که مراد از هر کدام
از اقطاب باشد چون هیچ از منه از اقطاب خالی نمی باشد و اقطاب خاتم الاولیا بنا بران
مضمون گویند که مراتب اولیاء بزمانه خود را انجا تمه رسانیده چه هیچ ولی زمان وارد و تفوق نخواهد
نمود و معنی ولایت مطلق نزد موحدان قیام عبد هست بحق نزد فنا از ذمائم خویش والله اعلم بالصواب
چون گفته بودیم در ابتداء رساله که طریقه حصول مشایخ چه بوده است و چگونه هست پس معلوم کردیم که
مقصد و مقصود ایشان علم توحید و تجرید بوده و آن وقتی پیش آید که اول از مراتب معهوده آگاه
گردد تا دریابد که میان حقتعالی و عالم چه نسبت هست و این گفته شد بعده چگونگی حصول این
اعلی را بیان خواهیم نمود انشاء الله العزیز تا واضح گردد و حق را بتحقیق بشناسد و چون طالب حق حق را
بتحقیق بشناخت پس هر آیتی کلام ربانی را از اوامر و نواهی بگوش خود بی واسطه از و شنوده
کند و عاشق صادق را قاعده بر آنست هر چه بواسطه از معشوق شنود قالب فرو زد چون بی واسطه از او
در بدیهه در اداء اوامر و نواهی جان بازد چنانکه در عوارف المعارف در باب دویم از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکنند که وقتی در نماز بیهوش شده افتاد پرسیدندش چرا گفت بحقیقه آیه نظر کردم
از متکلم حقیقی که الله تعالی باشد شنودم نکته اول در چگونگی حصول این معانی مذکوره بدان ای عزیز
ارشدک الله تعالی که ابتداء این راه شریعت است و بناء شریعت بر علم است لقوله عم اطلبوا العلم
ولو بالصین فان طلب العلم فریضة در عوارف المعارف در بیان علم مفروضه اقاویل کثیره ایراد نموده
آخر الامر تحقیق چنان [illegible] داده که علم اوامر و نواهی فرض است زیرا که عامل اوامر را ثواب داده میشود و

عامل نواهی را عذاب پس بحکم اسلام فرض آمده بر مسلم و مسلمه آزاد و بنده که ازینها آگاه گردد والا
هلاک ابد خواهد شد زیرا که نسبی وقت اوامر را نادانسته نواهی تصور کند و یا نواهی را نادانسته اوامر تصور کند
و این هر دو معنی کفر است و بعد ازان آورده که بعضی ازین علوم در ابتداء اسلام بر مسلم فرض و لازم میگردد
چنانکه علم شناخت خدا تعالی و پیغمبر و پیغمبری و حقیقت که بعد از و پیغمبر نیست و شناخت ایمان
و علم ایمان و نماز و روزه و غیر ذلک و بعضی ازین علوم بعد از اشتغال بآن معاملات بر مسلم فرض
میگردد چنانکه علم حج و بیع و شراء و طلاق و عتاق الی غیر ذلک پس بحکم ضرورت علم اوامر و نواهی
بر مسلمان فرض آمده در مجموع نادرات آورده هر که از فرضیت این علم انکار آرد او کافر است و اگر اقرار
کند بفرضیت تا تقصیر در تحصیل کند پس او عاصی است فالحاصل طالب صادق و مرید عاشق را باید که اول
از علوم اوامر و نواهی آگاه گردد تا بنادانستگی در کفر نیفتد زیرا که یکذره کفر اعمال حسنه سالهای بسیار را
حبط میگرداند کقوله تعالی و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله فی تفسیر البیضاوی یرید بالایمان
شرایع الاسلام و بالکفر بانکاره والامتناع عنه انتهی کلامه تا اگر بعضی اوامر را بنادانستگی نواهی انگارد کافر
گردد و یا بعضی نواهی را بنادانستگی اوامر داند کافر گردد پس باید که ابتدا از ایمان کرده ازو آگاه گردد
بعد ازان از اوامر و نواهی که در وضو است آگاه گردد و از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و نواهی که
که در نماز است آگاه شود بعد ازان از اوامر و نواهی که در روزه است و در زکوة است و در حج است و
در بیع و شرا آگاه گردد و از حلال و حرام آگاه شود تا رزق و روزی او از وجه حلال باشد و الی غیر
ذلک از چیزها که در شریعت محمدیست علیه السلام از روا و ناروا آگاه گردد تا ایمان بسلامت ببرد و چون
اینمقدار را از اوامر و نواهی دریافت باید که در عمل آرد والا ازین علم جز دشمنی با خدای چیزی دیگر نیفزاید
در عوارف المعارف آورده که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند احتراز کنید از انکه پیشروی شما شیطان
کند گفتند یا رسول الله شیطان چگونه پیشروی میکند ما را فرمود شما را بران بگمارد که تحصیل علم
کنید و عمل را بهلید تا بعد از علم اگر خواهید عمل بجا آرید بدانید که این از پیشروی شیطانست بدان
ای فرزند که طریقه نجات که پیغمبر صلعم از نزد الله تعالی آورده همین اعتقاد است تا هر که عالم و عامل
بدین مقدار علوم شد و ایمان بسلامت برد او مطلق شایان بهشت و دیدار است اگرچه پیران و
مشایخان را هرگز بچشم سر هم ندیده باشد و اگر مجرد هم ازین ست امتناعا منه پس او از اهل نار است اگرچه
از مشرق تا مغرب تمام پیران روی زمین را خدمت کرده باشد کما من عبارة التفسیر البیضاوی
اما مرید آمدن و پیر گرفتن از برای یگان فائده دیگر است و آن آنست که قائم مقام [illegible] اوامر و

نواهی محرمه و مکروهه گردد اگرچه مؤمن موحد شایان جنت و لقا هست اما بسبب غفلت و تغافل
که حاصلست از بسیار خوردن و بسیار گفتن و بسیار خفتن و بسیار نوشیدن و الی غیر ذلک بانواع چیزها نمی
حلال خود را بهره مند ساختن شکوک فاسده گاه گاهی در ضمیر آوردن میگردند و آنموجب احباط عمل
است در ردع البدع آورده که اکثر سبب سلب ایمان بوقت نزع شکوک فاسده اند که در عقائد داشته و کما
ذکره فی عوارف المعارف جاء رجل الی معاذ فقال اخبرنی عن رجلین احدهما مجتهد فی العبادات کثیر العمل
قلیل الذنوب الا انه ضعیف الیقین یعتوره الشک قال معاذ لیحبطن شکه اعماله قال فاخبرنی عن رجل
قلیل العمل الا انه قوی الیقین و هو فی ذلک کثیر الذنوب فسکت معاذ فقال الرجل والله لئن احبط شک
الاول اعماله لیحبطن یقین هذا ذنوبه کلها قال فاخذ معاذ بیده و قال ما رایت الذی هو افقه من هذا
انتهی کلامه و تمهیدران آورده که بعد از حصول علم اوامر و نواهی و ادای آن فضلترین علوم علم ازدیاد
یقین است زیرا که یقین کامل صاحب خود را بعمل خواند و کوتاهی در عمل دلیل کوتاهی یقین است اگر
و بسیاری عمل دلیل بسیاری یقین است و چون یقین داعی بسوی عمل است پس داعی بسوی بندگی
باشد زیرا که مقصود در عمل گویا بنده نیست و چون داعی بسوی بندگی باشد پس داعی بسوی قیام
باداء حقوق خداوندی باشد از ادای اوامر و نواهی پس هر آینه طلب علم یقین افضل باشد از آنکه صاحب
خود را بدرجهٔ اعلی میرساند و از شکوک فاسده نجاتی می بخشد که شک مبطل ایمان است چنانکه
در مجموع نادرات آورده که اگر بمقدار سه سخن گفتن شک در دل نگهدارد کافر گردد نعوذ بالله منه
فالحاصل مریدی طالب شوق ازدیاد یقین دارد طلب آن میکند پس بمضمون قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فی تفسیر البیضاوی ای صادقین فی
ایمانهم و عهودهم او فی دین الله نیة و قولاً و عملاً او فی توبتهم انتهی کلامه باید که با صادقان در یقین
مجالست و مخالطت نماید و از انفاس قدسیهٔ ایشان خود را بهره مند گرداند تا از طفیل صحبت
ملازمت آن بزرگان شکوک باطله از درون او بدر روند و استقامت بر طاعت و عبادت حقیقی
روزی گردد و چون مرید خدمت صحبت بجا آورده پس شایان مقتدای روزگار که وی را پیر گویند
آنست که حق صحبت را بجا آرد حق صحبت آنست که همنشینان خود را نگهدارد و گنهای خود خواند اگر
امتناع آرند بار دیگر در خدمت و صحبت مجالست و ملازمت نگذارد و اگر قبول کنند پس طریقه
معهودهٔ مشایخ نزد ایشان معمولی کنند یعنی بفرماید تا مرید نفس خود را تزکیه دهد و چون نفس
تزکیه یابد بعد از آن بفرماید تا دل را تصفیه دهد و چون دل را تصفیه حاصل آید بعد از آن

تجلیه پیش خواهد آمد آن هنگام علم توحید و تجرید در وی جای گیرد و یقین او قوی گردد و اصلاً قطعاً
شکوک فاسده راه نیابد چه آن هنگام اگر آیت شنود بی‌واسطه از حق شنود و اگر حدیث شنود
از پیغمبر شنود بی‌واسطه پس از سر صدق و اخلاص با وامر و نواهی خدا و رسول خدا عامل گردد و حقیقت
بندگی برسد و بحقوق خداوندی قیام نماید بعد از ان شایان دوستی خدا تعالی گردد و از جمله محبوبان
و محبان خداوندی گردد لقوله تعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ سوال تزکیه چه
باشد جواب در تفسیر حسینی در تحت آیت قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّٰهَا آورده نیکبخت شد کسیکه نفس خود را
پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد بانچه فرموده شده بود وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا بدبخت و زیانکار شد
کسیکه نفس خود را پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد بانچه فرموده شده بود انتهی کلامه تا ازین عبارت یقین
واضح شد که ادا اوامر و اجتناب از نواهی تزکیه نفس است اما در وقتشان با این همه نفس بدور گردند از
از ضلال بجز قوت الهیه تزکیه میدهند و مستقیم گردانیدن در آداب شریعت و نوافل از صیام و صلوة
و صدقات تزکیه میدهند و چون نفس سرکش را بانواع طاعات و ریاضات و ترک عادات مالوفه
اطمینان و آرام دهند و مزکی گردانند آن هنگام قدم در حصول تصفیه زنند و تصفیه صاف گردانیدن
دل را گویند و صفای دل آن حاصل شود که اول دل از دوستی دنیا و اهل دنیا خالی گردانند در عوارف
المعارف آورده که علوم صوفیه با محبت دنیا نمیگردد بعد از ان حسد و غیبت و غصه و کبر و کینه و
بداندیشی و بددیانتی و بدمعاملتی و ریاکاری و غیر ذلک اوصاف ذمیمه را از دل بدر میکنند و بعد از ان
اسمی از اسماء باری تعالی را در ضمیر دل نهان میگیرند شبانه روز در سفر و حضر در قیام و قعود در مشی
و رکوب در کار و بیکار در چار و ناچار در خواب و بیداری بر آن شغل مواظبت مینمایند بحدیکه جز
دوست و نام دوست و دیگر هیچ در دل نماند آن هنگام دل صفا پذیرد و چون دل صفا گشت زمام
اختیارش اختیار بدست روح دهد تا روح طیران نموده خود را بوطن اصلی برساند که عبارت از اتحاد
است و مراد از اتحاد نه مدعای اهل الحاد است بل نقش اغیار تراشیدن و عین نقش وی نمودن
باشد کقول من قال بیت اتحاد اینجا مراد از نیستی است / در ظهور نور وحدت نیستی است
چنانکه آفتاب بر آید چراغ را ضوء و روشنائی نماند و لیکن ذات آتش را محو نمیسازد فکذا هذا
فهم من فهم و این معنی استغراق محب باشد در محبوب که این را تجلیه گویند کقول من قال بیت
اگر گویند تجلی را چه معنی است / حجاب با چو برخیزد تجلی است / بدان ای عزیز ارشدک الله
که بیان هر کدام سخنان اطنابی دارد اگر تمام آنرا بیان کردن خواهی از کتب و رسایل

مشایخ متقدمه دریاب فالحاصل چون درویشی صادق را تجلیه دست دهد علامت او اینست
که لیلا و نهارا دست از طاعات و ریاضات بدنی نکشد زیرا که قواعد بر این رفته که خادمان
خدمت را در حضور مخدوم بجد و جهد و رضاء تام و سعی مالاکلام بجا می آرند پس چون او از اهل حضور
است چگونه تغافل و تکاسل را بر خود روا دارد و علامتی دیگر آنکه بر بلاها و آفتها صابر بل شاکر
باشد کقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه وکقول من قال لم یصدق
فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه بل در بعضی اوقات بر اصابت بلیات متلذذ خواهد بود
بل در بعضی اوقات بلا را از وفا نشناسد و خود را از بیگانه نداند کقول من قال لم یصدق فی
دعواه من لم یتلذذ علی ضرب مولاه وکقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب
فی مشاهدة مولاه و این مقوله اخیره از بی بی رابعه عدویه است و مشعر این معنی است لی مع الله وقت
لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وکقول من قال **بیت** من با تو چنانم ای نگار ختنی
کاندر غلطم که من توام یا تو منی **نکته دوم** در بعضی فواید این معانی مذکوره بدان ای فرزند
تعمدک الله فی محبته که بکرامات مراتب معلوم گردید که انسان کامل جامع جمیع حقائق الهی و کونی است
یعنی مرتبهٔ او که اولا مراد از وحدتست که آنجا انسان کامل عبارتست از محمد است صلعم یعنی هرچه در ما
فوق اوست از باطن وجود درین مرتبه اجمالا حاصل است و هرچه در ماتحت اوست از ظاهر وجود و
اسماء نیز ضمنا در وی حاصل و ثانیا که مراد است از مرتبه واحدیت که اینجا اگرچه کاملان دیگر از انبیا شریک
اند اما مراد از انسان کامل آدم است صلواة الله علی نبینا و علیه پس مرتبه او جامع است مافوق خود
را از توجه وجود بجانب ظهور و ماتحت خود را از حقایق کونیات تضمنا هم از انجا است که او
جامع جمیع حقایق الهیات و کونیات آمده از کلیات و جزئیات هم در عالم باطن و هم در عالم
ظاهر پس تزکیهٔ نفس انسان کامل بل تزکیهٔ نفوس سایر فروع او که عبارت از افراد انسان
است وقتی حاصل گردد که به برابری هر اسمی از اسماء الهی از کلیات و جزئیات تعهدی نماید
تصفیه قلوب ایشان وقتی میسر شود که بر سریر الهی که عبارت از قلب مومن است که قلب المومن
عرش الله تعالی وارد است غیر را نه نشانند و بجاروب لا غیر الله را بکلی دور سازند لهذا آن به
همگی جمیع کلیات و جزئیات حق را یاد نماید و در آن مزرعه لایقانه تخم این اسماء را بکارد تا نهال
بهره مند سرسبز ندکه آن عبارت از تجلیه است بدان ای فرزند که چون حضرت حق تعالی را محبت تام در
شان انسان ثابت است و بعلم قدیم خود دانسته که این نوع تزکیه و تصفیه بر انسان اشق و شدید

از منبع روان باشد بل ممکن نگردد پس واجب تعالی رجوع بحقیقت او کرده یعنی چون حقیقت او از
روی اجمال جامع جمیع بوده بدان مضمون تعبدات و اذکار جامعه برو لازم گردانیده که در جمیع
ادای آن جامع انواع تعبدات و اذکار حاصل گردد پس ازینجا معلوم گردیده که تزکیه و تصفیه بر دو نوع
است اول تزکیه نفوس کفار با ایمان حاصل است یعنی از روی اجمال چون اقرار نماید بوحدانیة
الله تعالی و برسالت رسول الله و احکام ایشانرا قبول کنند درین حالت این تزکیه اجمالیه ایشانرا حاصل
قبول کنند هرچه از عصیان و طغیان متقدمه بوده همه را محو مطلق میگرداند از پلیدی ظاهری هم
نجات می‌بخشند و طاهر و مطهر میسازد چه ظاهر ایشان نیز پلید است کما ذکر فی تفسیر البیضاوی فی قوله تعالی
انما المشرکون نجس و عن ابن عباس رض ان اعیانهم نجسة کالکلاب انتهی کلامه نوع دوم تزکیه نفوس عوام
مومنان بتقوی و استقامة حاصل میگردد یعنی چون از انواع محرمات و مشابهات اجتناب نماید
و بر انواع طاعات و عبادات از صیام و صلوة و زکوة و صدقات مفروضه استقامة نماید نفوس
ایمان مزکی گردد و این تعبدات نیز بر طریق اجمال است و عقلا را روشن است که اگر به برابری
هر اسمی تعبدی نموده من الازل الی الابد تمام نشدی و نهایت عبادت نیافتی پس چون این
عبادات اوقات و نهایات دارند معلوم است که از روی اجمال اند چنانچه در شان ارکان نماز
قدری اشارتی نموده اند که وجهش چه باشد جواب آنکه چون آداب کونیات اینست که هر کدام
باریتعالی را بجز اسمی که موثر ایشانست یاد میکنند و تسبیح میگویند و عبادت بجا می آرد پس انسان
چون جامع است حقایق ایشانرا باید که عبادتی را بجا آرد که جامع عبادات انواع کونیات باشد
پس قیام در نماز جامع است عبادات اشجار و امثال ایشانرا چون اشجار در درازی اعمار ایستاده
را عبادت در قیام مینمایند انسانرا مجرد همین قیام معهوده موقته مساوی عمر آن آمده بل
افضل و اکمل گردیده فضلا من الله تعالی و رکوع در نماز جامع است عبادات بهایم و امثال ایشان
را چون ایشان دائم الاوقات در رکوع اند و حق را عبادت بجا می آرند و تسبیح میگویند پس ایشانرا
مجرد یک رکوع موقته افضل از آن مده معینه فی الله تعالی فی شان الانسان فضلا منه و سجود در نماز
جامع است عبادات حیات و حوت و امثال ایشانرا چون ایشان دائم الدوام در سجود اند و حق را
تسبیح و عبادت میکنند پس مجرد همین سجود موقته انسان افضل از آن مده و قعود در نماز جامع است
عبادات احجار و امدار و امثال ایشانرا چون ایشان لیلا و نهارا در قعود اند و حق را عبادت و تسبیح
و تهلیل میکنند پس مجرد همین قعود ایشان افضل و اکمل آن مده و قرات و تسبیح و تهلیل در نماز جامع

پست جمیع تسبیحات و تهلیلات و قرأت کونیات از کلیات و جزئیات افضل امن الله تعالی
همچنین مبلغ مودی از مال زکوة جامعست جمیع فیوض وجود و سجود و امثال ایشان و همچنین امساک صوم که
امساک از اکل و شرب و جماع که اشارتست از جمیع آمدن با غیر الله جامعست جمع عبادات کونیات را
که ممسک اند ازین انواع مخلوطات نفسانی و همچنین حج که عبارتست از قصد بسوی بیت الله بجا
آوردن زیارت جامعست جمیع عبادات کونیات را که زائراند و قاصد اند و همچنین ادای رکعات ثنائیه
و ثلاثیه و رباعیه صلوتیه جامعست جمیع عبادات انواع ملائک را و سائر کونیات که بعضی از ایشان
بدو بال و یا بدو قوام عبادت و تسبیح میکنند حقتعالی را و بعضی از ایشان بسه بال و یا بسه قوام و
بعضی از ایشان بچهار بال و یا بچهار قوام عبادت میکنند حقتعالی را پس چون واجب تعالی فضل بلا
عدد انعام بلا حد در حق انسان کرده که عبادات معهوده موقتة او را جامع جمیع انواع عبادات
کرده هم از انست که مضمون واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی الموت بر انسان فرض آمده که
از انواع عبادات نکشد اگرچه در غایت استغراق و نهایت سلوک و نهایت حق بینی در رسد و الا ضال
و مضل و کافر و ملحد گردد نعوذ بالله من الحور بعد الکور نوع سیوم تزکیه خواص و آن بکم خوردن بقدر قوت
لایموت و بکم خفتن جز بعذر الضرورة و بکم گفتن جز در حالة اضطرار و بجا آوردن مداومت نمودن بر انواع نوافل از
صیام و صلوة و صدقات لیلاً و نهاراً جز در زمان آوان مکروهه حاصل میگردد که لایزال العبد یتقرب
الیّ بالنوافل وارد است اکنون شروع است در انواع تصفیه بدان ای عزیز که تصفیه قلوب کفار
بمقوله قول لا اله الا الله محمد رسول الله حاصلست با تصدیق زیرا که این مقوله خبث باطن ایشانرا که از
شرک متمکن بوده زائل میگردانند پس باطن ایشان مصفا میگردد و چون شرک بر وجوه است پس
از آن سبب صوفیه این مقوله را تلقین مینمایند مر طالبان صادق را لیلاً و نهاراً تا بدان مواظبت
نموده از انواع شرک ناجی گردند نوع دویم تصفیه قلوب عوام مومنان که طالبان مولی باشند
و آن بزائل کردن حب دنیا و حسد و کینه و بغض و غضب و غیر ذالک از خطرات فاسده و مرور ما
سوی الله در ضمیر دل حاصل میگردد حتی که مشایخ فرموده اند که اگر راه وطن خود از راهبار دیگر
یابند اهل طریقت اندرون او را مصفا نمیدانند نوع سیوم تصفیه خواص و آن وقتی حاصل گردد
که جمیع اسماء باریتعالی را از کلیات و جزئیات در ضمیر دل نهال سازد و بدان جملگی حقتعالی را
یاد کند و چون عقلا را روشن است که این نیست لیکن باید که اسم ذات را که جامع جمیع اسماء و
صفات است در ضمیر دل نهال سازد و در کل حین و آوان قیاماً و قعوداً مشیاً و رکوعاً و

و تنبیه بجدی که جمیع ما سوی الله را در استغراق این ذکر منسی نماید پس حقتعالی را بجمیع اسمای کلی
و جزوی یاد کرده باشد پس این اسم جامع است و چون خود را نیز درین استغراق نسیا منسیا سازد مرآت
تجلیه باشد بدان ایعزیز که صوفیه بر مضمون مسطور عامل اند تا شایان تجلیات آمده و کلام حق را
آن هنگام بی واسطه از حق شنوده اند و چون بی واسطه از حق شنوده باشند پس هر آینه حاصل ایشان
ازین معاملات استقامت بر انواع عبادات باشد چه مقصود کلی و مطلوب اصلی اهل تصوف استقامت
است و هم ازینجا است که مشایخ فرموده اند که حقتعالی از بندگان خاص خود خواهان استقامت آمده
و نفس بد کیش خواهان کشف عالم غیب و کرامت پس هر طالبی که در ابتداء طلب بر مراد نفس طلب
ورزد آخر الامر در ضلالت مستغرق خواهد گشت و اگر در ابتداء طلب بر مراد حق طلب ورزد آخر الامر
بکمال استقامت رسیده از جمله محبان باریتعالی خواهد گشت کقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله پس محبت باریتعالی موقوف بر متابعت رسول الله آمده و متابعت رسول
الله چیزی در استقامت حاصل نه چه از خصایل عزیزه آنحضرت استقامت بوده این معنی را از عوارف
المعارف باید دریافت **نکته سیوم** در اطلاق اسم صوفی و شیخ و پیر و درویش و مرید و غیر ذالک
از اسامی جدیده که بر بیطایفه اطلاق کرده می آید مستنبط از کجاست بدان ایعزیز که در عوارف المعارف
آورده که اسم صوفی در قرآن نیست پس بعضی از زهاد بر آن رفته اند که این اسم مشتق از صوف است
چه این طایفه اکثر از بهر ستر عورت قناعت بپوشیدن صوف کرده اند و لبس صوف از زاد انبیا و
اولیاء قدیمه بوده چنانکه منقولست که در زمانیکه حضرت موسی عم بر کوه طور با حضرت باریتعالی بشرف تکلیم
مشرف میشده جبه صوف و سراویل صوف و کلاه صوف پوشیده بود و نعلین او از پوست خری بوده غیر مذبوح
و وجه اختیار صوفیه لبس صوف را آن نیست که این از جمله علامات بسیار ند تا بدان شناخته شوند از دیگران
بل بغرض ایشان هضم نفس و ترک زینت دنیاست و چون در هموم امور آخرت مستغرق اند از لباس
با بنون آن قناعت کرده اند و از خوراک بچیزی یسیر از وجه حلال و چون صوف اهون لباس است
آنرا اختیار کرده اند بل بدان نیز مقید نشده اند هر چه یابند از بهر ستر عورت پوشند گاهی مرقعات
کهنه بر هم دوخته پوشند و گاهی برگ درختان و از بهر سد جوع گاهی بیک لقمه از وجه حلال قناعت کنند
و گاهی میوه جنگل و گاهی برگ درختان و سوال چون حرام ست از آن بغایت الغایات محترز باشند
بل بعضی فتوح را نیز قبول نمیکنند و بعضی قبول میکنند اما صرف فقراء مسیازند نه صرف نفس خود و وجه
اضافت ایشان بصوف یعنی صوفی بمعنی صوف پوش میگویند از بهر آنکه ایشان را چون از جمله مقربان اند

پس منخواهند که مرتبهٔ عزیزهٔ خود را از نظر اغیار پوشیده دارند و غیر حق را بر سرایر خود مطلع نگردانند
پس خود را صوف پوش نامیده اند نه مقرب و بعضی از زهاد بران رفته اند که صوفیه خرقه انداخته شده
را گویند آنچه هیچکس را در کار نباشد پس ایشان چون پژمردگی و کم نامی و تواضع و شکستگی و خود پوشی
و از خلق رمیدگی اختیار کرده اند پس اضافت ایشان بآن خرقهٔ کهنهٔ انداخته شده که هیچکس را در
کار نباشد انسب است در عوارف المعارف آورده که اگر شخصی در مجلس از صوفی بهتر نباشد و صوفی
بران دلگیر شود یعنی برتر نشستن از بهر خود خواهد بدانکه او صوفی نیست و اگر آن خطرهٔ فاسده را در
بدیهه از دل بیرون سازد صفوت را شاید زیرا که هر که بجاه طلب بود او طالب مراد نفس باشد و
طالب مراد نفس طالب حق نباشد چه طالب حق از خلق معرض و طالب خلق از حق معرض میباشد
و این روشن است هر که اندک عقلی و هوش دارد خواهد دانست که در یکدل محبت دو شی نمیگنجد پس
وای برکذابان زمانه که محض از بهر طلب جاه و شوکت و طلب دنیا و طلب نام و ناموس خود را صوفی
و درویش و پیر و مرید نامیده اند ویل کل الویل لهم ولمن قلدهم و بعضی از زهاد بران رفته اند که
صوفیه منسوب بصفه فقراء مهاجرین است آنهایی که در زمان پیغمبر علیه السلام بودند و آن چهار صد
کس بودند که ایشان را در مدینه مسکن و منزل و مقام نبود بل در مسجد مجتمع بودند لیلاً و نهاراً
ترک دنیا اختیار کرده بودند روزها گاهی هیزم پشتواره آوردندی و از آن مبلغ خرما خریدندی
بقدر قوت لایموت بخوردندی و شبها بتلاوت قرآن و نماز و حصول انواع علوم از پیغمبر عم مشغول
بودندی ابوهریره فرموده که من هفتاد کس را از اهل صفه دیدم که بیک چادر نماز میخواندند و در زمان رکوع
اطراف چادر را بر زانوهای خود استوار و محکم میگرفتند تا برهنه نشود عورت ایشان پس حضرت
پیغمبر عم در روزگار و معاش خود را با ایشان برابر کردی و مردم را نیز با ایشان موافقت میفرمودی
یعنی خود چنان سختی و افتقار و گرسنگی کشیدی و هم سایر مردم را بر آن میفرمودی و روزی جماعهٔ
از ایشان نزدیک حضرت رسول الله صلعم از سختی حال شکوه کردند که یا رسول الله شکمهای ما از جوع
بسوخت حضرت رسول الله فرموده که سوگند بخدا است که اکنون از هنگام دو ماه باز است که از خانهٔ
من دود از برای نان نه برآمده و خوردن من و اهل بیت من جز آب سیاه و خرما چیزی دیگر نیست
پس مژده میدهم شما را که برین صفت بمانید شما از همراهان من خواهید بود در جنت پس صوفیه چون همچنان
عامل میباشند چون اهل صفه از آن صوفیه مینامند در عوارف المعارف آورده که اسم صوفی در زمان رسول الله
نبوده بل در زمان متاخرین احداث یافته پس بعضی بر آنند که در زمان تابعین احداث یافته

چنانکه حسن بصری بعضی را خطاب صوفی فرموده و بعضی برآنند که اشتهار این اسم در زمین اهل و
ثانی و ثالث نبوده بل بعد از دو صد سال از هجرت نبویه علیه السلام اشتهار یافته و شایع شده زیرا که در
زمن رسول اصحاب آنحضرت را صحابی خطاب میکرده اند بعد از آن کسانیکه علم را از اصحاب رسول
میگرفته اند ایشانرا تابعین نامیده اند بعد از آن چون زمانه رسول الله بغایت دور رفت و وحی منقطع
گشت و نور نبوت مصطفی روز بروز در پرده می در آمد و رایهای مردم مختلف شدند در امتیاز حق و باطل
و بشرب علوم مکدر و تیره آمد پس پرهیزگاران آن زمانه در لرزه افتادند و زاهدان مضطرب گشتند چه
اختلاط این نوع مردم مشوش احوال ایشان شد زیرا که جاهلان عادت پرستان و دنیاجویان بسیار
پیدا شدند پس طائفه از پرهیزگاران یک گوشه شدند ازین نوع مردم عزلت گزیدند و همچون اهل صفه
تارکان اسباب دنیا آمدند و پرندگان از خلق و پیوستگان با حق آمدند لیلا و نهارا در اداء اعمال
صالحه قدم زدند پس [illegible] و نهار است کرده گاهی با یکدیگر جمع آمده تعلم و تعلیم انواع علوم از همدیگر میکردند
و گاهی تنها تنها رفته در زاویهای مخصوص عبادت بجا می آوردند پس از کثرت جهد و ریاضت انواع
علوم ایشانرا از متن قرآن از القای نفس و شیطان حاصل آمدی تا بدان علوم ایمان ایشان کامل
و یقین ایشان موکد تر و استقامت بر عبادات ایشان بیشتر آمد پس آن قوم را چون علوم نامعهود
حاصل گشت از برای تفهم و تفهیم ابنای جنس خود اصطلاحات را بر پا کردند تا بدان اصطلاحات همدیگر را
بفهمانند و خود را صوفیه نامیدند پس این اسم از آن باز بر مردمان که امثال ایشان باشند در قرب
و ریاضت و جهد و طاعت جاری است الی انقراض الایام و باید دانست که وادی دنیا هرگز از
امثال اینمردم خالی نخواهد بود و ماند و هر چه گاه که خالی ماند نفخ صور ظاهر گردد و درین باب کلام
مشهور است لولا الابدال لخسفت الارض و ما فیها و علامت ایشان آنکه عالم باشند بانواع علوم
دینیه بعفو و صفح و عالم باشند بذات و صفات خداوندی بلا تشبیه و لا تعطیل و لا کیفیه و چون حق را حق
بشناسند پس در عبادت لیلا و نهارا جان کنند و تکاسل نورزند و از انواع ناسر ضیات محتنت و محترز باشند
و از نام و ناموس قوم و قبایل بدر رفته باشند و چنان محبت باریتعالی دایم الدوام در حیرت باشند اگرچه
فضل محبت باریتعالی ایشانرا در هر زمان در تزاید میباشد اما ایشان از کثرت شوق هل من مزید میگویند
در عوارف المعارف آورده هر که از ابرار مومنان بعد از ادا تزکیه و تصفیه بسوی مقام مقربان بلند
پروازی گزیند و آنرا جویان و خواهان گردد او را متصوف گویند مادامیکه بنهایت قرب رسیده باشد
و هر چه گاهی که بنهایت قرب رسد او را صوفی گویند و هر که خود را بلباس ایشان آراسته گرداند

نه قاصد بدان مقام ونه آگاه ازان مراتب اورا متشبه ومترسم گویند وبعد ازان آورده که صوفیه ازجمله
مقربان اند خود هارا بلباس مقیدی نمسازند و باسم صوفی خود را مشهور نمیدارند حتی که اگر از مشرق تا مغرب
کسی گام زنند وطلب نماید کسی را که از جمله مقربان باشند ومشهور باسم صوفی باشد نخواهد یافت وبعد ازان آورده
که مقرب آنکسی باشد که اعراض نموده باشد از کل ماسوی الله وروی آورده باشد الی الله تعالی یعنی اگر
مملکت هفت زمین با هر آنچه دران است اگر همه در تحت تصرف او باشد او همه را ترک کند و اعراض
نموده بجانب حقتعالی توجه نماید واگر هفت آسمان وجنان با جمله نعیم ابدیه ایشان از آن او باشد
ترک آورده توجه بحق تعالی نماید پس وبر املاک متروکه خویش تاسفی نخورد و آن مملوک متروکش را گاهی
یاد ننماید ولاف در نزند که من زهد دوست چیزی درباخته ام بل مملوک را از ملک بازشناسد که ملک
کدام بود ومملوک کدام بل خود را از حق نداند آن هنگام موصوف بصفت قرب گردد پس این هنگام
اورا اگر صوفی و درویش و شیخ و پیر و مرید نام نهند جایز باشد اما شیخ را یک شرط دیگر نیز باید و آن
اذن کامل دیگر است وسند که فی موضعه انشاء الله تعالی در تعریف کامل حضرت شیخ عثمان فرموده
شخصی که جامع این چهار خصایل باشد او را کامل میتوان گفت اول آنکه اگر کسی تمام حصول دنیا و آخرت
را ازو بازدارد غمگین نگردد دویم آنکه اگر کسی تمام حصول دنیا و آخرت را بدو دهد بران سرور ننموده
حزن و سرور ایشان طایفه بر فوت دوست و وجدان دوست است سیوم آنکه اگر او را عزیز دنیا و آخرت
گردانند خوش و خرم نشود چهارم آنکه اگر او را ذلیل کونین گردانند دلگیر نگردد بدانکه او کامل است
زیرا که منع و عطا و عز و ذل نزد ایشان یکسانست چه ایشان بجز دوست بچیزی دیگر راضی نمی
باشند اگرچه جنت الماوی باشد چنانچه بی بی رابعه عدویه در مناجات خود بزبان راندی الهی
آنچه نصیب این عاجزه در دنیا آفریده بکفار ده و آنچه نصیب این ضعیفه بهشت آفریده بمومنان ده این
حقیره را در دار دنیا در محبت خود روز بهی گردان و در دار آخرت دیدار خود نصیبش کن پس در
عوارف المعارف آورده که الله تعالی در قرآن علوم وافره بلاحد و عد بر حبیب خود محمد صلی الله علیه
وسلم فرستاده بحدی که اگر دریاهای روی زمین مداد گردند و جمیع حیوانات نویسنده آیند هر آینه
دریاهای تمام گردند اما بنهایت علوم قرآن نرسند و نیابند کقول من قال جمیع العلم فی
القرآن لکن تقاصر عنه افهام الرجال ولیکن علماء صوفیه که عبارت از مقربان
است چون بعد از ادای تزکیه و تصفیه و غیر ذالک ما وجب علیهم بگوش دل سامع گردند قرآن را
از هر معنی در قلب ایشان در آیند و هر کلمه در ساعت علوم بلاحد و عد بیرون می آرند که آنرا علم لدنی

سکگویند اما همگی موافق مشرب شریعت و مطابق مذهب سنت و بدان عامل میگردند و در هر وقت از
اوقات قدم در تزاید عبادات نهند و اگر بعضی از مقربان گویند که مرا بسبب صفای قلب چیزی از معانی خاصه
قرآن مفهوم آمد که آن مخالف مشرب شریعت و مذهب سنت است او را مقرب نگویند بل کافر و ملحد و مضل خوانند
زیرا که معانی ظاهریه قرآن و باطنیه قرآن نیست بل از هواجس نفسانیه آن ملحد و مضل است و درین باب کلام
مشهور است کل باطن یخالف الظاهر فهو باطل در عوارف المعارف آورده که حضرت مصطفی صلعم فرموده اند که
هر آیت از آیات قرآن را ظاهری است و باطنی است پس مراد از ظاهر آیه لفظ قرآن است که آن شامل است
معانی ظاهری را و مراد از باطن آیت تاویل است که جامع است معانی محصوره را و تاویل صرف آیت
است بسوی معانی کثیره محتمله با آنکه معانی موافق کتاب و سنت باشد پس تاویل ممکن نیست مگر شخصی را
که صفای فهم حاصل شده باشد و نصیب معرفت و قرب یافته باشد پس رسیدن بباطن علوم قرآن مخصوص
بطایفه علمای صوفیه است زیرا که چون بمقام قرب رسیده اند پس از متکلم حقیقی میشنوند و هر جایگاه که شخصی
سخن را از متکلم بگوش خود شنود روشن است که همگی عبارات و اشارات او را دریابد و هم ازینست که
بعضی را علمای ظاهر میگویند و بعضی را علمای باطن علمای ظاهر مفسران قرآن اند که تجاوز از معانی مسموعه
منقوله نمیکنند و علمای باطن علمای تاویل اند که سرایر قرآن را در می یابند و یا مراد از علمای ظاهر آنکه
عامل در تزکیه نفوس باشند و مراد از علمای باطن آنکه عامل در تصفیه قلوب و یا مراد از علمای ظاهر کسانی
اند که خود را آثار اسما و صفات و موجود کرده شده از ایشان دیده اند و هستی خود را قائم
بهستی اسما و صفات دانسته اند پس بمرتبه صفات رسیده اند این هنگام برایشان لازم که مودب
باداب گردند و مراد از علمای باطنی آنانند که در هستی ذات مطلق خود را مستغرق دریای احدیت
گردانیده اند پس بمرتبه ذات رسیده اند و دران زمان ماخوذ بانیان آداب نباشند زیرا که از
خود خبردار نبوده از دوست چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دران حالت عایشه صدیقه
را پرسید من انت گفته انا عائشة گفت من عائشة گفت ابنة الصدیق گفت من الصدیق گفت
صهر محمد گفت من محمد آورده اند که اگر صدیقه فرمودی محمد رسول الله پس سعدی من الله و هر چه کام
که مستغرق ازین دریا شد فتناک ببد آید باید که مودب باداب گردد چنانکه حبیب او مودب باداب شده
والا ملحد و مضل کافر گردد و الغرض مراد از علمای باطنی این مردم نیز باشند که فتنه من علم الباطن
یوازی عمل الثقلین مشیر بدین معنی است بلابد انست که حصول جمله انواع این ظهور و بطون از ظاهر
و باطن قرآن است بسبب صفای فهم زیرا که چون صوفیه کلام را از متکلم بشنوند بسعادت این علوم

بهره مند گردند و آنچه در بعضی کتب علم معامله و علم مکاشفه نام برده اند مراد از علم ظاهر و باطن است بجا
ذکر من قبل و در احیاء العلوم آورده که مکاشفه نوریست که ظاهر میشود صوفی را بعد از تصفیه دل و تزکیه نفس
و بسبب آن نور منکشف میگردد مراو را چیزهای بسیار از معانی پس حاصل میشود او را معرفة الله تعالی کما
حق المعرفة الحقیقیة بذات الله و صفاته و مکشوف میشود مراو را حکمتهای الله تعالی در خلق دنیا و آخرت
و حکمت تقدیم دنیا بر آخرت و غیر ذلک از حکمتهای افعال باریتعالی بر و مکشوف گردد و بعد از آن ورده که
در و یکی ازین چهار خصلت باشد بشرف این علوم مشرف نگردد یکی کبر دویم بدعة سیوم محبت دنیا چهارم
اصرار بر هوا قوله علم مکاشفه نوریست آنچه باید دانست که مراد از نور نه آن چیز نیست که سرخ و سپید و زرد
و غیر ذلک باشد بلکه مراد از نور صفاء فهم است که حاصل است از تزکیه و تصفیه زیرا که نور چیزیرا گویند که هم سبب
ظهور خود و هم سبب ظهور دیگری چنانکه آتش و رشتا ریک نوریست که هم سبب ظهور خود هست و هم
سبب ظهور دیگری هست پس صفاء فهم بمنزله نور است بدان ای فرزند که بعضی جهال شبه اطوار
سبعه و انوارات وارده که اهل سلوک را پیش می آید علم باطن دانسته اند و بعضی ادراک مغائبات را
بخواب یا بالهام علم باطن انگاشته اند آن محض جهالت و بطالت است زیرا که علم چیزیرا گویند که دانسته
آید پس اطوارات و انوارات دیده میگردند دیدنی را دانستنی نباید گفت و این دیدنی از دو امر خالی
نیست یا شیطانی است و یا رحمانی است اگر شیطانی است ضلالت هست و اگر رحمانی هست سد راه
سلوک است چه حقتعالی طالب صادق و کاذب را بدین انواع چیزها امتحان مینماید تا اگر بدین مغرور گردد
از وطن اصلی باز ماند و اگر بدین التفات ننماید ترقی احوال او بی کند و باید دانست که مقصود
اهل سلوک رویت اطوار و انوار نیست بل مقصود ایشان استقامت و وصول بوطن اصلی که مراد از
احدیت است تا هر کرا مقصود از سلوک اطوار و انوار باشد او را حق پرست نگویند بل خود پرست
دانند زیرا که از بهر مراد نفس خود سلوک میکند که این مراد نفس است نه مراد حق چه مراد حق استقامت
است و آنچه علم مغائبات را علم باطن گویند نیز بر غلط رفته اند زیرا که حصول آن ازین وجوه خالی
نیست یا از هواجس نفس است و یا از جن و یا از شیطان و یا از رحمان آنچه از رحمن است مستغرقان
را حاصل است پس اهل الله از انجا که بلند همت اند و صرف هموم در طلب مولی نموده اند بواردات
رحمانی نیز التفات ندارند چه جای آنکه بواردات فرو تر از ان فریفته گردند و آنرا علم پندارند
و یا علم دانند بل اهل حصول این نوع واردات و رویت اطوار و انوار را مکر مینخوانند و الله اعلم
بالصواب بدانکه ای فرزند که شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت متحد اند و احکام اما صوفیه

بنابر اصطلاحات جدیدهٔ خویش تفریق کرده اند میان آنها شریعت تزکیهٔ نفس را گویند که ادای
اوامر و ترک نواهی باشد و طریقت تصفیهٔ دل را گویند از خطرات ما سوی الله و مصفا ساختن دل بذکر
الله تعالی و حقیقت و معرفت شناخت یگانگی باریتعالی را گویند کما حق المعرفة و حق معرفت نزد ایشان
وقتی حاصل شود که هرچه بشنود از حق شنود چنانکه شیخ جنید بغدادی قدس سره فرموده که سی سال
است من با حق سخن میگویم عوام تصور میکنند که با ما میگویند پس درینحالت عارف و محقق هرچه در
و بیند از حق داند و از حق بیند نه از غیر هم ازینجاست که این طائفه بزدن و کشتن و ایذا رسانیدن
راضی میباشند و تسلیم مینمایند و تواضع و حلم میورزند و بمکافات مشغول نمیگردند و اگر تکبر نمایند
و مکافات اختیار کنند باید که از دعوی معرفت صوفیانه باز ایستند و الا مدعی کذاب باشند کقول
من قال ؎ گر از کوه آسیا سنگی بلغزد نه عارف آنکه از پیشش بخیزد • پس ابتدای این راه از
استاد هر که شریعت را پس پشت انداخته توجه نماید چنانکه ملاحدهٔ این زمانه کافر مطلق گردد نعوذ
بالله من کفره **نکتهٔ چهارم** در بیان رسیدن بمرتبهٔ پیری و شرائط آن در عوارف المعارف آورده
و روی فی الخبر عن رسول الله صلعم انه قال و الذی نفس محمد بیده لئن شئتم لاقسمن لکم ان احب عباد الله
الذین یحببون الله الی عباده و یحببون عباد الله الی الله و یمشون فی الارض بالنصیحة و هو الذی
ذکره رسول الله صلی الله علیه و سلم هو رتبة المشیخة و الدعوة الی الله تعالی و رتبة المشیخة من اعلی
الرتب فی طریق الصوفیة و نیابة النبوة فی الدعاء الی الله انتهی کلامه حاصل سخن آنکه حضرت
رسول الله صلعم فرموده که دوسترین بندگان خدایتعالی کسانی اند که محبت خدایتعالی در دل بندگان
خدایتعالی نهند و خدایتعالی را نیز بر بندگان خودش محب گردانند و در روی زمین قدم نهند از بهر
نصیحت پس مرتبهٔ پیری از مضمون این حدیث مستفاد است زیرا که پیر آنرا گویند که داعی باشد
خلق را براه حقتعالی که آن راه شریعت است و چون دعوت از خصائص انبیاست پس پیر نائب
انبیا است و خلیفهٔ انبیا بل خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ قرآن خدا باشد کما ذکر فی تفسیر اللباب قال علیه السلام
من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه و هم در عوارف
المعارف آورده که وجه آنکه پیران خدا را بر بندگان خدا محب میگردانند آنست که پیران مریدانرا
براهی راست متابعت محمدی روان میگردانند پس کسیکه بر متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
ثابت و راسخ آمد البته خدایتعالی او را دوست میدارد و خدایتعالی محب وی میگردد کقوله تعالی قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و وجه آنکه پیران بندگان خدا را بر خدایتعالی محبب میگردانند

آنست که پیران مریدان را اول به تزکیه نفس میفرمایند بعده به تصفیه دل پس چون نفوس مریدان
مزکی آید و دلها ایشان مصفا هر آینه عظمت و جلال خداوندی را در آئینه دل دیده حقتعالی را
حاضر و ناظر میدانند پس در حضور مردم را بر محبوب محبت می افزاید پس مریدان بکمال محبت حق را
دوست میدارند از مضمون این حدیث چنان معلوم آمده که پیر آنرا گویند که بنهایت قرب رسیده باشد
و بانواع علوم دینیه بهره مند گردیده و داعی باشد مردم را بجانب حق بعضی را از کفر بجانب اسلام
خوانده و بعضی را از فسق و فجور بجانب توبه و اتیان عمل صالح و بعضی را بانواع تزکیه و تصفیه
زیرا که پیر را صفاء فهم چنان باید که استعداد هر احدی را بداند تا در خور استعداد او چیزی فرماید
هر که از کفر بجانب اسلام بگفته او بدر آمد آنرا مرید او نگویند و هر که از فسق و فجور بصلاح در آمد بگفته
او آنرا نیز مرید او نگویند و هر که مشغول به تزکیه و تصفیه آمد و هر دو را بجا آورد او را مرید توان گفت
اگر عالم بعلوم مفروضه باشد و الا لا کما ذکر فی احیاء العلوم فی کتاب اسرار القرآن لا یکون المرید
مریداً حتی یجد فی القرآن ما یرید و یعرف النقصان من المزید و یستغنی بالمولی عن العبید زیرا که
حصول علم مفروضه از لوازم اسلام است پس هر چه گاه که طالب ماخوذ بحقی از حقوق اسلام باشد
او را قدم نهادن در سلوک جائز نیست بل او را حاصل نیست پس از اینجا معلوم گشته که پیری و مریدی
بس دشوار است فردی باید از افراد که شایسته مرتبه پیری و مریدی شود زیرا که این امر مقصر باشد
است یعنی کسانیکه همچون اصحاب صفه اند در اهتمام امور آخرت و ترک اسباب دنیا و دوام شغل
لی مع الله در عوارف المعارف آورده هر که خواهان استجلاب قلوب عوام باشد بجانب خود او از
جمله پیران نیست بل از جمله مریدان نیز نیست چه پیر صوفی را گویند پس صوفیه از مردم زمانه آنکه
با مردم آمیزند از اینجا میتوان دریافت که پیری و مریدی جهال که در دین بانه سر بر زده و عادت
شده جز ضلالت و الحاد و زندقه چیزی دیگر نیست زیرا که تعلم و تعلیم این جهال در میان یکدیگر
جز مکر و غرور نیست چه پیری ملحد بعضی بانواع نامرضیات مبتلا میگرداند که من خدا و من بهشتم پس
ترا غمی نیست هر چه میکنی بکن و آن مرید جاهل آنرا از سر جهل تصدیق نماید و غرور ورزد هر دو
کافر مطلق میگردند و بعضی را اندک در صلاح مستقیم میگردانند اما دلهای ایشانرا از اداء نوافل
و صحبت علم و علماء خالی میگردانند و مغرور میسازند که اعتماد بر پیر کن از امور آخرت ترا با علم دیگر
و بکار دیگری نیست زیرا که پیر ترا بجنت خواهد رسانید پس احتیاج بدیگری نماند و آن جاهل بی تمیز
[illegible] شده معتقد گردد و کافر گردد و هر دو کافر گردند نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان

می‌فرزند که پیر را شرائط بسیار است جملهٔ آن درین مختصر نگنجد اما جزوی از آن شرائط از رسالهٔ مکیه انتخاب
نموده خواهم آورد کما ذکر فیه الشیخ هو الذی یقرر الشرع والدین فی قلوب المریدین پس این جا باید دانست
که ملحدان این ایام که از پیران خود شریعت نمی‌آموزند و مذهب سنت و جماعت معلوم نمیکنند و عقیدهٔ دین را
از پیران روشن نمیسازند مرید نیستند و پیران که این معانی مذکوره را به مریدان تقریر و تعلیم نمی‌نمایند پیر
نیستند بل امثال این مریدان را مرید باید خواند بفتح میم که مرید شیطان رانده شده را گویند و امثال این
پیران را پیر باید خواند که پیر جاهل اگر نباید ایشان عوام الناس را به چاه ضلالت می‌اندازند و بیخبر و گمراه کرده
کافر میسازند نعوذ بالله من کفرهم و ایضاً فیه واعلم انه لا یصلح التربیة والمشیخة الا من سلک الطریق
والصغیر المذموم بالعهود و شرط انیکون عالماً بکتاب الله تعالی و بسنة رسول الله صلعم ولیس کل عالم بال
للمشیخة بل ینبغی انیکون موصوفا بصفات الکمال و معرضا من حب الدنیا و حب الجاه والمال و ما یشبه
ذلک یکون قد اخذ هذا الطریق النقی عن شیخ محقق سلکت متابعة الی الرسول صلعم پس این جا باید دانست
پیری که عالم بعلوم قرآن و احادیث رسول الله نباشد پیر نیست و ایضاً هر که متابعت و خدمت پیر
نکرده باشد و اذن پیری نبود دعوی باطل باشد پیر نیست زیرا که بعد از ادای تمامی شرائط پیری شرط حکم
اذن است تا اذن نیابد پیر نگردد چنانچه بزرگان شطاریه فرموده اند هر که بی اذن دست بیعت مرید را
دست گیرد بلا اذن پیر کامل گویا که انقیاد اولیاء الله و یا پیغمبر مرسل کشته باشد و حضرت سید
جلال الدین بخاری قدس الله سره فرموده اند هر که از علماء و صلحاء و سادات و شرفاء بلا اذن کامل
خود را پیر گویانند و پیر داند او مدعی کذاب و مفتری است خراب خواهد بود چه این منصب موقوف بر اذن است
بشرطیکه خدمت شیخ محقق بدل و جان در سالها بسیار بجا آورده و در دل اندیشهٔ اذن نکرده باشد الا انه
الیوم مر پیران کاذب اذن ندهند و اگر اذن دهند آن پیران از جمله ناقصان باشند زیرا که وقتیکه این
خادم با اندیشهٔ اذن یافتن خدمت ورزد پس خادمی مراد نفس خود باشد نه خادمی مراد حق که از حق
استقامت است بر انواع طاعات و باید که آن پیر مخدوم نیز ماذون و مرخص از دیگری باشد تا بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان ای فرزند که این از جمله تقوی و ورع اهل صفوت است که بلا اذن
صوفی کامل وعظ و نصیحت صوفی را قبول نمیکند … بلغ الی غایة القرب … وعظ شیخی را
قبول کردن زیرا که بنای مسلمانی میان شیطان … بنای مسلمانی تفحص و تفتیش بسیار باید نمود تا خلل
نیابد زیرا که این بنائی است که بار دیگر آبادان نخواهد شد هر که در دار دنیا این بنا را مستقیم و برابر
بر پا کرده بموافقت سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم نجات یافت و هر که معوج و کج بنا کرد به مخالف سنت

مصطفی صلی الله علیه و سلم هلاک او بر گشت پس اعتقاد بر وعظ شخصی باید کرد که امدا بزرگان ... ماذون
گردانیده و مامون از خطا و خلل دانسته باشد و همچنین معنی مبرهن است در کتب فقه که مفتی ماجن را از فتوی
دادن احکام اسلام و ائمه عظام منع میفرمایند تا عوام الناس را هلاک بر نگردانند و هم در رساله مکیه آورده
که خصائل پیر آنست باید که ریاضت کننده باشد بر انواع ریاضات بالغه چون مداومت نوافل و قلت طعام و
قلت اختلاط با مردم مگر بضرورت و عظا گفتن و کثرت صیام و کثرت نوافل و کثرت صدقات نوافل
و کثرت صمت یعنی خاموشی از سخنان دنیا بجز سخنان امر معروف و نهی منکر و باید که در خصائل پیر
محاسن آداب و مکارم اخلاق نیز پیدا شده بود مانند صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت
و بذل مال و جاه و حلم و تواضع و اهتمام امور آخرت و صدق و اخلاص و شرمندگی از خدا تعالی و آهستگی در امر
دنیا و باید که اخلاق ذمیمه از باطن پیر بدر رفته بود مانند عجب و کبر و بخل و حسد و حرص و درازی امید در دنیا
و باید که پیر در ظاهر بر انواع طاعات و عبادات چنان جهد نماینده و محنت کشنده باشد که دیگران از سعی و
جهد او عبرت گیرند و علامت پیر کامل آنکه از کثرت جهد در انواع عبادات او را کلفتی و ملالتی پیدا نشود
بل هر چند تعبد بیشتر ورزد لذت عبادت بیشتر یابد و از کثرت انواع مجاهدات صفاء قلب او را حاصل شده
باشد تا بدان صفا هر کلمه و آیتی قرآن از متکلم حقیقی شنود چنانکه امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که من در
زمان عبادت خدای خود را از طریقه صفاء قلبیه عیان می بینم یعنی جز او نخود را دانم و نه غیر او را زیرا که
صوفیه گاهی دانستن را بدین عبارت میکنند و این مبرهن است که دیدن و دیدار حق کما حقه در دنیا
افراد انبیا کسی دیگر را از اولیا جائز نیست بل ادعای آن کفر است از تفسیر بیضاوی هم و تفسیر کواشی باید
در یافت پس صوفیه در یافتن عظمت و جلال او را و تحیر در آن بدین تعبیری میکنند و استغراق در محبت
بحدیکه نه خود را دانند و نه حق را رویت میدانند فهم من فهم پس در رساله مکیه آورده که این امثال موصوف مذکور
پیر ... که او را از احوال مقربان نصیب حاصل است سوال چون مقربان از مردم رمند و اختلاط نه
ورزند و با غیر حق کار ندارند و با حق تعالی شغل بر دوام دارند پس مریدان برای چه گیرند و با مریدان چرا
آمیزند جواب بنا ... کتم علما الجم بلجام من النار چون انواع علوم قرآن ایشان را روزی
شده بمضمون ... دیگران نیز ... میخواهند که طریقه حصول آن علم را نیز بر
... از وی بهره مند گشته این طریقه را بدیگر بنمایند و کذا تا ابد و قیامت
... چون تابعان نیز او را اجر باشد من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا کقوله علیه السلام من سن سنة
حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و من سن سنة سیئة

فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة من ان ینقص من اوزارهم شیئا سوال چون ان مریدین اشکال
من کتم علما الجم بلجام من النار پس چرا صوفیه این علوم را بر خواص و عوام افشا نمیسازند و طریقه حصول او را
فرد بفرد افراد بنی آدم نمایند جواب مضمون آنکه در آخر این حدیث وارد هست الا عن غیر اهله پس صحبت فیه ار
را از نااهل پوشانند با مردم این مخالطه نمایند از نااهل سند چنانکه معلوم فرموده که شیخ شبلی پیر او مدت
سال در خدمت غائبانه بگاشته بعد از ان چون طلب صادق دیده و اهلیت او دریافته در صحبت خود راه داد و در
عقایق الدقایق آورده که هر فعلی از افعال مرضیه و نامرضیه که از مرید صادر شود آنرا از پیر باید دید زیرا که اگر پیر
نااهل را در صحبت و مجالست خود راه ندهد و الا طغیان او به پیر باز گردد هم در دنیا و هم در دین قیس از انست که پیران
سفیهان دنیا جویان مبتدعان مردم نفس پرست را در صحبت خود راه ندهند زیرا که امثال این مردم از
عبرت نگیرند پس مبادا حکمت از فواد حسنه جاری گردد و مذهب و بدعت خود را رایج تر گردانند پس پیر داخل وعید
من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا گردد
نعوذ بالله منها و هم در رساله مکیه آورده باید که پیر عالم باشد بعلم شریعت از فرائض و واجبات و سنن و نوافل
وانواع محرمات و مکروهات و مشابهات تا تمیز گردد میان حرام و حلال تا هم خود را محکم گرداند برادا شریعت
و هم مرید از او باید که در طریقت نیز عالم باشد بانواع مجاهدات و معاملات صوفیه و عالم باشد باحوال مرید آن
از خیر و شر یعنی دریابد که فلان مرید از اوصاف ذمیمه چون حقد و کبر و حسد و عجب و بخل و حب ریاست و حب
جاه و حب مال چیزی هست او را از انها بیخ بر آید و خالی سازد و ایضا دریابد که فلان مرید را قوت فهم حاصل
شده و پایه فهم او بادنی ترین مرتبه صوفیه یا اوسطها یا اعلی رسیده تا در خور فهم او تلقین نماید و چیزی گوید
با اگر پیر این ادراک نباشد مبادا سخنان اهل الله را بیک ناگاه بمردم نااهل نشان دهد و نااهل حقیقت سخن
نارسیده بالحاد در افتد و وبال و عاید بدو گردد من غیر ان ینقص من وزره شیئا و باید که نیز پیر را علوم
وافره باشد از علوم دینیه هرچه باحتیاج مریدان است تا مرید از القوت آن از ضلالت [illegible] و باید که
در حقیقت و معرفت نیز عالم باشد بمکاشفات و مشاهدات و معاینات را تا او را از فنا ترقی به بقا حاصل
گردیده باشد تا آن هنگام مربی مریدان سالکان خواهد آمد و الا لا و سیوم آن رساله مکیه آورده دیگر از شرائط
پیر آنکه رحم کننده و صبر کننده و حلیم باشد غیر درشت خوی و غیر بسیار خورنده و غیر سیه دل ترشرو و غیر گردنده
در بازارها باشد در عوارف المعارف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که الله تعالی دشمن میدارد دو
کس را یکی آنکه خندنده بی عجب باشد دوم آنکه گردنده بی حاجت باشد ای عزیز از ضلالت [illegible]
که تحقیق [illegible] این ایام در باید یافت که بازگونه اند امر خدا و سنت رسول خدا رفته اند زیرا که خندنده بی عجب [illegible]

ولی میدانند و بایکدیگر از بسیاری خنده او بیان میکنند که او را هیچ غمی نیست نعوذ بالله من منطقه
فانسد هم وازان خبر ندارند که صوفیه حقانی پر از هموم اند هم از آنست که شب و روز در گریه و سوز میباشند
و هم در رساله مکیه آورده باید که پیر جامع دنیا و محب زینت دنیا و طالب مال و جاه و طالب آوازه و طالب
مریدان و بیهوده گوی نباشد و باید که بر مریدان مشفق و مهربان باشد همچنانکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم مشفق و مهربان بوده بر اصحاب خود پس چون پیر موصوف باین اوصاف باشد او خلیفه رسول خدا
باشد و واجب است بر مریدان طاعت او و در رساله مخیدوایه آورده که مراد از شفقت شفقت حقیقی است
نه شفقت عادتی شفقت عادتی آنست که بماکولات و ملبوسات و مشروبات و محصولات دنیاوی کسیرا
بهره مند سازد این شفقت عادتی در کفار نیز موجود است اما شفقت حقیقی آنکه شخصی را از عذاب آخرت
نجات بخشد یعنی از عصیان و طغیان باز دارد تا از عذاب نگاه کرده آید پس پیر را باید که شفقت ورزیده
مریدانرا از گناهان باز دارد ظاهراً و باطناً سراً و علانیةً و دائم الاوقات دست دعا بدرگاه حق جل و علا
برداشته بالا دارد که الهی مارا و اتباع مارا از عصیان و طغیان نگهدار و بر جاده استقامت ثباتی بخش
آمین یا رب العالمین دیگر در حقایق الدقایق آورده که طریقه شیوخ آنست که چون طالبی به شیخی ارادت
آورد شیخ اورا بفرماید تا اول از افعال بد توبه کند و از گناهان رفته ناله و زاری و گریه کند و ندامت
پذیرد و ازین پس ترک شهوات و اشتهاء نفسانی بکند و از خلق ترک طمع گزیند اگر مرید درین امور
راسخ آمد و مدتی همچنان مستحکم آمد آنگاه سر او را تراشند و همه مطبخ وجودش در آرند چون در مطبخ وجود
در آمد و حلاوت ریاضت یافت و ترک شهوات کرد بعد از مدتی بر محک امتحان آزموده او را خرقه دهند
و در زمره خادمانش نصب کنند بعد ازان چون در آن امتحان کرده آید او را سجاده دهند و در صحبت ایشان
نشانند تا مرید ترک شهوت و طمع و خصال ذمیمه نکند و صفات ملکی حاصل نشود سر او را نتراشند و طاقیه
و سجاده [illegible] او بدهند چون طالب بصفات ملکی نرسد شایسته فقر و عشق نگردد و چون سر تراشیدن و
طاقیه و خرقه و سجاده پوشیدن گواهی است از جانب شیخ بر مرید که این مرید از رذایل نفس رمیده و در
اسرار نهان شده و بصفات ملکی رسیده است و در فقر و فاقه ثابت قدم آمده است و ترک شهوت و طمع
از خلق و ترک اخلاق ذمیمه کرده است پس پیر گواهی دروغی داده باشد نقلست که چون شیخ شبلی
در بغداد حاکم بوده روزی نشسته بود دنیا را پس پشت انداخته روی به پیری آورد و گفت راهم بنمای
[illegible] بصفای قلب پیر گفت اول توبه کن از افعال نامشروعات و ترک شهوت کن و از [illegible] دنیا [illegible]
شو بجز قوت لایموت تا یکسال هیچ گرد چیزی مخور پس شبلی گفت یا شیخ مرا اندکی فرما تا بجا آرم گفت

سه سال ترک اسباب کن و هر چه بی سوال ترا دست دهد آنرا صرف فقرا کن و خود از آن آن قدر بخور که میری
زیرا که با نفس تو از تو جدا نگردد ترا بخدا راهی نباشد پس شبلی مدت سه سال بر همین مضمون ریاضت بسر برد تا
از کثرت ریاضت اعضاء او چون موی خشک شد انگاه او را طاقیه پوشانید گفت بعد از آن سه سال
دیگر آب کشی کن و آبریز فقرا و بر ساز شب و روز درین خدمت باش و در خواب مرو الا اندکی چون سه
سال دیگر همچنان خدمت بجا آورد انگاه در سال هفتم خرقه پوشانیدندش گفت بعد از آن سه سال
دیگر خدمت مطبخ فقرا کن از هیمه سیاه پاک کردن و بار کردن و فرود آوردن و قسمت کردن چون سه
سال دیگر همچنان بجا آورد انگاه در سال دهم سجاده دادندش بعد از آن او را در صحبت خود راه داد پس
حضرت ملا روم همین معنی فرموده اند * همچو شبلی شد پریشان کس فضول * کی قبول آید نهان با وصول
طاقیه سجاده و خرقه ترا * در طریقت این بود شرط گدا * ای عزیز از سر انصاف نظر باید کرد که پیران
زمانه ما مخالف قرآن و حدیث را مخالف احوال مشائخ متقدمین اند یا نه مشائخ متقدم مرید را از سوال منع
میکردند ایشان مرید را در بدر میگردانند تا هم از بهر خود چیزی جمع آرند و هم از بهر پیر طعام دنیا حاصل کنند
و هر خری بیدم را خرقه دهند اما نه خرقه که موافق وضع صوفیه باشد چه صوفیه خرقهاء کهنه که در راه گنده
افتاده بودی جمع آوردی پاک کرده بر خود دوختی اما این ملحدان جامه نو از بازار خریده پاره پاره
کرده مرقعات او را به الوان مختلف تنگ کرده بر هم میدوزند محض از برای مکر و فریب عوام کقول ابن قال
سه تو مپندار که هر گوشه نشین دیندار است * ای بسا خرقه که بر رشته او زنار است * دهر ملحد نا تمام
و هر جاهل نا فرجام را طاقیه پوشانند و هر مردی و زنی و مردی و غلامی و کنیزکی را مرید خوانند پس ایشانند
شیطان آدمیان بحق تعالی پناه گیر ازوی و در تفسیر حسینی آورده که شیاطین آدمیان ایشان این
پیران اند بحق تعالی پناه گیر ازوی بحکم محکم که اعرض عن الجاهلین چنانچه حضرت ملا روم فرموده است
هر که پیر است باید که شخصی نفس پرست باکه چرب و شیرین خورد و بر زور زر نازد و تکبر ورزد و سفاهتها
نماید و غضب و جدال و فتنه انگیز و حب دنیا در دل دارد و حکومتی ظالمانه در زد مرید نگیرد و اگر مرید
نگیرد او را ازین اوصاف بد بر نیاز داو پیر نیست پس در شان او فرموده * شیخ داعی افکند از
بهر نان * تا کند سیم و زری مردم نهان * و ایضا ملا روم فرموده پیر را باید که از اغنیا سوال
نکند و اگر بی سوال او را چیزی بدهند آنرا صرف فقرا کند پس هر که اغنیا را طعام گوناگون
بدهد آن ریا باشد و ریا کار پیر نباشد و باید که پیر حاسد نباشد و با آنچه خوشی و زینت دنیا
لباس را ترک آورده باشد هر چه باید قناعت گزیند و طالب جاه و خود نمایی نباشد رحمه الله

نباشد پس در شان او فرموده ع این علامتهاست از تن پروری * فخر از این اوصاف دوری دست
و بری * جمله صیادان کان دانه است و دام * او ست صیاد النعمة والسلام * شیخ ره بین کی سخن
شود این را بیان * تا ببوسند دست او را مردمان * شاه ره پوشیده شد از بهر آن * زین نشان
معلوم شد آخر زمان * وه چه باشد شیخ نا واصل شده * دست در تقلید حقی بر زده * لاف شیخی
در جهان انداخته * خویشتن را بایزید ساخته * از خدائی بوئی او را نی خبر * دعوتش افزون
ز شیث و بو البشر * پس اشارات و عبارات ملا روم احوال پیران زمانه ما را باید دریافت تا هر که
مسلمان است ایشان را مسلمان نخواهد دانست چه مفتریانند که دعوی محبت باریتعالی را با فترا
بر خود بسته اند پس کافر اند کقوله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و یکی از افترای
پیران ملاحده زمانه ما آنست که آوازه دروغ عشق از برای استجلاب قلوب عوام آورده در داده که بی
پیر بخدا راه نیست و بدین سخن کاذب عوام را بجانب خود خوانده و دلهای ایشان را از محبت علم و علما
و محبت کتب و احادیث رسول الله بل از محبت قرآن سر گردانیده چه خود ها اصنام بهشت گردانیده
پس عوام در محبت چنان مستغرق آمده که دست اخلاص و اعتقاد از قرآن کشیده و از ایشان نکشند چنانچه
دیده می آید از مردم این زمانه پس کافر مطلق اند بدان ای فرزند که پیر گرفتن از فرائض و واجبات و
سنن اسلام نیست بل از جمله نوافل است تا هر که را اختیار آن باشد که صوفی شود پس مضمون این مسطوره
و مذکوره صوفی را در یابد و در خدمت او بقدم اخلاص محل نماید تا مگر از یمن برکت او صوفی گردد و لیکن
مشکل آنکه یافتن صوفی ممکن نیست چنانکه از عبارت عوارف المعارف معلوم گردیده که اگر از مشرق
تا بمغرب بگردی شخصی از مقربان نیابی که مشهور باسم صوفی باشد چه ایشان از اسم و رسم و نام و
ناموس بدر رفته اند و در رساله شطاریه آورده که این قوم را لباس معهوده هم نمی باشد که ایشان
بلباس معهوده مقید نمیگردند چه لباس اشتهار و تعریف اقتضا کند و ایشان در پی اختفا و گمنامی اند پس
چون از جمله نوافل است و یافتن آن مشکل زیرا که صوفی را باید تا صوفی شناسد و با کسی ضلالت کند
بد و پیش درین ایام از طلب صوفی احتراز اولی زیرا که مترسمان بی ایمان اکثر مثل آن صوفی سر زده اند
مبادا که درین طلب در چاه ضلالت غریق گردد پس چون خوف زوال ایمان درین طلب است طلب
نباید کرد و علما گفته اند هر چه خوف خطر دین دارد اگر چه از فرائض اسلام باشد از آن دور باید بود و
چنانکه [illegible] استطاعت اما جانبیکه دریا محیط در میان باشد نباید رفت کقوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة پس هر چه خوف هلاکت ایمان دارد از آن دور تر باید شد پس عوام مومنان را از طریقه [illegible]

اینست که چنگ بقرآن زنند لقوله تعالی واعتصموا بحبل الله وفی التفسیر الزاهدی حبل الله القرآن هرچه
موافق قرآن باشد آنرا بگیرند وبدان عامل باشند وهرچه مخالف قرآنست ازان دور گردند وبیزار باشند
ودر تفسیر بیضاوی در تحت آیة وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
آورده اند عطف علی الجملة السابقة والمقصود عطف حال من آمن بالقرآن ووصف ثوابه علی حال
من کفر به وکیفیة عقابه من کفر به استوجب العقاب ومن آمن به استحق الثواب وانما امر الرسول علیه السلام
او عالم کل عصر او کل احد یقدر علی البشارة بان یبشرهم انتهی کلامه یعنی حضرت رسول الله بشارت دهد
کسانی را که ایمان بقرآن آورده اند بدانکه بهشتها پر نعمت مر ایشانرا است ویا هر که عالم باشد در هر
زمانه ویا هر احدی از عوام مومنان که آگاه ازین مفهوم گردد بشارت دهد کسانی را که ایمان آورده اند
بقرآن که بهشت مر شما راست پس ازین عبارت چنان مفهوم گردیده که یافتن بهشت موقوفست
بر ایمان آوردن بقرآن ورفتن بدوزخ نیز موقوف است بانکار آوردن ودست کشیدن از متابعت
قرآن مژده مر کسی را که ایمان آورد بقرآن ومتابعت او گزیند ووای بر کسیکه دست بکشید از قرآن
ومتابعت ونکرد او متابعت پیغمبر را وچنگ بدوزد نعوذ بالله من کفره ودر شرح مشارق آورده
که روزی اعرابی از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواسته که یا رسول الله طریق آسان مرا
بنمایی تا به بهشت رسم گفت اول خدا را یگانگی قبول کن زیرا که چون کسی خدا را یگانگی قبول کند
جمیع احکام او را از روی جان قبول کرده باشد دویم پنج وقت نماز بجا آورده باش سیوم روزه
ماه رمضان بجای آر چهارم زکوة مال بده تا به بهشت رسی اعرابی سوگند یاد کرد که یا رسول الله هیچ
ترک نخواهم آورد وازین زیادت نخواهم نمود زیرا که من مرد کاهل کوشم پس حضرت رسول الله صلعم
فرمود هر که اهل بهشت را میخواهد که در زمین ببیند همین اعرابی را ببیند که وی چون [illegible]
کم وزیادت نمیکند بهشتی است حج اگرچه فرض بود یاد نکرد زیرا که حج بر بعضی مردم فرض نمی باشد
خاصه بر مردمانی که درمیان ایشان وبیت الله خوف وخطری باشد پس ازان عبارت مژده
صریح است عوام ایام را که باداء این امور مستحق بهشت میگردند وهم ازین عبارت چنان مستفاد
گشته که چون باداء این مستحق بهشت میگردند بترک این لائق دوزخ نیز گردند پس باید که هم در معمول
این معاملات سعی بلیغ نماید که طریقه نجات نیست بغیر گرفتن کار از لوازم اسلام نیست بل از
[illegible] مصلحت [illegible] وازدیاد یقین مر مردم میگرفته اند وچون اکثر مدعیان کذاب شهرت
[illegible] در داده اند ترک صحبت ایشان اولی چنانکه در تذکرة [illegible] ذکر این [illegible] آورده گفتا

پیش ازین مردم دوا بودند که مجلس ایشان بیماران شفا یافتندی اکنون مردم همه درد اند که هیچ
ندارند پس سبیلی ناجی آنست که خدا را مونس خود گردانی و کتاب او را امام و سنت رسول او را مرشد
انتهی کلامه نکته پنجم در بیان ایمان بدان ای فرزند اول چیزیکه بر طالبان صادق فرض و لازم
است حصول ایمان است چه اگر ایمان نباشد حصول معرفت کما حقه نباشد و چون معرفت نباشد
معرفت کسی صوفی نگردد چنانکه زهاد کفار که در زهد و محنت سر هوائی جان میکنند اما نه صوفی میگردند
و نه مسلمان اگرچه ایشان دعوی معرفت کنند معرفت ندارند زیرا که هر کرا معرفت الله کما حقه روزی
شود معرفت او را باستقامت بر طاعت و انواع عبادات که موافق متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم باشد خواند و چون متابعت محمد ندارند پس ز اهل ما رانند اگرچه صاحب کشف و کرامت گردند کما
ذکر فی کشف العقاید ان الله تعالی ضمن العصمة فی جانب الکتاب والسنة ولم یضمنها فی جانب الکشف
والالهام انتهی کلامه پس چیزهای مومن به هفت اند اول ایمان آوردن بالله تعالی که یگانه است
او را شریک نیست هرچه در عالم مخلوقات را سود و زیان میرساند خدا است عز و جل دویم ایمان آوردن
بفرشتگان که بندگان خدا اند سیوم ایمان آوردن بکتابها که آنچه از جانب خدا تعالی آمده اند
همه حق اند و راست اند چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و راست پنجم
ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه تقدیر خیر و شر
از خدا است عز و جل هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن اما اصح آنکه در تمهید ابو شکور
آورده هرچه بنص صریح ثابت شده باشد و یا بخبر متواتر یا باجماع امت ایمان آوردن بهمه آن فرض
است حتی که منکر آن چیز کافر گردد پس مومن به چیزها بسیار باشد مسئله در ایمان آوردن
مومن به جمله انبیاء و ملائکه و اولیاء و مومنان مساوی اند در صورت یعنی بر همه این طائفها لازم
که همگی … ن به ایمان آرند پس ازین روی مساوی باشند اگرچه در یقین انبیاء اکمل اند
مسئله چون مومن به بسیار اند پس بهتر آن باشد که ایمان مجمل بیارند یعنی بر زبان رانند
که قبول کردیم قرآن خداوندی را آنکه به محمد فرستاده شده است و قبول کردیم هرچه موافق قرآن
است و در حقیقت … و بیزار گشتیم از آنچه مخالف قرآن است و از آنچه مخالف امر رسول الله است و در
دل … التصدیق نماید مسلمان میگردند مسئله در کتب این فن آمده ایمان
… است و کفر … حدث یعنی چون شخصی وضو بجا آرد پاک میگردد و بعد از ان اگر
… از نواقض وضو صادر شود هم وضو بشکند و اگر همگی صادر شود هم بشکند پس همچنان اگر

یعنی ایمان مجمل آرد مسلمان میگردد و بعد ازان اگر از همه اوامر قرآن منکر شود نیز کافر گردد و همچنان اگر
از مخالفات قرآن بیزار نمیشود بل آنرا دوست میدارد هم کافر گردد و اگر یکی ازان مخالفات بیزار نشود
هم کافر میگردد و همچنین اگر یک حق متفق را انکار نماید دانسته یا نادانسته و یا حق را ناحق داند و یا یک
ناحق را حق داند دانسته یا نادانسته کافر گردد و یا یک سخنی مخالف را روا داند و یا یک دیدنی را روا داند
و یا یک آواز حرام را روا داند و یا یک روا را ناروا داند کافر گردد تا اگر بعد ازان از روی عادت مالوف کلمه
بر زبان راند مسلمان نگردد مگر آنکه به نیت ایمان جدید کلمه بر زبان راند پس هم ازانجاست که در تمهید ابو شکور سالمی آورده که در
ایام پیر هر فردی لازم است که هر روز ایمان مجملی بیارد و بعد ازان به نیت ایمان نو کلمه بر زبان راند
تا مسلمان نو گردد و اگر پیش ازین بنادانستگی کافر شده باشد بعد ازان از کفر خلاص گردد مسئله
ارکان ایمان دو چیز است اول اقرار کردن بر زبان دویم تصدیق کردن بدل مسئله احکام ایمان
هفت است چون کافر ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص یابد دویم مال او از گرفتن خلاص گردد سیوم
فرزندان او از برده کردن خلاص گردند چهارم از ناحق رنجانیدن خلاص گردد پنجم گمان بد کردن برو
نشاید از برکت ایمان ازین پنج چیز امان یابد ششم بشومیت گناه ابد در دوزخ نماند هفتم به برکت
ایمان به بهشت برسد این دو حکم ایمان در آخرت است مومن را بکار آید مسئله شرائط ایمان نیز
هفت است اول هستی خدای را بغیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را بغیب باور کردن با همگی امور
آخرت دویم علم غیب را خاصه حقتعالی داند تا هر که دعوی علم غیب کند کافر گردد سیوم حلال را حلال
اعتقاد کند چهارم حرام را حرام اعتقاد کند پنجم از عذاب خدا تعالی ترسناک بود هر چند شریف زاده
عالم و متقی باشد ششم از رحمت حقتعالی امیدوار بودن هر چند گناهگار باشد هفتم باختیار خود
ایمان آوردن تا اگر کسی بزور بگیرد و ایمان آرد آن مسلمان نگردد بدان ایفرزند اول چیزیکه بر طالب
لازم است حصول ایمان است بعد ازان تحصیل علم مفروضه بعد ازان عمل به موافق علم مفروضه که
آن عمل کردن را شریعت نامند و بعد از استقامة بر شریعت دست ارادت در قبضه با عظمت پیر نهد
و توبه کند از جمله آنچه ناشائسته شریعت باشد و چون از ناشائسته شریعت محترز گردد بعد ازان
از ناشائسته طریقت نیز مجتنب و یکسو گردد و ابتدا ازان باذن شیخ کامل قدم در تزکیه نفس نهد
یعنی نفس را بانواع امور مسطوره مزکا سازد و بعد ازان در پی تصفیه دل که هو المتعارف بین السالکین
در آید تا این شائسته مرتبه صفوت گردد بدان ایفرزند که توبه بر چهار نوع است اول توبه عوام
بعضی از جمله نارواها دور گرداند و پاک سازد نفس را از مخالفت شریعت بعده مستقیم گرداند بر

انواع طاعات مفروضه و نافله تا اگر ذره از ذرائر مخالف شریعت و یا بدعتی از بدعتهاء مذمومه در خفا
ظاهر گردد و طالب با اصرار بر آن صاحب کشف اطوار و انوار و صاحب کرامت باشد آنرا سالک راه دینی
و رونده راه یقینی و صوفی حقانی نباید دانست بل تابع شیطان باید دید او اگر چه صوفی حقانی و
متدین بودی او را ابتدا از اظهار مخالفت شریعت و بعد از حصول بدعت کدورتی در باطن پیدا
شدی تا در بدیهه یافتی که بسبب این کدورت همان امر نامرضیه است بعد از آن تائب و نادم شدی و
چون بسبب آن طغیان کدورتی در باطن او پیدا نشود پس باید دانست که صفاء باطن او از شیطانست زیرا که
صفاء شیطان با وجود عصیان و طغیان برجای می باشد نعوذ بالله من مکره چنانکه در زمان ابو یزید بسطامی
شیخی مشتهر بانواع کشف و کرامت گردیده چون ابو یزید بزیارت او پیش او آمده دید که آب دهنی بجانب قبله انداخته
سلام نکرده برگشت و گفت این شخص ترک ادبی از آداب شریعت مصرست ولایت را نشاید هر چه یافته از
کشف و کرامت آنرا مکر خداوندی و صفاء شیطانی باید دانست نوع دویم خواص یعنی از پندار عبادات
و غرور بر طاعت و عبادت خود توبه کنند و همچنین از کشف و کرامت توبه کنند یعنی از کشف و کرامت در گذرد
و بدان ملتفت خوش و خورم نگردد تا اگر شخصی در ادای عبادت پنداری پیدا کند آن پندار او را بهلاکت رساند
و اگر شخصی در کشف و کرامت غرور ورزد آن غرور او را بضلالت رساند نوع سیوم توبه خاص الخاص از مقید
شدن بغیر خدا است یعنی هر چه بیش از این مقید و ملتفت میشد بجز خدای تعالی اکنون آنهمه را در نظر نیارد
و نه بیند آنرا مگر مظاهر و مجالی حق نوع چهارم توبه خاص الاخص آن از خودی خود است یعنی چون سالک را
در استغراق در محبت نسیان نفس خود حاصل شود آنرا کمال صفوت و نهایت مراتب میگیرند و اگر در زمان استغراق
خود را داند آن دانستن حجاب اکبر باشد میان طالب و مطلوب کما العلم حجاب الاکبر اشارت بدانست پس باید
که سالک ازین نوع دانش توبه کند یعنی توجه تام نماید بدانکه ازین قید بر آید و واصل مطلق گردد بدان ای
فرزند که چون طالب سالک در توبه و تزکیه و تصفیه ثابت قدم آید پس پیر را باید که مناسب حال او ذکر
تلقین نماید و اندر خور ادراک او ملاحظه فرماید یعنی پیر چنان باید که استعداد مرید دریافته ملاحظه تلقین کند
و الا اگر بی ملاحظه کاملان بنا نقصان تلقین فرماید بمجرد تلقین گمراه و بیراه گردد و او سبب اضلال آمده
خود نیز ضال خواهد شد نعوذ بالله من الاضلال و الابتداء نکته ششم در بعضی از اذکار مستدل و الاول بدان
ای عزیز اول پیر را باید که مرید انرا از ذکر آب و طعام آگاه سازد که آن اسم الواحد است و همین هر مضغ
ضرب بر دل فرود آرد تا چون مضغ و شراب او با حضور باشد آن فرو رفته در درون معده
طعام را بسیار خاید و بدندان راست بخاید و الا هر لقمه را اول بار بدندان راست برد بعد چنان اگر

فرو بردن و نوشیدن آن نیز باید که بسم الله بخورد و در هر بار دهن نهادن تسمیه گوید و از دهن برداشتن الحمد
لله گوید و اگر این آداب را در اکل و شرب نگاه ندارد ماکولات و مشروبات او درون او را سیاه گرداند و غفلت
و غافلی پیش آرد و باید که ذاکر در هیچ وقت بی وضو نباشد و اگر بفراغت بوضو نیاید تیمم بجا آرد از بهر آنکه
تن زیرا که ان الله طیب یحب الطیب روا است و ایضا الوضوء سلاح المؤمن وارد است و این جمله آداب
و از جمله تعظیم مذکور است والا وجب لازم بر ذاکر آنکه چار ناچار در لیل و نهار مشیا و رکوبا و نوما و یقظة و حدثا و
طاهرا تا اگر چه جنب باشد هم از دست ندهد چه کمال کبریا و استغنا باریتعالی آن اقتضا دارد که اگر طالب
ملتفتی را عمدا از یاد خالی گرداند وی چهل نفس او را از یاد خالی سازد و یا از یاد خود محروم گرداند و اگر یکروز
تکاهل نماید وی چهل روز او را از در خود بیرون اندازد و یا از خود بش روز بیگانه گرداند نعوذ بالله من ذلک پس باید
که چار ناچار از دست ندهد تا مردود نگردد فالحاصل چون پیر دید و بفراست دریافت که طالب در طلب صادق
است پس باید که او را اسم ذات که جامع جمیع اسماء و صفات است تلقین نماید و طریقه او را تعلیم کند
و باید که ابتدا ذکر از فرود ناف کند که مبدء خروج نفس است تا هیچ جزوی از اجزاء آدم خالی از ذکر نباشد دیگر
با قوت گوید که قوت فارق است میان عادت و عبادت چون ذکر عادتی کند چنانکه سائر خطرات دل است که نزدیکی
زان کر هم بود پس فارق میان عادت و عبادت همین قوت آمد و حال نیز از حرارت قوت متولد میشود چون
حرارت در وی مستولی شده باشد هرچه آلایش باشد سوخته و گداخته گردد پس باطن مصفا گردد و چون باطن
صفا پذیرد لا بد حال روی نماید و باید که چون مرید اسم ذات الله در دل بگوید در هر دمی این هشت چیز را از دست ندهد

ب ا ص م ت ش م و

و باید که با اسم ذات صفتی از صفات نیز تلقین کند چنانکه س ب ع زیرا که گاهی ملاحظه
مراعات صفات کند که با اسم ذات گفته شود و بهذه الصفات الثلثة اولی ما یلقن به الطالب لهذا این را
مقدمه اول گویند باید که طالب خود را درین شغل اسیر قبضه قدیم داند چنانچه در ازل و در ابد ایجاد خود و هستی
خود و اکنون نیز بر قیام هستی خود دست ندارد پس خود را قائم با اسم ذات که جامع جمیع اسماء و صفات است
مع آثارهم داند فهم من فهم بعد از آن چون درین صفات استقرار یافت و ثمره از آن حاصل کرده شد بعد
صفت دیگر تلقین کند که این حروف مقطعات اشارت با انست ش ب د ق ح ن
ش و این را مقدمه دوم گویند بعد از آن چون مدتی درین شغل کرده باشد و نفسی ... یافت
بعضی از شغوفات تلقین کند که این حروف اشارت بدانست

ب ف ی ع مع ک م

لطیف الالطف اعلی العلی اعظم العظیم کریم الاکرم

واین را مقدمه سیوم گویند دریابد که دقیقة اللطیف لا لطف پس دقیقه ایست احتراز از حلول و اتحاد باید که در سیر
همه با همه باید دید بلا اتصال و بلا انفصال چنانکه روح و جسد هر دو مخلوق اند اما کیفیت اتصال و انفصال
بینهما به بحث عقل روشن نمیگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این دقیقه را نداند مگر آنکه حدت که
همیشه خود را مستغرق دیده اند هیچ آن و زمان بغیر نه پرداخته اند بعد ازان خاصیت این کار بر مرید تجلی کرده
باشد و انوار بالیقین به ظاهر گردد و تجلیات الهی بروی تابد اسرار ملکوت و جبروت و لاهوت بروی روشن
گردد انگاه ترتیب دیگر او را نماید که ورد باطن او باشد و دران دریای ژرف ناک مستغرق ماند و آن ترتیب او کا
چنین است ب ب هم ن ع ظ ب و ح ق ق و همراه
مقدمه چهارم گویند باید که نزول و عروج را درین اذکار نگهدارد دریابد که این اذکار خفی بوده اند واگر
جلی خواهد نفی اثبات شغل نماید بطریقیکه مربع مستقبل قبله بنشیند و رگ کیماس پای چپ را در میان ابهام
و سبابه پای راست مربوط بگیرد که آن رگ را ربط عروق با قلب است سجارتی او در قلب پدید آید بعده باطن
دست راست را بران رست نهد بجای که رؤس اصابع اندکی از زانو بگذرنده باشند و زانو نیز برؤس
اصابع گیرنده باشد و باطن انگشتان چهارگانه دست چپ بر ظاهر انگشتان دست راست نهد عرضا و
باطن ابهام دست چپ بر ظاهر ابهام راست نهد طولا بعده لا را از جانب چپ کشیده سر را بجانب راست
رساند و ازانجا سر را بالا گیرد حتی که اگر نظر کردی آسمان را بدیدی آنجا آن را تمام کند بعد ازان ثابت
تمام الا الله را بر دل زند و دران حالت چشمان بهم خوابانیده بود و باید که بار دهم محمد رسول الله را همراه کنند
و اگر شروع درین ... دو همراه کردن میسر نشد باکی نباشد بقدری برین طریق عامل گردد بعده ساعتی
سر فرو افگنده مشغول گردد الا الله را بر زبان راند از اسما بردانی نداین را از اول بیشتر گوید حتی لا امکان
بار بهر فرو دافگنده بنشیند بعده کلمه الله را از جانب بالا بر دل زند این را ازان بیشتر بر زبان راند حتی لا امکان
تا شوق و حرارت دست دهد ملاحظه در اول لا مقصود الا الله یا لا مطلوب الا الله یا لا موجود الا الله اندر
خود ... ملاحظه نماید و در ثانی انت المقصود ملاحظه نماید و در ثالث انت الهادی و یا انت الرشید
و یا انت الموجود ملاحظه دارد دیگر بر کتف راست لا و بر کتف چپ الا زند و بر دل الله زند و درین گفتن اوراد است
... عبارت لا احدیت داند کلمه دوم را عبارت از وحدت داند کلمه سیوم را عبارت از واحدیت

دانند این راز سلسلهٔ قدوسیه میگیرند دیگر از خلاصهٔ معمول خواجگان چشت باید که اسم ذات را چهار باب
در یک نفس مکرر دارد و پاس انفاس ورزد و در هر تکبیر ملاحظه دیگر ورزد   ال لاه ح اض دي

ال لاه ن اظ دي   ال لاه ش اهد دي   ال لاه م ع ي   نزول و عروج ندارد پس
درین ملاحظه خود را بمعیت او نابود داند چنانکه در قدم بود بدو عین مشغول باشد یعنی عین مقید را در عین
مطلق محو بیند کان الله ولم یکن معه شیء و هو الآن کما کان دیگر ذکر چهار ضربی در نفی و اثبات باید که کلمهٔ
لا اله از جانب چپ آغاز کند و بجانب راست رساند و بتدریج آنقدر کند که ضربات ثلثه در یکدم در آید و بکلمه الا الله
ضرب چهارم بر دل زند و هر چند طاقتش باشد در یکدم گوید ضربات ثلثه در کلمه لا اله اشارتست بنفی خطرات
شیطانی و نفسانی و ملکی و ضرب چهارم در کلمه الا الله اشارتست بر اثبات خطره حقانی ضرب اول بر زانوی
چپ اشارتست بر نفی خطره شیطانی که مقر و مقام شیطان طرف چپ است ضرب دوم بر زانوی راست
اشارتست بر نفی خطره نفسی که مقام او آنست ضرب سیوم بر دوش راست اشارتست بر نفی خطره ملکی که دوش
راست مجلس فرشتهٔ کاتب خیر است ضرب چهارم بر فضای دل بکلمه الا الله اشارتست بر اثبات ذات پاک
حق سبحانه و تعالی بدانکه در نفی خطرات علیحده تفرقه باطن است و مقصود کلی جمعیت و حضور است پس شد
لفظ کلی تلقین فرماید تا نفی همه خطرات یکبارگی حاصل شوند و در کلمه لا اله مثل لا معبود یا لا مطلوب یا
لا مقصود یا لا موجود ملاحظه کند اهل وحدت همین لا موجود رفته اند و در کلمه الا الله جز ذات پاک حق ملاحظه
نکند و ملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر در ملاحظه است و اگر مسترشد عجمی باشد و یا فارسی یا هندی
غیر ذلک بر زبان او تلقین باید و یا باشد دیگر بالفاظ هندوی اشارت چنانکه از حضرت پیر دستگیر [illegible]
بفقیر رسیده اول آنکه لفظ آهی هی اگر بوقت سحر یازده هزار بار نظر بر آسمان گماشته یاد آرد باعث کشف قلوب
گردد و اگر در خفی پاس انفاس ورزد تا تاثیر تمام دارد و دیگر چهار ضربی ازین جنس بر زانوی چپ [illegible]
اهی هی و از انجا تا بالا اهی هی و از انجا بر دل زند اهین هی اگر با حضور گوید نفی وجود دست دهد
بدان ای فرزند که طریق حصول این اذکار از زبان شیخ کامل که ماذون و مرخص از دیگر باشد باید دید
و از و باید طلب کرد تا بمقصود برسد و الا بطور خود شخصی هزار ساله جهد نماید حاصل نمی نماید بل خوف خطر
ایمان می آرد کقول من قال ع خیالات نادان خلوت نشین + بهم بر زند عاقبت کفر و دین
چنانکه در رساله مکیه آورده چون شیطان جاهلی را که در گوشه نشینی و صعوبت اندیشی باید [illegible]
[illegible] بشارت دهد بقصد آنکه ایمان و را از وی خواهم ربود و بسبب او ایمان [illegible] عوام الناس خواهم ربود
آن جاهلی را بانواع غیبت مکر فریفته میسازد چنانکه گاهی و را به مغیبات اشیا آگاه میگرداند که

فلان کس را فرزند نرینه و فلان را دختر نرینه و فلان را سود و فلان را زیان و فلان وقت راحت چون باران
وغیره و فلان وقت زحمت چون لشکر وغیره خواهد رسید و گاهی صراحی پر بگیرد آب و باشد که این گلاب بهشت
است و دیو و پری را بصورت زیبا نماید که حوران بهشتی بر تو آمده و برا قبها و طشتها پر نعمت بنماید که مبارکباد ا
بهشت از آن تست و مثال پل صراط و دوزخ نماید که از آن بگذشتی و به بهشت رسیدی و پلیدیهای آدمی را
همچون طعام بهشت نموده بر وی بخوراند و امثال عرش تختی را ببرد و نماید و آن ملعون بر بالای آن عرش بصورت
خوب جلوه دهد که من خدایم ترا با خدای تعالی ملاقات افتاد پس کار تو از مهتر موسی بگذشت که وی سوال کرد دیدار
نیافت و ترا بی طلب دیدار دادم و نیز آن ملعون میگویدش که از علماء دور باش که ایشان از احوال ما باخبر نیستند
فالحاصل آن ملعون ورا استاد معلم گردد و با نواع الحاد و ضلالت آن جاهل را مستغرق گرداند و کافر بی
ایمان سازد نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان مشایخ از اینجا فرموده اند که من لا شیخ له فالشیطان شیخه این در
باب کسی فرموده اند که بی اذن پیر کامل گوشه نشینی و صفوت اندیشی و درویشی و پیری گزیند پس مرید
پیشوایی و شیطان گردد او را گمراه و بیراه گرداند بعضی از جهلاء این نقل مشایخ را حجت می آرند بر فرض
بودن پیر مر عوام را محض غلط فهمانده اند زیرا که مراد از این کسی است که بی پیر در راه درویشی رود البته
هلاکت یابد و هر که در راه درویشی نمیرود پیر گرفتن بر او لازم نیست کما مر فرار الله تعالی جمله مؤمنین و مومنات
را بر جاده شریعت محمدی عم ثباتی بخشد و با ایمان دارد و با ایمان برد آمین رب العلمین نکته هفتم
در بیان نماز یکه معراج مومن است کقوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمن من لا صلوة له لا معراج له پس چون
آن سرور کونین رسول ثقلین سید فریقین محمد مصطفی صلعم فرموده اند که بی نماز مومن را معراج نیست ادای
بر ملحدان بی ایمان که از نماز اعراض نموده اند و در ورطهٔ ضلالت غریق لعنت ابدی گشته اند بعضی بسبب
سیدزادگی و شیخ زادگی مغرور اند و از آن خبر ندارند که فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ و در
حدیث آمده من بطا به عمله لم یسرع به نسبه و بعضی بسبب مکر و تلبیس و غرور مرشدان کافر که فلان مرشد مرا
ضامن شده و از آن خبر ندارند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با کمال جلالت یکی از اقربای خود را
ضامن نشده و در شان ابو طالب چه مقدار سعی و استغفار نموده چون ایمانش نبود و اعمال صالحه نیاورده
بود خلاص نشد و ابی را قمیص خود پوشانیده و بر او نماز جنازه خود خوانده و بدست خود در مقبره دفن کرده
ملعون اعمال [illegible] داشت خلاص نشد آخر الامر بدوزخ رفت پس چه جای آنکه شخصی دیگر از کمینهای
کسی ضامن آید و اگر ضامن آید بجز کفر و ضلالت حاصلش نباید و بعضی مدعیان کاذب و مغتریان
خائب بحوالی نموده که ما از کمال محبت حق در رفتیم و دایم الاوقات بذکر و فکر مشغول آمده الحکم ما را به نماز

چه حاجت و ازان خبر ندارند که هیچ فردی از افراد بنی آدم از محمد رسول الله در وجدان محبت باری تعالی فایق
نیامده پس چون از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز ساقط نشد از دیگران چگونه ساقط گردد و بعضی زین الخدام
ذکر را فرض دائم دانسته و بسبب آن اشتغال از نماز دست کشیده و ازان خبر ندارند که ذکر از جمله نوافل است نفل
چگونه از فرض افضل آید و باداء آن فرض متروک گردد و در معتقد اهل سنت و جماعة فرض دائم ایمان است
زیرا که هیچ ساعت از بنده زائل نمیگردد و اگر یکساعت زائل گردد بنده کافر گردد بخلاف دیگر عبادات
دیگر که آن زائل میگردند و در تفسیر حسینی آورده که دوزخیان سبب آمدن خود را در دوزخ بی نمازی نمایند
و یا ندادن زکوة و یا دوستی کردن با باطلان و یا انکار کردن از روز قیامت پس مسلمان را باید که ازین
چهار کار دور باشد تا در دوزخ در نرود پس بدان ای فرزند که نماز چون معراج مومن است تمام نشود
مگر بحضور دل و حضور دل وقتی دست دهد که مصلی در هر رکنی از ارکان و در هر کلمهٔ از کلام و در هر آیتی از
قرآن تامل و تفکر بکند و تامل نیز دست ندهد مگر آنکه معانی آن را بفهمد پس این فقیر میخواهد که از اول نماز
تا آخر هر کلمه از کلمات متداوله مصلیان را با معانی مختصر در تحریر آرد تا هر که خداوند فهم و خداوند دل
صاف باشد این هنگام از نماز بهره یابد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم در عوارف المعارف آورده
که زبده همگی مقامات و حالات صوفیه نماز است پس اینجا باید دریافت که هیچ یکی بی نماز صوفی نبوده و
صاحب حال و مقام نشده و نخواهد شد پس باید که مصلی اول از حدث و جنابت خود را پاک سازد دوم از
اتمام وضو باید که با حضور دل باشد که حضور در وضو بسی مفید است دوم جامهٔ خود را از انواع پلیدی خواه
مغلظه خواه مخففه پاک سازد اگرچه شیئی اندک **نقلست** که حضرت امام ابوحنیفه کوفی را دیدند که
بمقدار سر ناخن گل بر جامهٔ مبارک ایشان رسیده بود و آن را می شسته اند گفتند شیخ یا امام المسلمین
فرموده که مقدار درهم نجس غلیظ عفو است اما این چه معامله میکنی گفت آری آن فتوی است اما این
تقوی است ائمهٔ دین فرموده اند که اگر نجس اندک را کسی تکاهل نموده و بشناسد در دل وسیاهی
سر زند و وسوسه در نماز هم ازین خیزد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اکثر مردگان را عذاب
قبر بنا بران پیش می آید که از ترشحهای بول احتراز نمیکنند سیوم جای نماز پاک باید کرد حتی که صوفیه
فرموده اند صوفی را باید که بوقت فراغ از نماز هم در جای پلید و فی نماز نه نشیند چهارم عورت را
باید که بپوشند اگر مرد باشد از زیر ناف تا بزانو و اگر زن باشد از سر تا قدم پنجم وقت نماز را باید که
بشناسد ششم قبله را باید که بشناسد و در ظاهر روی بدان جانب آرد و از باطن روی بحضرت
احدیت که ماهی ماهوی است آرد هفتم نیت نماز بجا آرد و اوقات نیت سه است [illegible]

آنکه در میان نیت و تکبیر تفصیل بزمانی کند بلا ایراد منافی صلوة درین زمان دویم متصل آنکه در میان نیت
و تکبیر توقفی و زمانی نباشد سیوم مقارن آنکه لفظ تکبیر و حصول نیت معا باشد در هر کدامی ازین اوقات
که نیت حاصل آمد نماز روا باشد والا لا و اگر مقتدی باشد که با امام اقتدا میکند باید که چهار نیت را
در دل بگرداند اول آنکه فرض این فلان وقت میخوانم دویم آنکه روی بقبله میخوانم سیوم آنکه برای
خدایتعالی میخوانم چهارم آنکه در عقب این امام میخوانم و اگر امام باشد یا تنها گذارد نیت امام را در دل
نیارد و امام را نیز نیت امامت شرط نیست و نیت را باید که در دل بیارد تا اگر بزبان بیارد و در دل
نگرداند نماز روا نباشد و اگر در دل بیارد و به زبان نیارد هم روا باشد و اگر هم در دل بیارد و هم به
زبان بهتر باشد پس چون نیت را در دل حاضر سازد بعد ازان بلا توقف اسم ذات را با یکی از اسمای
صفات نیز زبان راند و در نماز در آید و وجه تقدیم ذات بر اسم صفات آنکه از مرتبه احدیت بمرتبه وحدت
نزول مینماید زیرا که احدیت عبادت را قابلیت ندارد بل قابلیت استغناء دارد و مرتبه واحدیت که پیدا
کثرت اسماء و صفات است شامل عابد و معبود و عبادت است پس چون طالب مستغرق در محبت دوست بنا بر
دوام ذکر و فکر و غلبه حال پیش از توجه بر عبادت خود را مستغرق مرتبه احدیت می بیند و مستغنی می بیند
بل خود را نمی بیند اکنون چون توجه بر عبادت نمود خود را غیر دید پس باید که با حضور تام و خجالت مالا
کلام خود را بنده بیند و از مرتبه احدیت بمرتبه واحدیت رسد یعنی چون پیش ازین خود را اسیر ذات میدید
اکنون خود را اسیر صفات داند و شروع نماید هم ازینجاست که ما انضمام اسم ذات و صفات شروع جایز نمی
افتد و بعضی علماء گفته اند که اگر مجرد اسم ذات بر زبان آید نیز شروع جائز باشد لیکن اشارت موحدان
درین روایت آنست که عابد و معبود خود اند بلا ثبوت غیریت اما این نظر بغایت تدقیق است و فردی باید
از افراد که ازین ورطه ایمان بسلامت بدر برد هزاران در هزار ملحد رفته اند چه این نظر بد نسفتن و گفتن جاهل میگردد
نه بدریافتن و دریافتن آن بود که خود را و جمیع ماسوی الله را نداند و نه بیند بدان بعیر زند اگر کسی گوید
عسل شیرین است بدین کلمه گفتن زبان او شیرین نمیگردد تا نچشد فهم من فهم القصه چون شروع نماز
از جمله اسمای صفات اسم اکبر بر زبان راند چه اکبر آن خواهد که عقل هیچ عاقل و فهم هیچ فهیم بکنه حقیقت
او نرسد یعنی الله اکبر گوید یعنی الله اکبر آنست که خدایتعالی بزرگ است از عقل و فهم که عقل هیچ عاقل
بکنه ذات و صفات او نرسد بعد ازان چون در معرض بندگی است در زبان ثنا بگشاید و بگوید سبحانک
اللهم و بحمدک یعنی پاکی مر تراست ای بار خدایا از جمله نقصانها و عیبها و جمله حجابها که نه ذات و صفات
ترا لایق نماید لاحق میگردد و نه ایشانرا عیب لایق و نه ایشانرا احتیاج بچیزی مناسب و تبارک اسمک

و با برکت است نام تو و تعالی جدک ای و برترست غناء تو یعنی بی نیازی تو محتاجی تو بسجده است که
غنای هیچ غنی بجای او نرسد و لا اله غیرک و نیست هیچ معبود و شایان پرستش جز تو بعد ازان چون خواهد
که شروع نماید در تکلم بکلام مجید باید که از وسوسه شیطان دور اندازنده از خصو پناه جوید بذات مطلق و گوید
اعوذ بالله پناه میجویم بحافظه ذات مطلق من الشیطان الرجیم از وسوسه شیطان رانده شده از
درگاه حق تا مرا از استغراق و محویت در ذات باز ندارد زیرا که هر که از موحدان از شر شیطان رها این تکلم را از
متکلم حقیقی داند و از و شنود و خود را در میان نبیند بعد ازان چون از شر شیطان بذات حق پناه جوید بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی باستعانت ذات تو که جامع صفا است ابتدا میکنم این تکلم را اگر استعانت
تو نباشد این تکلم را از خود و خواهم دانست اگر استعانت تو معاونت نماید از متکلم حقیقی خواهم دید معنی
لفظیه آنست که بنام خدای مهربان و بخشاینده آغاز میکنم خواندن را بعد ازان بگوید الحمد لله یعنی همگی
ستایش کردن همه نیکیها مر خدای را که سزاوار است از ازل تا ابد از ذات مطلق جز نیکی مطلق نیاید اگر چه در
نظر معوج من و تو بعضی بد نماید این کثر نمائی در دیده احوال ما است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در مضمون
ان الله جمیل یحب الجمال میتوان نظر کرد اگر بدیدی بجوبی نگرفتی کقول من قال بیت کار
غیب می آید بعین ولیک ازین شتان نهان آید همی و این دیده موحدان را مسلم است ادم
غیر این غیر دان را بجز کفر و الحاد ازین دیده حاصل دیگر نخواهد بود باید که محترز کردند رب العالمین
پروردگار جهانیان است الرحمن الرحیم نیک مهربان و بخشاینده است بدانکه مراد از رحمن آن
مهربان خدایی است عز و جل که در دنیا خورنده و برنده و کافر و مسلم را بر روزی دادن مهربانی میکند
تا بسبب عصیان و طغیان روزی هیچ فردی را منقطع نمیسازد و مراد از رحیم آن مهربان خدایی است
عز و جل که در آخرت به بخشودن گناه و دادن درجات بهشت بر و مومن کردن دیدار مهربانی کند بر
مومنان نه بر کافران علما گفته اند که الله تعالی را سه هزار نام است باز گشت معانی آن سه
هزار نام باین سه نام است که الله و رحمن و رحیم اند پس هر که حقتعالی را باین سه نام یاد کند
گویا که حق تعالی را بآن همه نامها خوانده باشد ملک یوم الدین بادشاه روز قیامت است و
که دوستان را بنوازد بلطف و دشمنان را بگدازد بقهر در وقت دادن جزا و سزا ایاک نعبد
ترا بندگی میکنیم ای بار خدایا پس عارفان گفته که معنی عبادت آنست که بنده همه عمر
خود را بعبادت مشغول دارد دل را بمعرفت و روح را بمشاهده و نفس را بخدمت ... نسیان
بحدیث نعبد از عبادت است یعنی بندگی کردن و یا از عبودیت است یعنی بنده بودن

پس بمعنی اخیر نیز باید که باشد یعنی تر ابنده می باشم دادن مال بزکوة و صدقه عبادتست تا برضا
دادن بنده بگرفتن مال بظلم عبودیت است و عبودیت را درجه بسیار است در حدیث آمده است
اگر یکدرم ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده برضا خود بدهد عبودیت بنده
بودنست واعبد ربک حتی یاتیک الیقین علماء ظاهر میگویند که بندگی کن تا ترا مرگ
بیاید و علما باطن میگویند بندگی کن تا ترا الیقین شود بعد از ان بنده باش چون بنده شدی
ترا رضا باید داد بآنچه مولای تو بتو بکند بیت با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ❊ در قهر و لطف محبوب حقیقی یکسان شود چنانکه شیخ
محقق سعید کابلی میفرماید رباعی گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری کو بسوز ❊ ور مرا جنت شناید
بوستانی گو مباش ❊ من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم ❊ گرد هر کویی نگردم استخوانی
گو مباش ❊ و این مقام محبت فی ابتیست اللهم ارزقنا عبودیت مقام رضاست بالقضا اگر کمال را
طلب میکنی چون کار افتاد برضا دهی بالقضا و ترک چون و چرا کنی آنانکه شرف بنده بودن یافته
باشی سبحان الذی اسری بعبده لیلا اشارت باینست تا محمد صلعم بمرتبه بودن رسید انگاه
تاج کرامت و معراج با عظمت صوری یافت همچنان اولیاء الله چون بمرتبه بودن رسیدند از
خود رهیدند رضا بالقضا دهند انگاه بمعراج معنوی سرفراز گردند والاحرمان و خسران نصیب ایشان
است باید که هر تر دامنی از روی لاف و گزاف دم از بندگی نزند والا بجهالت و ضلالت و
حماقت در افتاده باشد و ایضا قوله تعالی یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون
نتیجه بنده بودن است و حکیم ثنائی رحمه الله هم از بندگی نیک میفرماید رباعی در کهنی خلق
همه زرق و فسوس هوس است ❊ کار درگاه خداوند جهان دارد و بس ❊ بنده خاص ملک باش
که با داغ ملک ❊ روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس ❊ بر در این خلق بودن عمر ضایع کردنست
خاک آن در شو که آب زندگیش روشن است و ایاک نستعین و از تو یاری میخواهیم بین ایدی خدایا
ذکر فی تفسیر الحجی الاستعانة طلب العون ای انسالک ان تجعلنا عابدین لک کانا نعاینک عین الیقین
میطلبیم تو حق علم الیقین دهی را بعین الیقین نیز رسان بدان ای عزیز که مراد از علم الیقین دانستن یگانگی
و یکتائی نفی است از دوئی احدیت و مراد از عین الیقین دیدن یگانگی است و بودن یگانگی مر ذات
احدیت را بی زحمت غیر یعنی این موحد در کمال محبت فی الی چنان استغراق یابد که نه خود را داند
و نه ماسوی الله بغیر بستی ذات مطلق و تصرفات او را بیند گویا معبود حقیقی را دریافته دیده ذکر

ذاتی و دیدن میباید که هر دو از دیدن معبود حقیقی نادیدن خود و جمیع ماسوی است نه آنکه دیدن ذات مطلق
چه آن از جنت حاصلست و در آخرت اعتقاد کردن آن دیدن در دار دنیا کفر صریح است و ایضاً دریابد که هر الوان
عین الیقین آن نیست که مسطور شد نه آنکه اطوار و انوار و تکیفات الوان را عین الیقین نامند که این از مقدمات
عین الیقین است پس آنچه بعضی جهال صوفیه مثل کورین را عین الیقین نامند از وهمیات و تخیلات
فاسدات ایشانست و هم ازینجاست که در پی حصول آن چون اطفال بوالهوس در آمده بدریافتن آن
بتعجب آمده از مقصود اصلی باز مانده و بانواع هوا و بدعت و ضلالت مبتلا گشته اند و عوام الناس تجلی
آن خوانده اند فویل لهم ثم الویل لهم ولمن قلدهم کقول من قال بیت خیالات نادان خلوت نشین ٭
بهم بر زند عاقبت کفر و دین ٭ القصه شیخ سفیان ثوری در نماز شام امامت میکرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش شد و افتاد چون بخود آمد گفتند شما را چه حال واقع شد گفت ترسیدم که مرا گویند
که چون مرا بندگی میکنی و یاری از ما میخواهی پس چرا از طبیب دوا میخواهی و از سلطان یاری میخواهی
دروغ چرا میگوئی عجب چیزیست که اگر عاشق ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر تو میدار
بگوشه بنشیند و بگوید ای نفس اینچه بوالفضولی است که تو میکنی ما للتراب و رب الارباب ندا آید که ادعونی
استجب لکم ٭ عقبات سراج المشتاقین بین الرد والقبول والفرق والوصول بیت گر دست بر کاری
زنم زنجیر بر دستم نهند ٭ ور زخم می غم خورم گند گر قصد سوئی کنم اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه
راست یعنی راه نمائی ما را بمشاهده جمال خود تا غبار ما را از ما برود و بگردان اقبال ما را بحجاب جلال خود تا عظمت
و عزت تو ببینیم باز تو بترسیم از غیر تو و باش ما را دلیل بجانب خود و آسان گردان ما را این قال علماء المعانی
والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلثة اقسام استقامة الا
قوال والافعال والاحوال قال سید الطائفة جنید رحمه الله کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة
فان الرب یطلب منک الاستقامة بقوله تعالی فاستقم کما امرت والنفس تطلب منک الکرامة استقامة
ظاهر رعایة حدود شریعت است از اوامر و نواهی استقامة باطن نفی ماسوی است قوله تعالی ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون مژده عظیم است مر اهل
استقامة را صراط الذین انعمت علیهم یعنی بنما ما را راه آنانکه نیکی کرده بر ایشان از دین و ایمان
و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه الهی است یعنی جهودان
جهودان که دین خدا را که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چون شیطان نهاد و ربند و دین آن
تحید ولا الضالین و نه راه گمراهان یعنی نصاری آمین چنین باد یعنی آمین بنا عباد الله تعالی مقبول

کرداند باید دانست که آمین بقول کوفیان از قرآن نیست و در مصاحف نوشته نشود در باید که حکمت و واجب بودن خواندن
سوره فاتحه در هر رکعت نماز این باشد که دائما باید که بنده طالب و صادق بود در راه عاشقان او عبودیت باید از نشیبات باز نباشد
تا در طلبت هر ترقی کافی چون مانده به بوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث مطلق است هر چیز که در جستن آن آمین آنی
الهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین و چون فاتحه را باتمام رسانند باید که سوره ای از
قرآن نیز با وضم کنند بدان ای فرزند هر چه در فهم عقل تو آید که خدا آنست حق تعالی از آن منزه است عقل و فکر را به کنه ذات او
راه نیست هیچکس با هیچ حیثیت مستحق معبودی و مسجودی نیست جز خداوند یگانه که احد صمد که منزه از والد و ولد است انک
ارباب اهل [illegible] بدایت معرفت در بحر تحیر با سبیلی نیست بتیه صاحب نظر انداد از اشعه انوار عظمت او جز بنا فی
لغا شی و تلاشی سبیلی حق ظهور هر شئ او ظاهرست و باطن بواطن کوان باطنست ظاهر حبیب او در مقام محمودی
و محمدی اله ادراک که ذات صمدی [illegible] ابدی [illegible] پس مسئله موحد شاه که بعد از فاتحه سوره [illegible] کنند که جامع
جمیع اوصاف الهی باشد و آن سوره اخلاص در حدیث آمده هر که یکبار سوره اخلاص بخواند گویا که سیوم حصه قرآن خوانده
باشد پس بهمین سوره ختم کنند و بگوید قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگو ای محمد که خدا یکی است یعنی یکتاست در ذات [illegible] واو
نیست و متجزی نیست و متناهی نیست سبب نزول این سوره آن بود که کافران گفتند ای محمد خدای خود را صفت کن که از
چه چیز است از زر است یا از نقره یا از غیر آن یا بر تبرک است یا چه حق تعالی این سوره فرستاد که بگو که خدای من عالم
او یکیست که در ذات و صفات خود هیچ شریک ندارد نیست اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدا نیست که بی نیاز است که [illegible] همه کس محتاج
باو باشند و محتاج هیچکس نیست بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد وَلَمْ یَلِدْ کسی را نزاد یعنی او را زن
و فرزند نیست وَلَمْ یُوْلَدْ او از کسی زائیده نشد یعنی همیشه بود و باشد قدیم است محدث نیست وَلَمْ یَكُنْ
لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ و نیست و نبوده است و نخواهد بود ویرا مانند هیچکس مسئله در روایات آمده است هر جا
که در آخر قراءت اسمی از اسماء باری تعالی باشد بعد از اتمام بلا انقطاع نفس تکبیر گویان برکوع رود والا نمازش
[illegible] چون در حالت قراءة اسمی از اسماء باری تعالی نباشد بعد از انقطاع نفس تکبیر گویان برکوع رود
والا نمازش باطل گردد اما بعضی علماء بر آنند و فتوی داده اند که اگر شخصی جمیع حروف قرآن را ترک
آرد نمازش باطل نگردد والاحوط هو الاول پس از اتمام اخلاص الله اکبر گویان برکوع رود و پشت را
خم کند [illegible] هر دو دست [illegible] بگیرد و سه بار تسبیح گوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ بکسر یا یعنی پاکست
خداوند [illegible] هر بزرگست از [illegible] نام محمود و یا سبحان ربی الکریم نیز بکسر یا یعنی خدای من آنکه نیک
[illegible] است هر من نیکی کرد [illegible] بیان توفیق طاقت این تسبیح از اول بهتر است از آنکه ادای حق خارج
بسیار دشوار است [illegible] بعضی علماء او بعد از اتمام تسبیح اگر امام باشد سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ

خمیده گویان باز گرد د راست بایستد در خبر است هر که قومه و جلسه بجا نیارد الله تعالی بنظر رحمت
برو ننگرد و معنی وی آنست که قبول میکند خدای تعالی کسی را که حمد و ثنای او گوید اگر منفرد و یا مقتدی
است بگوید اللهم ربنا ولک الحمد یعنی ای بار خدایا تو پروردگار مایی مر تراست جمله صفت و ثنا بعد ازان الله اکبر
گویان بسجود رود و سه بار بگوید سبحان ربی الاعلی بکسر لام یعنی پاکست خدای من آنکه برتر است از
فهم و وهم و عقل و فکر انس و جن و ملک بعده تکبیر گویان بجلسه آید باز تکبیر گویان بسجود دوم رود و مسئله باید دانست
هر جا که از قیام برکوع می آید الف الله را او قیام آغاز کند و راء اکبر را در رکوع تمام کند و لام الله را حد
القدر کند که همه جا این انتقال شود و این مد را مد اشباع گویند و بعد از رکوع تسمیع و تحمید را نیز از آنجا
آغاز کرده در قیام تمام کند و از قیام الف الله را آغاز کند و راء اکبر را در سجود تمام کند و از سجود سبحان
آغاز کند در جلسه تمام کند و از جلسه همچنان بسجود رساند و از آنجا همچنان بقیام ثانی رساند باید که
مراعات این سنن بهمین طریق بجا آرد تا شایان ثواب جزیل نماز گردد و چون دو رکعت را تمام سازد خود
را در عبادت بلا حد و بغایت بار تعالی از غایت عجز و حقارت خود مانده و گفته تصور کرده بدو زانو
نشیند و آن مقوله شریفه که سیلمان حضرت محمد صلعم آخر الزمان صلی الله علیه سلم و در میان پادشاه مین
و زمان رفته بود بر زبان کند در خبر است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن شب باطراف عالم
گردانیده بودند چون پایان زمینها و بالای آسمانها و اقصای عالم رسیده و از آنجا به اقرب رب الارباب
حاصل شد قریب معنوی نه صوری آنگاه زبان آنحضرت بکشوده که چیزی که لایق ذات فایض البرکات
باشد تحفه بیاورد هم بخبر این تحفه شکر مقبول افتد که قوله علیه السلام التحیات لله یعنی جمله عبادات قولی که
از من صادر شده مختص است مر ذات مطلق را والصلوات و جمله عبادات بدنی که از من صادر شده نیز مختص است مر ترا
والطیبات و جمله عبادات مالی که از من صادر شده نیز مختص است مر ترا آنگاه حضرت باری جل جلاله فرموده السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته یعنی جنس سلامت از نقایص دینی و دنیاوی مر تو باد ای پیغمبر و رحمت
خداوندی و برکت او نیز بر تو باد آنگاه حضرت رسول صلعم بر زبان آورده این و از جانب خود امتان را دریافته السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین یعنی سلامتی که از آن فرستادی تو ای پروردگار من بر ما و بر
بندگان نیکوکاران نیز باد و سماع است از اسانید معتبره که درین کلمه را مذنبان داخل گردند و صالحان از علیین و بعده از آنکه
وی چون سلاح بوده مذنبان غریقان و صالحان بساحل ایستادگان پس ... از فرط حرص و فکر امت
دعا کنند مذنبان را با خود جمع کرده آنگاه صالحان را ... شفقت ... و ...
امت را سبب ... بزرگ ... سپاس ... و واجب و فرض العین

نقلست که چون حضرت عزت خلیل را بامامی بنواخت که من ترا امام گردانیدم خلیل را بهر امامی جوش
آمد شفقت بر فرزندان خود برد و گفت و من ذریتی مرا نیز امام گردان آنگاه حقتعالی در جواب او گفت که بعضی از
فرزندان تو فساق و فجار و ظلام خواهند بود ایشان را بمرتبه امامی نخواهیم رسانید جز بررة و اتقیاء ذریة تو با سول
از منقوص آمد و چون حضرت حبیب را بنواخت آن نوازش را بامامت خود خواند تا داعیه او هیچ جانب دیگر
نیامد نه ایجابی و نه سلبی را چون در عرف اردست که السکوت دلیل الرضاء امید آنست که داعیه حبیب بقبول
افتاد و فردای قیامت جمیع اهل ایمان را از مطیعان و مذنبان در خواهند بخشید پس از سر انصاف شفقت حبیب
و خلیل نظر باید کرد و کمال جاهی ایشان هم از اینجا باید دریافت چه بجانب خود و ذریات خود کشیدن
کار اکثر مردم است و بجانب پس روان کشیدند هر که باشند از خویش و بیگانه کار بلند همتان است اللهم ارزقنا
شفاعة حبیبک و چون حضرت رسول الله صلعم توجه بعالم ملکوت نمود ملائکه مقربین گفتند اشهد
ان لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم براستی و درستی که نیست هیچ خدا معبود جز ذات پاک الله تعالی
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم که بدرستی محمد صلعم بنده خداست و فرستاده
خداست عز و جل و باید دانست که وحده لا شریک له در کلمه شهادت کنون برای دفع وهم میاورده اند
بجهة ایشان و اثبات وحدانیت سوی هم بند بخلاف ملائکه که ایشان از وهمی نیست باید دانست که معراج
زینه پایه را گویند یعنی حضرت رسول الله صلعم باطراف عالم مرکب سوار میرفتند و مرکب ایشان آسمانها
بر زینه پایه نور سوار میشدند پس نماز نیز معراج المؤمن است باید که مومن جهد تمام اعضای
ظاهری و باطنی نماز را تمام میکند این نماز او بقرب معنوی میرساند باید که در قعده اخیره درود را بعد اشهد درست
کند بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ای بار خدایا درود فرست بر محمد و بر پسران محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم چنانکه درود فرستاده بودی بر ابراهیم و بر پسران ابراهیم یعنی چنانکه
آنها را باندازه قدر و قیمت ایشان فرستاده بودی اینها را باندازه قدر و قیمت ایشان فرست انک حمید
مجید بدرستی تو ستوده شده و بزرگی بدانکه مراد از آل پسران اند و آل رسول الله از روی نسب اهل بیت
او یند و از روی حسب جمیع امت او تا بدور قیامت آنچه بعضی تخصیص کنند که آل رسول الله علی و فاطمه و اولاد
ایشان است آن مذهب روافض است لعنهم الله بعد از درود دیگران دعا بخوانند و اگر این دعا را بخوانند بهتر است
اللهم ربنا آتنا ای بار خدایا بده ما را فی الدنیا حسنة در دنیا آنچه نیکست و فی الآخرة
حسنة و بده ما را در آخرة آنچه نیکی است و قنا عذاب النار و نگهدار ما را از آتش دوزخ بعد از این نماز
و سنت باید ... هم بعضی از افعال سنت هم باید که در وتر رکعت سیوم بعد از تکبیر دعاء قنوت بخوا

اینست اللهم انا نستعینک ای بار خدایا بدرستیکه طلب یاری میکنیم از تو در جمیع امور مفروضه و نستغفرک
و طلب آمرزش میکنیم از تو گناهان قدیمه جدیده و گذشته و آینده و نؤمن بک و ایمان می آریم بتو یعنی
ایمان آورده ام بتو و نتوکل علیک و توکل میکنیم بر تو در جمیع امور و نثنی علیک الخیر و ثنای نیکو
تو میکنیم نه غیر از منصب ما همی باید خواند و نشکرک و شکر تو میگوییم و لا نکفرک و منکر نمیگردیم از الوهیت
و انعام تو و نخلع و نترک من یفجرک و بدر می کنیم از مردی که بدکار باشد و ترک میکنیم جماعت ایشان و صحبت
و مجالست و مخالطت ایشان اللهم ایاک نعبد ای بار خدایا ترا می پرستیم و لک نصلی و نسجد و از
برای تو نماز میکنیم و از برای تو سجده میکنیم که تو شایانی و هیچکس غیر تو مسجود را نشاید و هم زینجا است اگر کسی غیر
حق را سجده کند کافر گردد لقوله علیه السلام من سجد لغیر الله فقد کفر و الیک نسعی و بسوی تو سعی میکنیم یعنی
از بهر حصول رضا تو سعی میکنیم و نحفد و بخدمت تو می شتابیم و نرجو رحمتک و امیدواریم رحمت ترا
و نخشی عذابک و میترسیم عذاب ترا ان عذابک بالکفار ملحق بدرستیکه عذاب تو کافران را رسنده
است بدان ای فرزند در عوارف المعارف آورده که اهم ترین امور صوفیه نماز است پس باید در ادا کما وجب آن
موجد سعی بلیغ نمایند تا از عهده بدر آید الا صفوت نشاید بل بدعت باید لقلست که ابو یزید بسطامی تمام
شب فرایض را اعاده میکرد یعنی چون بامداد شدی از غایت خوف و حیرت خون از بیجا بول از مبالش بدر
رفتی و گفتی که از چندین نمازان درگاه تو یکی منم نیز که بجا حق الواجب ادا کردن ممکن نیست اللهم ارزقنا ادای
الصلوة خاتمه بدان ای فرزند رشید و ای سعید که طریقه پیری و مریدی را شرایط و ارکان معهوده است
تا هر کمال ادا شرایط قدم در ننهد جز ضلالت و ضیاع عمرش نباشد و آخر الامر کافر بمیرد چنانکه دیده می آید درین
ایام نافرجام که هزاران هزار کافر رفته اند و در مکتوبات قلمی آورده هر که بلا ادای شرایط در ان قدم زند
همچنان باشد که کسی بر بالای بام خواهد شد بی راه نردبان آن بام خراب کند خود را بر زند و دیو می کشد
هر چند بر شود فرود افتد و یا کسی خواهد که بحج رود و پشت بمغرب آرد و از کعبه اعراض کند و میرد اگر چه سالها
بسیار هم بدان قاعده میرود هرگز بکعبه نرسد که مقصود را راه است هر قصدی شرطی است و شرط راه
طریقت ادای جمله احکام شریعت است چون مرید در راه شریعت راسخ گردد و از عهده حقوق شرعی بیرون
آید انگاه توفیق رفیق او شود و از جمله عوام علما امین باشد در سلوک طریقت با خواص بندگان همراه گردد
برادر شمس الدین بدانکه شریعت و حقیقت این دو عبارت است از این قوم از صحبت ظاهر حال شریعت
عبارت کنند از صحبت حال باطنی حقیقت عبارت کنند و ظاهر باطن پیوسته است و از اصل جدا نیست
تصدیق بی قبول ایمان نباشد و قبول بی تصدیق کرده نشود پس این طایفه اند که مخصص اند بعلم شریعت

و حقیقت بمعاملات ندمتابلات و علم حقیقت را سه رکن است یکی علم بذات الله تعالی و وحدانیت او و نفی تشبیه
از وی دویم علم بصفات خداوند و احکام وی سیوم علم بافعال و حکمتهای وی و شریعت را نیز سه رکن است یکی
کتاب دویم سنت سیوم اجماع امت اقامت علم حقیقت را اقامت شریعت ضرور است پس معنی که این طائفه
اند که هرگز ترک ادبی از آداب شریعت روا ندارند ترک فرض و واجب را روا دارند ایشان هرچه یافته اند متابعت
شریعت یافته اند انتهی کلامه الشریف اگر در پی تحریر تمامی آداب و شرائط این امر عزیز میشود فاتر ملال حد ملال گردد و امکان
آن ممکن نه و شمه از آن آداب و شرائط را حضرت شیخ شیوخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره جمع
آورده و آنرا بکتاب عوارف المعارف مسمی کرده تا هر که خواهد آنرا در یابد و از فوائد برکات و ثمرات معلوم گردید
که این طائفه ابتدا از شریعت کنند منقول است که در قضاء حاجت انسانیه از بول و غائط صاحب شرع متین
و یک ادب را قرار داده و چند نوع آداب و امر و نواهی در استنجا قرار داده و چند نوع در طهارت از نجاست آب داده و
چند نوع در وضو و غسل داده و چند نوع در پاکی جامه و جای و تن داده و چند نوع در ادای صیام و صلوة و
زکوة و حج و جهاد داده تا آخر کار باید که این طائفه از سر حد کار ابتدا نموده لیکن یک جاهل آورده بیش و کم
تا فتح الباب شود و الا در راه ضلالت و الحاد در افتاده هلاک گردند چنانکه دیده میشود بعضی ایام که اهل الحاد
و طائفه مبتدعه بی بنیاد شهرتی تمام در داده دعوی نموده که ما از اهل طریقت و حقیقت ایم و علما از اهل شریعت
اند درویش مجموع ملکی آورده که این قول اصلی نه هست اباحت و زندقه است و این قول نشاید گفت و صاحب مجموع ملکی آورده
اهل اباحت گویند تا از شریعت نگذری بطریقت نرسی و تا از طریقت نگذری بحقیقت نرسی و این سخن
کفر تمام است زیرا که هر که از شریعت گذشت کافر شد کافر را رسیدن بطریقت و حقیقت محال است و در بعض
تصانیف ابو معین نسفی آورده که الحقیقة هو الشریعة عند اهل السنة و الجماعة خلافا للقول المبتدعة
فانهم یقولون الشریعة غیر الحقیقة انتهی کلامه و حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس الله سره در ارشاد
الطالبین آورده بدانکه ابتدای این کار از شریعت است چنانکه فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و
آداب جمله بجای آرد و این طاعت است و چنانکه لقمه و جامه و جای و تن خود را از حرام و مشتبه و از
پلیدی و از حدث و جنابت پاک دارد و حواس خمسه را از لوث معصیت نگهدارد و این را طهارت
جوارح گویند از معاصی و این شریعت است پس از آن راه طریقت است که دل خود را از اخلاق ذمیمه
چنانکه حب دنیا و جاه و حب شهوت و حسد و کینه و کبر و غرور و حرص و بغض و بخل و غیر ذلک پاک دارد و
بصفات حمیده چنانکه صدق و صفا و حلم و سخاوت و مروت و وفا و احسان با خلق و حسن خلق و صدق
معامله با حق تعالی و با خلق و غیر آن آراسته گردد و این گردش نخوانند و تبدیل اخلاق

داند و تا این مهم عظیم است این دولت هرگز دین شود و چون دین باه حق رفته نشود و در این کار و در این راه بیعت
و خلوت باید با شغل دوام و با اهتمام تمام میسر آید و خلل در کار روی نماید **بیت** سخن با کس مگو الا ضرورت که خلل
تا در نیفتد در حضورت و پس از آن راه حقیقت معرفت است و آن سریست که در سینه عارفان
تابد و خبر حق دهد انتهی کلامه قدس سره در عوارف المعارف آورده که صوفیه حقانی اول علم درست را
حاصل کنند از انواع علوم دینیه بعد از آن مضمون آن عامل کردند بانواع ریاضات و مجاهدات پس هر چه گاهی که
بانواع ریاضات عامل آمدند آن هنگام حق تعالی را شناخته باشند پس ایشان را عارف ربانی توان گفت
پس معلوم آمد که هر کرا پایه معرفت بیشتر سعی او در عبادات و ریاضات بیشتر و کاملتر باشد شاید که انبیا را بود
بعد از آن اولیا را باید زیرا که نزدیکان پادشاه را خدمت و حشمت و هیبت بیشتر بحدیست که در تقریر نیاید چنانکه
در تذکرة الاولیاء ذکر بی بی رابعه عدویه آورده **نقلست** که بی بی رابعه هفت شبانروز هیچ چیز
نخورده بود و شب هشتم نفس با وی در معارضه آمد گفت صبر کن تا بر چه امشب بسر شد تو با زندارم تا شام شخصی
بیامد کاسه طعام بدید بر خطر رابعه کاسه را بنهاد و برفت تا چراغی بیاورد و چون چراغ بیاورد گربه آمده بود طعام را
ریخته و کاسه را بشکست پیرزن بنهاد تا کوزه آبی بیاید و چون آب بیاورد چراغ مرده بود رابعه خواست تا در تاریکی
آبی بخورد کوزه از دستش بیفتاد و بشکست رابعه نفس گرم از سینه بر آورد و گفت خداوندا این ضعیفه را هلاک میکنی
هاتفی آواز داد که ای رابعه اگر میخواهی تا کلید خزاین روی زمین در جیب تو نهیم اما اندوه خود را از دستت برگیریم
زیرا که اندوه با وطرب دنیا در یک دل جمع نشود و جا نگیرد رابعه فریاد بر آورد و گفت خداوندا اگر خزائن
روی زمین بمن دهی و کلید بهشت هشت بمن بسپاری یک اندوه که بر یاد شوق تو برآرم بدان برابر نکنم هاتفی آواز
داد که ای رابعه چون اندوه مرا اختیار کردی در بلا صبر کن **رباعی** گر شام عشق صباحت باشد چون
جگر دیده صباحت باشد با خبر و جهان نخش برابر نکنی که اندوه بلای دوست حق باشد انتهی کلامه پس تو باد
ای فرزند دلبند و ای عزیز حق پسند که از روی انصاف تامل و تفکر نکنی و کتب آسمانی و احادیث نبوی و روایات
ائمه و مقالات و حالات و ریاضات صوفیه از روی تدبر کردی تا معلوم آید که پیران و مریدان این
زمانه کافر اند یا مسلمان غرض آنکه سخن در مسلمانی ایشانست نه در پیر و مرید بودن ایشان که هستند
یا نه والله الهادی چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده آری مسلمانی نه آسان
کاریست ای برادر شیخی و صوفی گری و پیری و مریدی آسانست چنانکه امروز تمام عالم
پر شده است اما مسلمان شدن بکمال دشوار است **بیت** صوفی و سبز پوشی و شیخی حیله دارم انجمله
شیخی [illegible] مسلمان نشدم [illegible] امروز فتوی [illegible] ایست کسیانی زمان یصلون فی المساجد و لیس فیهم مومن [illegible] مسلم

نگران زمانه زمانه ماست و آن نماز گذارندگان مائیم و از مسلمانی ما کافران ننگ دارند این مکتوب را بتمام
مطالعه کنند تا قبیح درویشی و پیری و مریدی جهال که درین زمانه پیدا شده است و بواسطه فتنه ایشان جهانی
بفساد پر شده است در نظر آید دیگر چه مانده است انتهی کلامه کما ذکر فی الردع علی اهل الهوی و البدع و در پیش
خیر اندیش دانسته که اذا فات الشرط فات المشروط بدانکه پیری و مریدی اهل زمانه تندوری و بهانه بی داند و ظاهر
چون نماز بی وضو و ادای نماز بغیر وقت و روزه بی امساک و زن بی نکاح و زراعت بی تخم و درخت بی بر و تخم
بی بر و خانه بی در و تن بی سر و سر بی بصر و چشم بی نظر باشد انتهی کلامه فی مناقب الابرار بدانکه مذهب صوفیان
و فقیهان در متابعت کتاب و سنت یکی است و مخالفت در میان ایشان نیست هر که مخالف میگوید افترا
میکند و دین خدا را برهم میزند انتهی کلامه بدان ای فرزند که اوضاع و احوال پیران و مریدان این زمانه بر انواع
مختلفه بحدیست که لا یعد و لا یحصی و آنچه دیده می آید بعضی از پیران دعوی خدائی میکنند چنانچه گاهی میگویند که
ما عین خدائیم و گاهی گویند که در ما ذره خدا است و گاهی گویند که ارواح خدا است و گاهی گویند که خدا در ما
همچون تخم در گیاه آمده است و گاهی گویند که خدا تصرف خلقی خود را بما سپرده است نعوذ بالله من کفرهم و مریدان
معتقد کافر شده و بعضی پیران گویند که ما پیغمبرانیم چه از اولاد پیغمبریم و ما را مثل پیغمبر گویید بلکه میر و شاه و سید
خوانید و در زمان شنیدن نام ما درود فرستید و پنج تن را دوست دارید بر فسق و فجور و کفر و رفض و عصیان
و طغیان ما منگرید بلکه بر اصل طینت ما نظر کنید و ما را پاک دانید اگرچه عصیان ورزیم و ما را ایمن و مامون از خوف خاتمه
دانید هرچند کافر و رافضی باشیم و مریدان بی دین از آیه کریمه فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ
غافل بوده مقر می آیند و کافر میگردند و بعضی از پیران زمانه لا فهام خود عوام الناس را فریب میدهند که ما از
نسل فلان پیر و فلان خواجه و فلان شیخ و فلان دانشمندیم باید که خدمت واجبی ما را بجا آرید و بما میگویند
که شما را ضامن روز قیامت میگردیم و نجات خواهیم داد اگرچه از شما افعال مخالف شرع صادر گردد
و مریدان جهلاء تصدیق نموده معتقد آیند و کافر گردند و ازان خبر ندارند که حضرت پیغمبر علیه السلام با کمال
عظمت و عزت یک گنهگار را ضامن نشده اصحاب خود و پس این مبتدع بی دین چگونه ضامن میشود و هم ازان
خبر ندارند که بعد از انبیاء و جماعه عشره مبشره تمامی مردم از اولیاء و عوام مومنان در حیرت اند تا ایمان بسلامت
برند یا نه بل مجرد گمان فاسد خود پیران را مامون از خوف خاتمه دانند پس کافر گردند پس مریدان شیطان
صفت بعضی از غایت بیهوده و بعضی جلگی او امر شریعت چون نماز و روزه و زکوة و حج و تن پوشیدن
و ریش ماندن ترک میگیرند و بر انواع محرمات شریعت چون تن برهنگی و ریش تراشیدن و خمر خوردن و گوشت
خوک [illegible] مردار خوردن پیش گرفته کافر مطلق شده اند و دعوی کنند که ما را هیچ عملی نیست [illegible]

نمائی فلان پیر کامل ما را خلاص من النار داده و گویند که ما محض از برای خدا این تسبیح و تحتی پوشیده ایم لیس این نیز
از ما راضی گردد و نعوذ بالله من ظنون فاسدهم لیس در شان است آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل
قوله تعالی آورده افحسب الذین کفروا افظنوا ان یتخذوا عبادی اتخاذهم الملائکة والمسیح من دونی
اولیاء معبودین نافعهم او لا اعذبهم انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا ضاع وبطل لکفرهم وعجبهم کالرهبانیة فانهم خسروا دنیاهم واخرتهم
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا بعجبهم واعتقادهم انهم علی الحق اولئک الذین کفروا بایات ربهم بالقرآن
ولقائه بالبعث علی ما هو علیه او لقاء عذابه فحبطت اعمالهم بکفرهم فلا یثابون علیها فلا نقیم لهم یوم
القیمة وزنا ای فنزدری بهم ولا نجعل لهم مقدارا واعتبارا او لا نضع لهم میزانا یوزن به اعمالهم لانحباطها
ذلک الامر ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا واتخذوا آیاتی ورسلی هزوا وانیم دریں باب کلام
مستهوست اشقی الاشقیاء من جمع بین فقر الدنیا وعذاب الآخرة و بعضی غیر از جامهای رنگین ملون و مرقعات
مخترعات بر هم دوخته ترک کسب کرده رو بدر رود و دکان آورده دریوزه و سوال که بلا ضرورت نزد علماء
حرام مطلق است پیش گرفته میگیرند و از طلب علم و علما و مجالست علماء و گفتگوی اتباع دنیا و بعضی از
مریدان جامها که مستور الحال باشند پوشیده خواه از وجه حرام خواه از وجه حلال بخوراک ملبس از وجه حرام و حلال
ریجه و میسر شد ما لاف میزنند که ما از مریدان فلان پیر ایم و ما را نجات خواهد داد و پیش کافر میگردند و خدا
و رسول خدا را فراموش کرده اند و در زمان حکومت کافری گویند که پیر چنین و چنان کرد و پیش کافر گردند
بعضی از پیران جماعه فساد و اهل عوام مرید نموده معتقد خویش کرده تحت امر خود در آورده گاهی جماعه مریدان
را به زنی و لشکر کشی پیش میگیرند و حرام را حلال میدانند و کافر میگردند و بعضی جماعه مریدان از شهر بدر برند و ملتقط
تشکار و نظاره فصول اربعه و هوا و هوس تفرج مینمایند که جیلی از مریدان از پیش من میروند و عموم الناس
حکومت و شوکت و آرایش دنیاوی او را دیده معتقد میگردند که اگر او را نیز دیگر خدا تیسیر تعالی
او را هم مقدار و مردم احترام نکردی و از ان بی خبر اند که پیر حقانی را اول با شکار و نظاره و اختلاط مردم کار
نیست و هم ازان خبر ندارند که مقبول خلق مردود حق می باشد و مردود خلق مقبول حق می باشد
و عوام الناس بر خلاف این گمان فاسد پیش گرفته اند چه هر کرا آرایش دنیا بیشتر می بینند ماکولات و مشروبات
و ملبوسات و مسکن و اثاث خانه و کثرت اتباع او گرا کامل می پندارند و در تفسیر بیضاوی آورده که مردم نسبتا به
جهار را الله تعالی با چهارپایان بی تمیز برابر یاد کرده پس پیران این زمانه درین باب کمتر از چهارپایان نیستند کما
ذکر عنه جل و علی تعالی والذین کفروا یتمتعون بمتاع الدنیا ویاکلون کما تاکل الانعام

حریصین غافلین عن العاقبة و النار مثوی لهم منزله و مقام انتهی و ایضا فیه عند قوله تعالی وما ارسلنا
فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا
فنحن اولی بما تدعونه ان امکن و ما نحن بمعذبین اما لان العذاب لا یکون او لانه اکرمنا بذلک فلا یهیننا
بالعذاب قل سبحانهم ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و لکن اکثر الناس لا یعلمون فیظنون
ان کثرة الاموال و الاولاد للشرف و الکرامة و کثیرا ما یکون للاستدراج کما قال وما اموالکم ولا اولادکم
بالتی تقربکم عندنا زلفی قربة الا من آمن و عمل صالحا ای الاموال و الاولاد لا تقرب احدا الا المؤمن
الصالح الذی ینفق ماله فی سبیل الله و یعلم ولده الخیر و یربیه علی الصلاح انتهی کلامه و بعضی از پیران که افضل از
پیران زمانه ما است کسانی اند که پیران و مریدان وارد سوراخ در روند و بعد از مدتی بیرون آمده لاف میزنند
اطوارات و انوارات و کشف مغائبات و سیر افلاک چون بهشت و دوزخ و برآمدن بر عرش حاصل کردیم
و از پلصراط بگذشتیم و فلان مرده را و فلان زنده را در دوزخ دیدیم و فلانکس را در بهشت و فلانرا از دوزخ
خلاص کردیم و فلانرا بگذرانیدیم و بمقام خلفاء راشدین رسیدیم و بمقام حضرت موسی رسیدیم و از حضرت موسی
بگذشتیم چه اوصاف خدا را دیده بود و ما را تجلی ذات حاصل شد و بمقام قاب قوسین که مقام محمد است
رسیدیم نعوذ بالله من کفرهم هر که از اهل دین و دیانت است خواهد دانست که این نوع مقولات کفر تمامست
از رساله تکمیل میتوان دریافت و شمه بیان این مضمون را در رساله برهان الانبیاء و الاولیاء نوشته ایم از اینجا
باید مسئله در تمهید آورده است که افضلترین خلائق پیغمبرانند بعد از آن فرشتگان بتمامهم بعد از آن
اولیا را ما سلمان بگر آورده که انبیاء افضل اند بر خواص ملک و عوام ملک و بر جمیع مخلوقات بعد از آن
خواص ملک چون جبرئیل وغیره افضل اند بر اولیاء بعد از آن اولیاء افضل اند بر عوام ملک پس بهر دو تقدیر
جبرئیل را فضیلت بر اولیاء ثابت است و در اخبار آمده که نهایت سیر جبرئیل تا بسدرة المنتهی است
چنانکه در شب معراج از آن بیشتر با حضرت رسول الله صلعم قدم نزده چنانکه شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة
فرموده اند قطعه چنان گرم در تیه قربت براند × که در سدره جبریل ازو پس بماند × بدو گفت سالار بیت
الحرام × که ای حامل وحی برتر خرام × بگفتا فراتر مجالم نماند × چه ماندم که نیروی بالم نماند × اگر یکسر موی
برتر پرم × فروغ تجلی بسوزد پرم × بعد از آن حضرت رسول الله صلعم از جمله انبیا و ملک ممتاز آمده و بزیادتی
شرف و مزید مرتبه بالا ترقی نموده تا بعرش رسیده پس اینجا باید دانست که چون بر بالای عرش جبرئیل را
مجال نیست سیر ممکن نه پس اولیاء را چه مجال آن باشد که در مرتبه از جبرئیل بگذرند و اگر بعضی عوام
گویند که اولیا را سیر روحی بر عرش میباشد در جواب میگوئیم که ارواح هم بعد از خلق شدن

همه نیست الله تعالی مقام و مقر و مسکن در حظیرة القدس که آن گنبد نیست که بهشت داده و از انجا لقاب
نرود و فی [illegible] چون خلقت ارواح و مسکن ایشان در تحت عرش است پس سیر ایشان بالا عرش از کجا ممکن
[illegible] این سیر هیچ فردی را ممکن نیست بجز محمد آخر زمان صلی الله علیه و سلم و اگر سائلی سوال کند که در تفاسیر آمده
[illegible] جبرئیل را سوی عرش عروج خواهد بود پس در دنیا چرا عروج ممکن نیست در جواب گویم سخن در دار
آخرت نیست بل سخن در دنیا است چنانکه در دار آخرت هر یکی از افراد مومنین و مومنات را دیدار باری تعالی
باشد اما در دنیا هیچ فرد دیدار ممکن نیست بجز بعضی انبیا را کما مر من قبل همچنان در دار دنیا جبرئیل را عروج ممکن نیست
والله اعلم و آنچه خود را با خلفاء مساوی میگیرند آن نیز کفر است چه هیچ کدامی از اولیاء به ایشان نرسند ظاهرا
و باطنا و آنچه خود را از مهتر موسی بگذشته دانستن آن کفر صریح است و آنچه خود را برتبه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
رسیده دانند از این هیچ کفر اغلظ نیست نعوذ بالله من کفر هم چه هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد این نیز معلوم باد که حضرت
سید علی شیخ محتسب سمرقند در رساله خویش آورده و امام اسبیجابی در فتوی خویش آورده که خانقاه
عمارت کردن بدعت است بل نماز مکتوبه در و جایز نیست و حضرت شیخ عبدالخالق عجدوانی در وصیت نامه
خویش آورده که از خانقاه و عمارت آن دور باید بود چه این بوی در شهرت دارد و کار این
و فریدان حقانی بوی کتمان احوال دارد و در عوارف المعارف آورده که از مشتغلات [illegible]
بلکه بوی هر که او مقربست مشهور باسم صوفی [illegible] بود و اگر مشهور باین اسم داوا از جمله مشتبهان
باشد نه از صوفی الغرض این نوع الخبر [illegible] ظاهر حال در بعضی امور شریعت مستحکم اند اما در عقاید
بحد کفر رسیده اند بسبب مکاشفات شیطانیه و جنیه که امر و باسلاف زنند که این کار کرد و ایشان است
و علما را از این خبر نیست و دعوی کنند که این علم باطن است و علما را علم ظاهر و از ان خبر ندارند
که ائمه فرموده اند کل باطن یخالفه ظاهر فهو باطل و ایضا در ردع البدع آورده ان العلم علمان
علم فی الخلق موجود و علم عن الخلق مفقود فانکار علم الموجود کفر و ادعاء المفقود کفر ولا یثبت
الایمان الا بقبول علم الموجود و ترک علم المفقود ترجمه علم بر دو نوع است یکی علم ظاهر که آن
علم شریعت است و دویم علم باطن که آن کشف و کرامات است پس هر که از علم ظاهر انکار کند کافر گردد
و هر که دعوی علم باطن کند که آن کشف و کرامات است کافر گردد انتهی کلامه حاصل آنکه دعوی
حصول کشف و کرامات کفر است زیرا که این دعوی خالی از نوع الحال نیست چه این شخص میخواهد تا
مردم را در طلب این راغب گرداند و عوام الناس خالی از آن که مگر بلا حصول علم قرآن و حدیث
در مراتب این مقصود است پس سوی انها طلب علم بگردانند و در طلب [illegible] تکفیر در [illegible] افتتنه

کقول من قال بیت خیالات نادان خلوت نشین ٭ بهم بر زند عاقبت کفر و دین ٭ و الغنا باطل مستتر
که اکثر از پیران زمانه ما را دوستی لهو و سرود و رقص و سماع و غناء و حرام در دل متمکن شده و بدان عامل گشته
اند بل حلال پنداشته اند و بسبب استحلال حرام کافر رفته اند و ایضاً باید دانست که یکی از علامات الحاد
اگر اهی پیران زمانه ما آنکه مریدان را بر طلب علم تحریص نمی‌کنند بل از مجالست علماء جدا می‌کنند بل با علم و علما
عداوت ورزند بل علم را و قرآن را حجاب راه گویند پس کافر اند و از آن خبر ندارند که اگر علم حجاب راه بودی
الله تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را بطلب زیادتی آن نفرمودی کقوله تعالی قل رب زدنی
علماً و باید دانست که جمله آیت قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش است و آیتهای بسیار در بیان
شرف علم و علما آمده اما معلوم نیست که یک آیتی ازین جمله بر شرف پیر و مرید آمده باشد پس باید دانست که آنچه
از پیری و مریدی موافق کتاب و اجماع امت است آن از معلم و تلامذه باید شمرد و آنچه او باشان نام مادر اسم
بلا مسمی را بر خود اطلاق کرده خود را پیر و مرید خوانده این از جمله هوا و بدعت است و در شان مبتدعان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرویست که همگی ایشان در هاویه خواهند بود و از تفسیر بیضاوی
میتوان دریافت و ایضاً قال علیه السلام البدع کلاب اهل النار و آنچه در بعضی کتب عقاید آورده که هفتاد
و دو گروه اهل هوا را امید خروج از دوزخ هست آن مرتقی است که اگر بدعت ایشان بحد فسق رسیده و
از آن تجاوز ننموده و بحد کفر نرسیده باشد اگر بحد کفر رسد آن خود معلوم است که جزاء هم جهنم خالدین فیها
باشند و الا آنچه از عبارات ائمه و مشایخ متقدمین مفهوم کردید آنست که مواظبت بدعت مکروه نیز
هم آدمی را بحد کفر خواهد رسانید چنانچه حضرت سید علی همدانی در رساله خویش آورده که مشایخ طریقت
فرموده اند قدس الله اسرارهم که اگر صادق ساده دلی بکسی بیعت کرده باشد که در آن کس یکی از
مکروهه باشد پس بر وی واجب باشد که از بیعت آن مبتدع بگردد و به جای که بر سنن مصطفوی
قدم ثابت داشته باشد بیعت کند تا نباید که بشومی آن بدعت که وی قبول کرده است ضلال
اندر افتد است که معصیت را جمله مؤمنان بد دانند اما بدعت را دقیق نظر باید تا بدانند لاجرم شیطان
در بدعت که عادت شده سنت درآید و در معصیت نداند زیرا که مداومت بدعت مکروهه معصیت
باشد و از در معصیت درآید و بکفر دعوت کند و بواسطه آنکه آن معصیت نیک دانند و نیک اعتقاد
کنند کافر شوند نعوذ بالله من ذلک خبر نداشته باشند و خود را مسلمان پنداشته باشند بسبب تباه شدن
حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم اشارت بدان بود و قال النبی صلی الله علیه و سلم سیاتی زمان علی
الناس یصلون فی المسجد الف رجل و زیاده ولا یکون فیهم مومن و امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه

وقال حسن بن منصور لمن کان له قلب لا یحضر الا بشهود الرب یعنی دل بید ... قبول قرآن
بنیاد مولی و حضور بمولی چیزی دیگر نبرد و ابن عطا فرموده که مراد ازین آن دلی هست که همیشه حاضر باشد بحق تعالی
تا که بیک خطره ازو غافل نگردد پس آنگاه بحق شنود و از حق شنود وقال بعضهم لمن کان له قلب ای بصر یقول علی التجرید ای
والتفرید یعنی یخرج من الدنیا والخلق والنفس فلا یشتغل بغیره ولا یرکن الی سواه فقلب الصوفی مجرد عن الاکوان
الاکوان التی لقی سمعه شهید بصره فسمع المسموعات ابصر المبصرات وشاهد المشهودات لصدق الله تعالی واجتماعه بین یدی
الله تعالی والاشیاء کلها عند الله تعالی وهو عنده پس هر که را شنود کما هو حق الاستماع بسته مدد سبب حرکات نفس
شیطان انه در حرکت نفس بیرون آمدی راه بر دلها و ردلوا ان الشیاطین یحومون علی قلب بنی آدم لنظروا الی ملکوت
السموات هر کرا توفیق رفیق آید از هیاجه حرکت نفسانیه مجانبت نموده بر ابهی ست محرری ثابت نسیم گشته و رحصو
بند الی ههنا مفهوم العوارف المعارف اکنون بر خواص و عوام بگر این مثل پوشیده نماند که کسی را امکان
شرف پس بهتر آنکه از تطویل سخن باز آیم و ساکت گردیم چه تقریرات و تحریرات این معانی را سعی بپایتی
لیست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بدان ای عزیز تغمدک الله تعالی فی رحمته که منشی مؤلف این
رساله را دام الله برکاته کثرت از دحام تمام اهل هوا و بدعت و تعصب دین دان داشته که حسب الامکان در پی
تالیف روایات اخبارات و حالات و مقامات مشایخ میکوشیده با چون شغل باطنی و سعم الله بجدیعی بود
که اکثر اوقات سامی بنین و بنات خود را نداشته باری دیگر بمطالعه آن تالیف اطلاع بر صحیح و سقیم فراغ نمی یافت
هکذا چند رسائل از و مانده یکی از فرزندان کمینه و فقیر حقیر کثیر التقصیر عبد الکریم باز نزد و وقوف هم در که بسخوی تمام
رسائل را بصحت رسانید این رساله ششم است آنکه این راقم نعال التجا بصحت امید و امید علما اتقیا آنکه بر صحت
و فساد این واقف گردند بمضمون خذ ما صفا و دع ما کدر عامل آیند آنچه صحیح باشد مؤلف و مصحح را بدعا ایمان و امن از نیران
و وصول بجنان و محظوظ آمدن بلقای حق هر دو را یاد فرمایند آنچه فاسد باشد بصحت رسانند و نزد این فقیر آمرزش خواهند
الله جمیع مؤمنین و مؤمنات را از زوال ایمان نگهدارد و بمراد آخروی برساند آمین **تمام شد**

خاتمة الطبع

پس از حمد کبریا و نعت احمد مجتبی بر رای بیضا ضیای اولی الالباب مخفی و محتجب مبادا که این کتاب مستطاب ارشاد
المریدین دستور العمل است در تصوف و ضابطه کلیه است در تعرف که اگر سالک بر قوانین وی
عمل نماید بلا ارتیاب کامل را از ناقص و منافق را از خالص شناسد و تجلیات رحمانی را از شیطانی امتیاز
نماید و دقیقه از طرق پیر و آداب مریدی نسبت بوی ریعه خفا باقی نماند پس لازم است که جماوی چند که در
جو هر و اهل بری مطالعه خود اختیار نماید ... ز کار کرد ... از دل عقیده و نزد وی بعد از فقد ... ندامت ... وما علی الرسول الا البلاغ